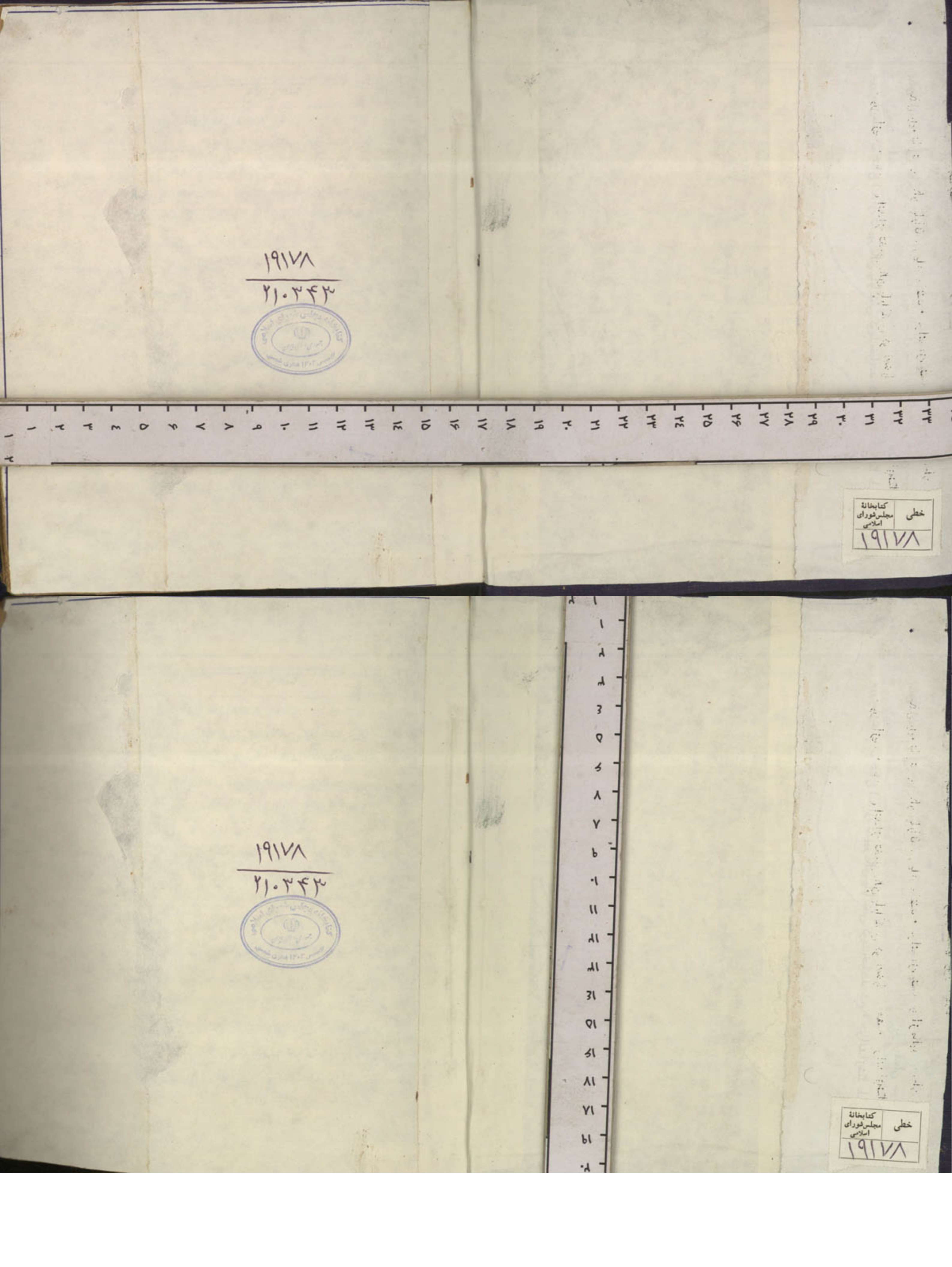
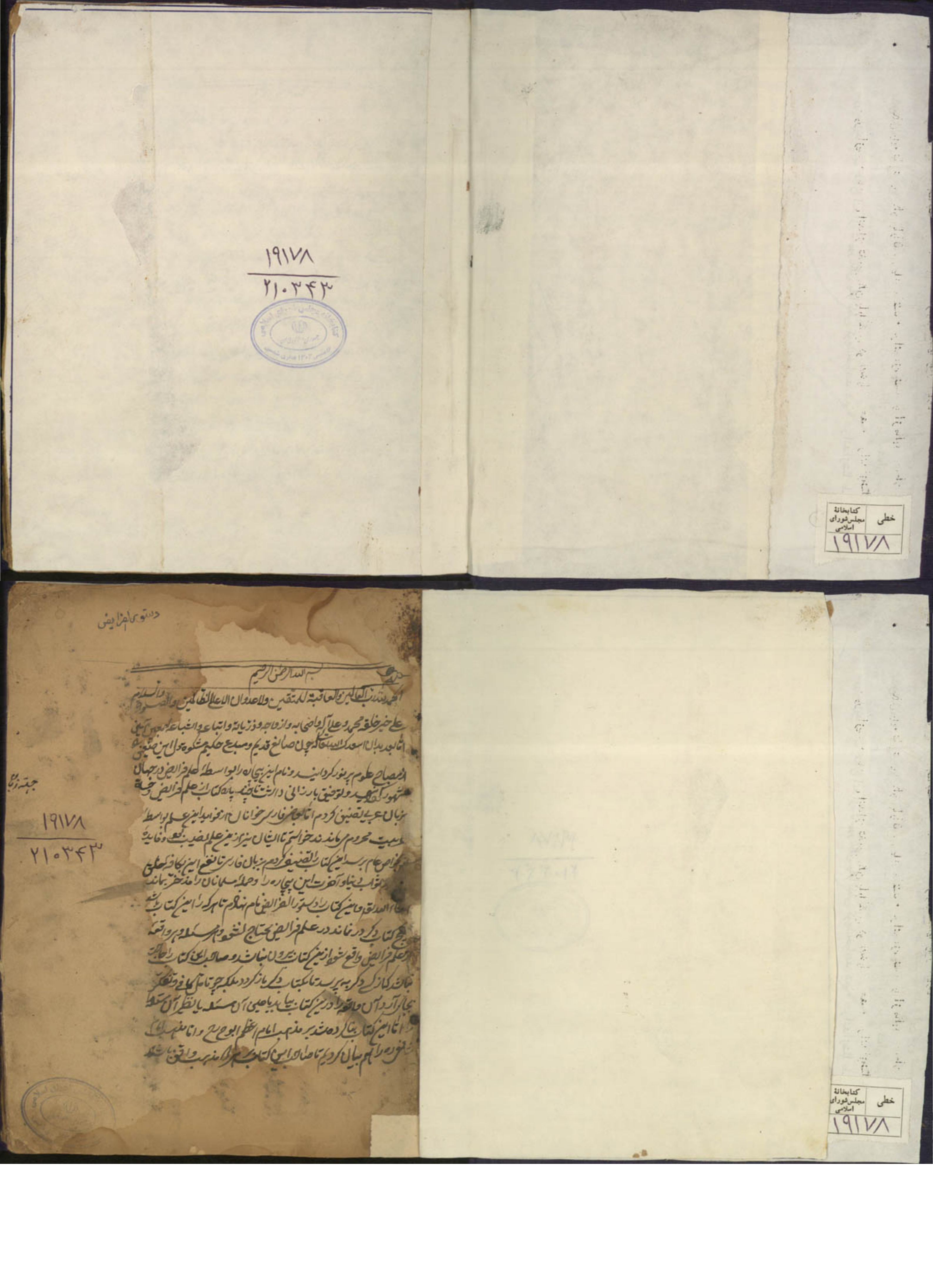
عارف افغانی

۸۷/۶/۳


19178
21043
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
خطی
19178



دستور الفرائض

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین ولا عدوان الا علی الظالمین والصلوة والسلام
علی خیر خلقه محمد وعلی آله واصحابه وازواجه وذریاته واتباعه واشیاعه اجمعین آمین
اما بعد بدان اسعدک الله تعالی که چون صانع قدیم ومبدع حکیم شکوه دل این ضعیف
از مصباح علوم پر نور گردانید ونام این بیچاره را بواسطه علم فرائض در جهان
مشهور گردانید وبتوفیق باری تعالی داشت تا چند پاره کتاب از علم فرائض
بزبان عربی تصنیف کردم اما عجم فارسی خوانان از فواید این علم بواسطه
عربیت محروم می ماندند خواستم تا ایشان نیز از این علم نصیب جمع وفایده
خواص وعام برسد این کتاب را تصنیف کردم بزبان فارسی تا نفع این بکافه خلق
[illegible] ثواب دنیا وآخرت این بیچاره را وجمله مسلمانان را مدخر بماند
[illegible] الله واین کتاب را دستور الفرائض نام نهادم تا هر که را این کتاب باشد
هیچ کتاب دیگر در نماند در علم فرائض محتاج نشود وهر مسئله هر واقعه
در علم فرائض واقع شود از این کتاب بیرون نجات شود وصاحب این کتاب را حاجت
نباشد که از کسی دیگر بپرسد تا بکتاب دیگر باز گردد بلکه هر چه تامل کافی وتفکر
بجای آرد آن واقعه را درین کتاب بیابد یا جنس آن مسئله یا نظیر آن مسئله
اما این کتاب بنا کرده شد بر مذهب امام اعظم ابو حنیفه رح واما مذهب امام
شافعی رح را هم بیان کردیم تا صاحب این کتاب هر دو مذهب را واتفاق باشد

دیگر که مذهب نعمانی نتوانند داد اگرچه در علم فرائض ده مسئله یا یازده مسئله
که در میان امام اعظم و امام شافعی رحمة الله علیهما خلاف است باقی جمله مسئلها اتفاق
اما خلاف آنها را نیز بیان کردیم تا فایده بیشتر باشد و این کتاب بر سی باب نهادیم
که تعلق به باب‌ها دارد و هم در آن ثبت کردیم چون بینند که مسئله باید که چون مسئله واقع شود
که از کدام باب است و در آن باب طلب کنند که البته یابند عین آن مسئله یا نظیر آن
و در آن باب بجا بیابند باید که از خطا و خلل و سهو و زلل پرهیز کنند تا مسئله را یقین
فتوی ندهند و حکم نکنند از خدای تبارک و تعالی توفیق در خواهد که او سبحانه
نگاه دارنده از غوایت و هو والی الهدایة لغایة و بالله التوفیق
التکلان تفصیل باب‌ها این است باب اول در فضیلت علم فرائض باب
دویم در بیان آنکه چون کسی از دنیا برود اول از مال او چه ابتدا باید کرد
باب مشتمل بر سه فصل است فصل اول در تکفین و تجهیز مرده
و دفن او فصل دویم در بیان آنکه اگر مرده وصیت کند در کفن و
... و دفن یا نقل کردن از شهر بشهر روا باشد یا نه فصل
در بیان آنکه اگر ~~وصیت~~ کند بر کدام مرده نماز باید کرد و بکدام نباید
اگر یکبار نماز کردند بار دیگر شاید اگر دفن کردن و نماز نکردن تا چند روز نماز
کردن شاید کرد و اگر از تن مرده چیزی یافتند بران چیز نماز شاید یا نه

شاید

یا اگر

یا اگر و یا قتل کرده بود یا بمرگ مفاجات خلاصی از زن مرد بسیار مرده بودند
بر ایشان چه گونه نماز باید کرد باب سیم در بیان آنکه در گردن مرده قرض
باشد و مال باشد یا نباشد حکم او چه گونه باید کرد این باب نیز بر سه فصل است
فصل اول در بیان مرده که مال دارد چندان وام او را از آن مال بستوان داد یا کم
دارد و تلکی مال او کمتر از وام او ست از احکام چیست و چه گونه باید کرد فصل
دویم در بیان آنکه وام دارد و مال ندارد کسی وام او را از نزد خود ادا کند
روا باشد یا نه یا وام دارد و مال ندارد و تلکی مال او ظاهر شود بعد از ...
او را چه باید کرد و چه گونه قسمت باید کرد میان قرض داران فصل سیم در
بیان آنکه مال دارد و تلکی مال مرده کمتر از وام است آن مال را قسمت
کردند میان وام خواهان بعد از آن مال دیگر پیدا شد یا مثلا کسی بیامد
اقرار کرد که این مرده را بر من چندین مال است یا فرزندان مرده را گواه
گذاردند که پدر ما بر گردن فلان کس چند مال است و آن مال را ستا
نیدند حکم وام داران چه شود و چه باید کرد باب چهارم در بیان آنکه
وصیت از کدام مرده درست باشد یا نباشد و حکم او چه گونه باشد
در این باب دو فصل است فصل اول در بیان آنکه وصیت درست است
یا نه اگر درست باشد از چند کی درست باشد یا نباشد فصل دویم در

بیان

بیان آنکه وصیت بر چند نوع است و کدام وصیت اولی تر است بر دیگری باب پنجم
در بیان آنکه اصحاب فرائض کیانند و چند اند و نصیب ایشان چه گونه باید داد این باب بر سیزده
فصل است فصل اول در بیان آنکه اصحاب فرائض کیانند و چند اند و نصیب ایشان چه
گونه است فصل دویم در بیان آنکه در نصیب زنان اگر میراث یکی باشد یا بیشتر حکم
ایشان چه باشد و نصیب ایشان چگونه باید کرد فصل سیم در نصیب شوهران از میراث
شوهران که زنان چگونه باید داد فصل چهارم در نصیب پدران که چند است و با هر کس
چه برد فصل پنجم در بیان آنکه جدات صحیح کدام است و نصیب جدات ها در ... و فاسده
کدام است و نصیب ایشان چند است فصل ششم در بیان آنکه پدر چند است
و با هر کس چه رسد فصل هفتم در بیان برادران و خواهران مادری که نصیب ایشان
چند است و حکم ایشان چیست فصل هشتم در بیان جد صحیح و فاسد و نصیب
جد صحیح که چند است و چه گونه باید داد فصل نهم در بیان دختران و نصیب ایشان
چند است و چه گونه باید داد فصل دهم در بیان دختران پسر و نصیب ایشان چند
است و ایشان با که میراث برند و با که نبرند فصل یازدهم در بیان خواهران مادر
پدری که نصیب ایشان چند است و ایشان با که میراث برند و با که نبرند فصل دوازدهم
در بیان آنکه خواهران پدری نصیب ایشان چند است و ایشان با که میراث برند و با که
نبرند فصل سیزدهم در بیان نصیب خواهران یا برادران مادر یا پدری که با ایشان

چیست

چیست و نصیب ایشان با جد چیست و حکم ایشان با جد که چه باشد و چگونه قسمت باید کرد
و این فصل را احتیاط باید کرد که بسیار مشکل است باب ششم در بیان عصبات
که ایشان کیانند و چند اند و حکم ایشان چیست تنها باشد چه باشد و کدام اولی تر است
از دیگری و کدام محروم از ایشان محروم کنند دیگری را از میراث این باب بر چهار فصل است
فصل اول در بیان آنکه عصبات کیانند و چند اند فصل دویم در بیان آنکه
عصبات تنها باشد حکم ایشان چیست و چون با اصحاب فرائض باشند حکم ایشان
چه گونه باشد فصل سیم در بیان آنکه کدام یکی از ایشان اولی تر اند از دیگری و
کدام از ایشان محروم کنند دیگری را فصل چهارم در بیان سوالات عاقبه که او گیت
و حکم او چیست باب هفتم در بیان حجب حرمان و حجب نقصان چیست و حکم او چیست
والله اعلم باب هشتم در بیان اصحاب فرائض در رد کردن ایشان و اصحاب فرائض
که چند دارد و چه باشد و حکم ایشان چیست و چه گونه رد باید کرد این باب ...
فصل در بیان رد که چه باشد و حکم آن چیست و چگونه رد باید کرد و فصل دویم
در بیان آنکه بر که رد باید کرد و بر که نباید کرد فصل سیم در بیان آنکه رد چند نوع
و هر نوع را صورة چیست و حساب چگونه باید کرد باب نهم در بیان آنکه عول چیست
و بر که عول شود و بر که عول نشود این باب بر سه فصل است فصل اول در بیان
آنکه معنی عول چیست که عول شود و بر که نشود فصل سیم در بیان حساب مسائل

ایشان

عمل وبید آوردن آن مسئله عول که چگونه بدر آید باب دهم در بیان مناسخه و حکم
آن چگونه باشد باب یازدهم در بیان متشابه النسب که حکم آن چگونه باشد باب دوازدهم در
بیان فرزند لعان و فرزند زنا که حکم چگونه و از فرزند لقیط یعنی لقیط چیست و میراث
او به چیست باب سیزدهم در بیان ذوی الارحام که ایشان کیان اند و حکم ایشان
چیست این باب چهار فصل است اول انکه در بیان ذوی الارحام که کدام یکی از ایشان
اولی تر است فصل دوم در بیان انکه حکم ایشان چیست و چه گونه است
فصل سیم انکه میراث برند وارث که نبرند باب چهاردهم در بیان مولی الموالات
که او که باشد باب پانزدهم در بیان کسیکه اقرار کنند فلانی برادر من است یا خواهر
من است و از یکدیگر میراث برند یا نبرند و اگر برند که برند و این باب دو فصل است
فصل اول در بیان انکه اقرار کنند که فلان کس قرابت منست آن اقرار درست باشد یا نه
فصل دوم در بیان انکه اگر آن اقرار درست باشد از بعد که میراث برند یا نبرند اگر برند
باکه برند و چگونه برند باب شانزدهم در بیان انکه بیمار یا تندرست وصیت کند حلال مال را از ان
کس بدهید تا آن اقرار درست باشد یا نه باب هفدهم در بیان انکه اگر مرده را هیچ قرابت نباشد و میراث
خواری نمانده باشد مال او را چه باید کرد به بیت المال دهد باید داد یا بکسی دیگر حکم چه شود باب
هژدهم در بیان انکه چند گروه هستند از ورثه که ایشان را میراث نباید داد و ایشان اهل میراث
نباشند باب نوزدهم در بیان میراث حمل که زنی حامله باشد و شوهر او از دنیا برفت اگر

حمل را

حمل را بر باید گرفت یا دختر و یکی را باید گرفت یا بیشتر و اگر میراث قسمت کنند و بعد از ان حمل مرده
آید یا خلاف آن باشد که گرفته اند حکم آن قسمت که کرده اند چگونه شود و چه باید کرد این باب
سه فصل است فصل اول در بیان انکه زن حامله یکبار دو میراث خواران دیگر یکبار زنده بال
میان ایشان چه گونه قسمت باید کرد فصل دوم در بیان انکه چون مال قسمت کردند بعد از ان حمل
خلاف آن ظاهر شد که ایشان حکم کرده بودند اکنون چه باید کرد فصل سیم در بیان انکه این حمل نه
از مرد باشد بلکه از مرد دیگر باشد لیکن بموجب میراث برد بموجب نبرد مثلا چنانکه ...
در دار دو این برادر را نسبت حامله و آن برادر میت از دنیا رفت و این زن را
حامله گذاشت اکنون میت ایشان که این حمل ... آید این مرد از دنیا رفت اگر این مرد برادر
برادر زاده آن مرده باشد او را میراث نباشد و مثل آن بسیار است در فرایض بیان کرده
شود ان شاء الله تعالی باب بیستم در بیان انکه مفقود چه بود و حکم آن چه شود بدان مفقود آن بود که
از خانه خود غایب شود و کسی خبر نخورد ... او نیابد و ... که نداند که این مرده است یا زنده
و این باب دو فصل است فصل اول در بیان انکه حکم مفقود و میراث بودن آن از چه
فصل دوم در بیان انکه مال آن را چه باید کرد و کی از مال او میراث برد یا نبرد و اگر
مال آن قسمت کنند بعد از ان مفقود باز آید حکم این مال چه شود و چه باید کرد باب
بیست یکم در بیان حکم اسیران و مال ایشان و میراث بردن ایشان از کسی و کس از ایشان
باب بیست دوم در بیان انکه اگر جماعتی در آب غرق شوند یا در زیر دیوار یا در زیر خانه شوند

زوج و جده و جد ... و برادر محروم

یا بمیرد که خویشان ندانند که کدام از ایشان پیش مرده است و بعض از ایشان
از بعض دیگر میراث برند حکم میراث بردن ایشان چه گونه شود و چه گونه قسمت باید
کرد باب بیست سیم در بیان انکه اگر زن و شوهر در میان طلاق افتد و بیمار یا تندرست
و یکی از ایشان بمیرد دیگر از ان میراث برد یا نبرد در بیان انکه دو کس با یکدیگر نکاح
بستند که آن نکاح بر قول بعض از علما درست است و بر قول بعض درست نیست
بعد از ان زن بمیرد یا شوهر بمیرد پیشتر از انکه با یکدیگر نشینند از یکدیگر میراث
برند یا نبرند و در بیان انکه در بیماری زن خواهد و بعد از ان بیماری بمیرد آن زن
از وی میراث برد یا نبرد و این نکاح درست باشد یا نه در بیان انکه بیماری فعل کند که میان او
و زن جدایی افتد یا زن در وقت که شوهرش بیمار باشد فعل کند که از شوهر جدا افتد و درین
صورت از یکدیگر میراث برند یا نبرند باب بیست چهارم در بیان انکه خنثی کیست
و حکم و میراث او چیست باب بیست پنجم در بیان انکه مرتد و زندیق از کی میراث
برد یا نبرد و شخصی که نیمه او آزاد باشد و نیمه او بنده باشد حکم میراث آن میراث چه
شود باب بیست ششم در بیان انکه اهل کفر از یکدیگر میراث برند یا نبرند اگر برند چه گونه
برند و در بیان انکه زن و مرد کافر بودند ایشان را فرزند و طفل اند اگر مادر و پدر آن
طفل مسلمان شوند حکم این طفل چه خواهد شد و اگر یکی نیز از فرزندان کافر پیش از قسمت
مسلمان شود حکم آن چه باشد باب بیست هفتم در بیان مخارج الفروض در حساب

فرایض

فرایض که اصل چند باشد و چه گونه بدر باید آورد باب بیست هشتم در بیان قسمت ترکه
با میراث خواران چه گونه قسمت باید کرد و اگر بعضی از میراث خواران به بعضی صلح کنند
آن صلح درست باشد یا نه اگر درست باشد حکم آن چه شود و باقی میان میراث خواران
چه گونه قسمت باید کرد باب بیست نهم در بیان دانستن تباین و توافق و تماثل و تداخل
بیان عددها و فایده دانستن او و بکار بستن آن چه گونه کار باید بست و بکجا کار آید
باب سیم در مسایل امتحانی و مسایل غریب از هر نوع ملت فهرست الابواب از کتب اصول
علم والله اعلم بالصواب باب اول در فضیلت علم فرایض و تعظیم آن قال النبی علیه السلام
تعلموا الفرایض وعلموا الناس فانها نصف العلم قال النبی صلی الله علیه وسلم
من قطع میراثا قطع الله میراثه من الجنة فانی
الروایة عن ابن مسعود رض عن النبی علیه السلام تعلموا القرآن وعلموها الناس
فانی امرؤ مقبوض وان هذا العلم سینزع حتی یتنازع الرجلان فی الفرایض
ولا یجدان من یفصل بینهما وعن النبی انه قال تعلموا الفرایض
وعلموها الناس فانها اول علم ینسی ویروی اول علم ینزع عن امتی
وعن عمر رض انه قال اذا تحدثتم فتحدثوا بالفرایض واذا لهوتم فالهوا بالرمی
عن ابن مسعود رض من تعلم القرآن فلیتعلم الفرایض وقال علیه السلام ان الله
لم یکل قسمة المواریث الی ملک مقرب ولا الی نبی مرسل ولکن تولی قسمتها بنفسه

سبعة ارقية وقيل العالم الذي ليس له علم الفرائض كالحبة التي لا راس له
وروي عن النبي عم انه قال من تعلم مسئلة واحدة من الفقه قلده الله
يوم القيمة بالف قلادة من نور ومن تعلم مسئلة واحدة من الفرائض قلده الله
عشر امثالها من الاجور حق چنين است واجب است بر جمله خلايق
كه اين علم را بخوانند وبدانند وبديگران در آموزند تا ثواب دنيا و آخرت حاصل آيد
ان شاء الله تعالى باب دوم در بيان آنكه چون كسى از دنيا برود از مال آن چه ابتدا
كنند واين باب پنج فصل است فصل اول در بيان تجهيز و تكفين و گور
دفن مرده بدان كه چون كسى از دنيا برود اول از مال كفن او راست بايد كرد و مزد مرده
شوى و حمالان و گوركنى و آنچه مرده را در كار باشد خواه وام دارد و خواه ندارد
و وام داران را نرسد كه گويند نگذاريم كه وى را دفن كنند تا نكنند كه مال شما از آن ماست
باطل است اين دعوى زيرا كه حق وى اوليتر است از حق وام داران و چون از كار
مرده فارغ شوند و مرده را دفن كنند آنگاه اگر وام دارد از باقى مال آن وام آن را
بايد گذارد چنانكه در باب آن ياد كرده شده است چون از وام آن نيز فارغ شوند
اگر وصيت كرده باشد از دو دانگ آنچه باقى مانده است بعد از گذاردن وام ها وصيت
از آنجا روان كنند چنانكه در باب وصيت ياد كرده شده است كه حكم چه گونه باشد و چون
از وصيت فارغ شوند آنچه باقى مانده باشد از مال ميان ميراث خواران قسمت كنند چنانكه
ياد كرده شده است

شده است در باب اصحاب فرائض و عصبات اگر نباشد هيچ آن را بمولى الموالات دهند
چنانكه در باب آن ياد كرده شده است و اگر مولى الموالات نيز نباشد مال آن را
بكسى دهند كه آن اقرار كرده است كه او خويشاوند منست چنانكه در باب او ياد كرده شده است
و اگر اين كس نيز نباشد بكسى بايد داد كه مرده وصيت كرده باشد كه جمله مال او را بوى دهيد
و اگر اين كس نيز نباشد مال آن را به بيت المال بايد داد در مصالح مسلمانان صرف
كنند بايد كه اين ترتيب را نگاه دارى كه اصل فتوى دادن در فرائض
اين ترتيب است اين جمله مذهب ابو حنيفه است رح و بنزديك شافعى رح اگر از
اصحاب فروض و عصبات كسى نماند مال آن را به بيت المال بايد داد چنانكه در باب
آن ياد كرده شده است در كفن بايد كه اسراف نكنند و نيز تقتير نكنند يعنى از براى
كفن بايد كه جامه قيمتى نخرند و نيز جامه كم بها نخرند بلكه ميانه نگاه دارند توانگران
را به نسبت آن و درويشان را به نسبت آن و بعضى از علما گفته اند كه كفن هر كدام
از آن جامه كنند كه در روزهاى عيد و روزهاى آدينه مى پوشيده اند يعنى مثل آن
جامه از براى كفن بخرند كه سنت اين است و بعضى ديگر از علما گفته اند كه هر چه خواهند
يعنى پادشاهان و اميران و قضاة و رئيسان و علما و مردمان معروف ايشان را
از مثل جامه كه روز آدينه و عيد پوشيده اند كفن كنند و هيچ عام خلق نيز
ايشان را از مثل جامه ها كفن كنند كه در زندگانى خود پوشيده اند و اين هم

چادر بطريق كماسطا [illegible] و آنچه باشد اما چادر كه مال نباشد يا در جائيست كه جامه نمى يابند بخرند
بدانچه روا باشد آنچه يافت شود كفن كنند زيرا آن روز كه حمزه عم رسول الله صلى الله عليه وسلم رضى الله عنه
شهيد شد چيزى نيافتند آن را كفن كنند مگر يك پاره گليم آن گليم نيز چنان كوتاه بود كه اگر
سرش مى پوشيدند پايش برهنه مى شد و اگر پايش مى پوشيدند سرش برهنه مى شد رسول صلعم
فرمود كه تا سرش از آن بپوشيدند و پاره گياه بر پايش افكندند و دفن كردند
و نيز آمده است كه ابو بكر صديق رض گفت مرا هم در اين جامه من يعنى پيراهن و ازار
كفن كنند و از براى من كرباس نو نخريد زيرا كه كفن در خون و ريم آغشته خواهد شد و در
خاك پوسيده خواهد گشت و زندگانى اوليتر باشد بكرباس نو ليكن بايد كه در كفن
سنت نگاه دارند چنانكه امير المؤمنين على رض روايت مى كند كه رسول عم در سه
جامه كفن كردند يكى ازار و دوم پيراهن و سيم لفافه پس سنت آن است كه مردان را
در بيش سه جامه كفن كنند و زنان را بايد كه پنج جامه باشد يكى ازار دوم
پيراهن و سيم كفنى و چهارم پستان بند و پنجم چادر زيرا كه رسول عم دختر خود
رقيه را در پنج جامه كفن كرد پس در [illegible] سنت شد كه عورتان را در پنج جامه كفن
كنند [illegible] سنت آن است كه مردان را ازار كفن كنند و اگر چادر
[illegible] ازار كفن كنند و كفنى شامل يعنى پيراهن تا بزير پاى [illegible] چادر
در [illegible] شهيد را بايد كه هم در آن جامه ها كه پوشيده است بى غسل و آن جامه ها را همچنانكه خون
كفن كنند

آلوده

آلوده باشد از آن بدر نكنند زيرا كه رسول عم فرمود در شهداى احد همچنانكه در
جامه هاى خون آلوده در پيچيد و در خاك نهيد كه فردا در قيامت اين ها
بيايند و خون از جراحت هاى ايشان مى رود و رنگ رنگ خون باشد اما بوى بوى مشك باشد
اما از زره و خود و جوشن از ايشان بدر بايد كرد و اگر جامه هاى زيادتى دارند هم بيرون
بايد كرد چنانكه جبه و قبا و پوستين و مانند اين ها و اگر محتاج باشند جامه ديگر هم
بايد كرد تا كفن ايشان تمام سنت بجا آورده باشد يعنى هر گاه كه جامه شهيدان از سه
كمتر باشد تمام بايد كرد تا سنت نگاه داشته باشند و اگر سه [illegible] تمام باشد يعنى سه جامه تمام
از اين سه جامه پيراهن يا چادر يا چيزى كه هيچ چادر در سان ان كه هيچ ديگر در آن
ضم بايد كرد و اگر كم از اين سه جامه باشد بايد كه چيز ديگر با آن ضم كنند تا كفن
تمام باشد و اگر مرده را چيزى نباشد كفن آن كس را واجب آيد كه اگر اين مرده
زنده بودى و درويش بودى و از كسب عاجز بودى نفقه آن كه واجب آمدى
اكنون كفن آن هم بر آن كس واجب آيد و اول ايشان پدر است و پدر پدر نيز
كه مرده را پدر باشد يا پدر پدر باشد كفن او بر پدر واجب آيد و اگر پدر نباشد
يا باشد درويش باشد بر پدر پدر واجب آيد پس بر برادر واجب آيد پس بر برادرزاده
يعنى اگر مرده را مادر يا پدر يا مادر و پدر يا پدر نيست [illegible] كفن آن بايد [illegible]
بر ايشان آيد واجب و لازم هر گاه از اين ها كسى نباشد يا باشد و ليكن درويش باشد [illegible]

کفن مرده بر فرزند مرده واجب آید و اگر فرزندان نباشد یا باشد درویش باشد
بر فرزندان فرزند واجب آید و دختر و پسر درین امر یکسان باشد هر که در [illegible] مرده
نزدیکتر باشد از فرزندان چون توانگر باشد بر وی واجب آید و اگر آنکه نزدیک
ترست درویش باشد بر دورتر واجب آید و همچنین برادران پدر و خواهران
پدر و برادران مادر و خواهران مادر و فرزندان ایشان هر کدام بر مرده
نزدیکتر است [illegible] و بدانکه [illegible] چنین قدرة دارد و بر وی واجب
زیرا که نزدیک ابو حنیفه رحمه الله چنانکه یاد کردیم نفقه ایشان بر یکدیگر واجب آید
چون درویش باشند و عاجز باشند از کسب یا کور باشد پس کفن نیز به نسبت نفقه
واجب آید و اگر از خویشاوندان هیچ کس نباشد یا مرده مرد غریب باشد کفن او بر بیت
المال واجب آید پس بر پادشاهان و امیران و قاضیان که مالهای غنیمت و غایبانه
و خراجها و گنجها در دست ایشان است بر ایشان واجب آید که کفن آن بکنند و اگر
[illegible] بر مسلمانان واجب آید که دریوزه کنند و کفن آن بکنند و آن را دفن
کنند [illegible] نزدیک شافعی اگر مرده را مال نباشد و درویش باشد کفن آن
[illegible] باشد و بر مادر و پدر پدر و مادر مادر باشد بر ترتیب و اگر از [illegible]
[illegible] باشد و لیکن درویش باشد کفن آن بر فرزندان واجب آید و اگر
[illegible] فرزندان کسی نباشد و یا باشد و لیکن درویش باشد کفن او بر بیت المال واجب آید

و اگر بیت المال نباشد بر مسلمانان واجب آید زیرا که نزدیک شافعی [illegible] مادر و پدر و فرزند
آن را بر یکدیگر واجب [illegible] بجز از [illegible] کفن لازم نشود [illegible] و اگر زن از
دنیا برود و آن را مال نباشد کفن آن بر شوهر آن واجب آید نزدیک ابو حنیفه زیرا که نفقه زن
در حال حیات بر شوهر واجب است و نزدیک محمد حسن شیبانی و شافعی رحمهم الله کفن آن
بر قرابتان آن واجب آید زیرا که قرابتان [illegible] از شوهر [illegible] و اگر یکی از دنیا برود
آن را مال باشد یا نباشد بیگانه میخواهد که آن را کفن کند اگر [illegible] مرده فرزندان و میراث
خواران دارد و اگر ایشان اجازه کنند و این کفن از بیگانه قبول کنند روا باشد
و اگر ایشان اجازه نکنند و این کفن از بیگانه قبول نکنند و نگذارند بیگانه را
که گویند که ما [illegible] کفن آن میکنیم زیرا که عار باشد که مردمان ورثه را سرزنش
کنند که پدر ایشان را کسی دیگر کفن کرده است پس بدین سبب موقوف به اجازه ایشان
باشد اگر روا دارند روا باشد و اگر روا ندارند روا نباشد اما اگر بیگانه بیاید که گور [illegible] بکنم
و جنازه بر گیرم تا به گور برم [illegible] میراث خواران را نرسد که گویند [illegible] اجازه [illegible]
که از این سرزنش نباشد که عادة چنین رفته است که گور کندن و جنازه برگرفتن بیگانگان
کنند و اگر مرده را بعد از دفن گرگ یا کفتار [illegible] یا آدمی از گور بدر کشند و کفن [illegible]
یا خود پوسیده باشد و مرده برهنه مانده باشد دیگر آن را کفن باید کرد اما اگر [illegible] تازه
یا [illegible] باید که از سه جامه کفن کنند چنانکه بار اول کردند اما اگر مرده پوسیده باشد [illegible]

[illegible] و دفن کنند همچنین اگر کفن آن [illegible] غایب شود و آن مرده برهنه ماند کفن باید کرد
اگر تازه است [illegible] و اگر پوسیده است یک جامه [illegible] کفن [illegible] از مال او باید کرد [illegible]
[illegible] چنانکه یاد کرده شد و نزدیک شافعی [illegible]
کفن آن یکبار باید کرد [illegible] از دفن اگر برهنه شود [illegible] باز کرده بار دیگر برهنه شود و کفن آن
[illegible] از بیت المال باید کرد یا از زکوة مسلمانان و کفن [illegible] باید کرد [illegible]
[illegible] و اگر مرده را [illegible] کفن او بر جای باشد آن کفن را [illegible] باید داد
[illegible] از مال مرده باشد [illegible] آن باید داد و اگر [illegible] کرده است [illegible] باید داد و [illegible]
[illegible] خواه از مال مرده کرده باشد خواه از مال کسی دیگر [illegible] کفن [illegible]
[illegible] باید داد و اما اگر عورة را فرزند نارسیده از شکم بیفتد اگر زنده [illegible]
[illegible] بعد از آن بمرده نماز بباید کرد چنانکه بزرگان را و اگر زنده [illegible] مرده
[illegible] اگر خواهند و اگر نخواهند روا باشد و آن را در پاره جامه بپیچند در
خاک [illegible] و بر وی نماز نباید کرد و خواه آن فرزند را صورة پدید آمده باشد و خواه
[illegible] اگر [illegible] گوشت [illegible] زیرا که [illegible] حکم آن و پاره گوشت [illegible]
فصل دوم [illegible] اگر مرده وصیت کند در کفن و تجهیز و گور [illegible] و دفن با نقل کردن از
[illegible] روا باشد [illegible] در فصل اول بیان کرده ایم که در کفن اسراف نکنند
و تقصیر نکنند و میانه نگاه دارند زیرا که صحابه رسول علیه السلام جمله علما برین قول متفق اند

و بیان کردیم

و بیان کردیم که کفن میانه کدام است اما اگر مرده وصیت کند که از بهر من جامه خرید
که قیمت وی چند باشد یا فلان جامه خرید و چند کافور و چند بوی [illegible] خرید [illegible]
از بهر من تابوت بخرید یا گوید مرا از [illegible] بفلان شهر برید یا گوید مرا [illegible]
دفن کنید اگر بر مرده وام بسیار باشد چنانکه [illegible] از مال [illegible]
وصیتها درست [illegible] از آنجا که کفن میانه باید کرد که یاد کرده شد و هم آنجا که مرده
دفن باید کرد مگر کسی از برای خدای عز و جل گوید من مال بدهم تا آنچه وصیت کرده
بجای آرند اگر بر مرده وام نیست و مال دارد و وام ندارد لیکن اندکیست [illegible]
موقوف بود بر اجازه ورثه اگر ورثه اجازه کنند و روا دارند وصیت آن درست باشد
و بجای باید آورد لیکن از دو دانگ مال او [illegible] ورثه گویند که [illegible]
و [illegible] اجازه [illegible] وصیت آن بجای آورد و اگر ورثه گویند که ما این وصیت [illegible] اجازه
نمی کنیم و آن را چنانکه مرده [illegible] دفن میکنیم و تابوت نمی خریم [illegible]
[illegible] و آن را کفن کنیم چنانکه سنت است و زیادتی را روا نمی داریم [illegible]
باشد تا اگر خواهند وصیت بجای آرند و اگر نخواهند بجای نیارند زیرا که [illegible]
[illegible] وصیت و بدانکه کفن مرده چنانکه یاد کردیم نزدیک ابو حنیفه و شافعی [illegible]
علما رحمهم الله از اصل مال مرده باید کرد فتوی برین است و نزدیک [illegible]
لیکن از علما [illegible] کفن مرده از دو دانگ مال او باید کرد [illegible]

ده دینار نیز بکند از نیم نیز، و نزدیک عائشه علما کفن او از این ده دینار باید کرد و اگر چهار ده
دینار خرج شود باید که خرج کنند و نزدیک خلاف ابن عمر ثلث ده دینار جدا باید کرد که آن
سه دینار و دو دانگ باشد کفن آن از نیم کنند و زیاده نکنند که روا نباشد و اگر از نیم سه دینار
و دو دانگ بیش باید از ایشان شش دینار و چهار دانگ دیگر جمع باید کرد و بورثه باید داد و با
قی بدین قیاس باید کرد تا معلوم شود طاوس رحمه الله می گوید که آن هم یکی از علامات
که اگر مرده را مال اندک است کفن او از ثلث باید کرد و اگر مال او بسیار است کفن او از
همه مال باید کرد چنانکه اگر مردی از دنیا برفت و ده دینار از مال بیش ندارد
و نزدیک طاوس رحمهما الله ثلث سه دینار جدا باید کرد و اگر چنان است که مال او
بسیار باشد چنانکه صد دولیست باشد یا زیاده باشد از ثلث جدا نباید
کرد بلکه آن قدر که کفن آن هر خرج شود خرج باید کرد باقی را بوام خواه یا
بورثه باید داد چنانکه یاد کردیم در اول کتاب و این ترتیب را نگاه باید داشت

فصل سیوم در بیان آنکه بر کدام مرده نماز باید کرد و بر کدام نماز نباید کرد و اگر یک
بار نماز کنند بار دیگر نکنیم و یا باید کرد یا نه اگر دفن کردند و نماز نکردند تا چند روز
نماز باید کرد و اگر پاره از تن مرده یافتند بر آن نماز شاید کرد یا نشاید
کرد و یا جماعت مرده گان یافتند و یا در یک جا جمع شدند از مردان و زنان
بیان آن چگونه نماز باید کرد و چه گونه دفن باید کرد بدان که هر مسلمانی که بمیرد بدان.

نماز باید کرد

نماز باید کرد و کفن باید کرد چنانکه یاد کرده شد در باب تکفین و تجهیز اما کافران
و جهودان و ترسایان و مغان و زنار داران و آتش پرستان و ملحدان
و اباحتیان و زندیقان و بت پرستان نماز نشاید کرد و در گورستان مسلما
نان نباید نهاد و اگر کافر مسلمان شود و همچنان مسلمان بمیرد او را باید شست
و بر آن نماز باید کرد و اگر فرزند در وجود آید و زنده باشد پس در حال بمیرد
و یا بعد از آن نیز بمیرد آن فرزند را باید شست و بر آن نماز باید کرد
و در سه جامه کفن باید کرد چنانکه بزرگان را در گور و لحد و تابوت چنانکه از
برای بزرگان کنند از برای آن باید کرد و جمله سنت ها بجای باید آورد و اما
اگر مرده از مادر در وجود آید آن را در پاره کرباس باید پیچیدن و در خاک
دفن باید کرد و اگر از آن خوشنید یا نشوشید و در کفن و گور کردن آن اختلاف کرده
نگاه دارند روا باشد زیرا که چون زنده نبوده است او همان است ...
گوشت همان و اگر مرده را دفن کردند بر آن نماز نکردند تا مادام که ... نشده است
بر او نماز کنی روا باشد چون پوسیده است بر آن نماز نشاید کردن و نزدیک ابو حنیفه
و نزدیک شافعی سه ماه که نماز کنی جایز است و حد پوسیدن ... اند
اگر تابستان است تا ماهی و اگر زمستان است تا بیست ... زیرا که زمین ...
در تابستان خشک باشد و در زمستان نرم باشد ...

نماز کردن بر غایب روا نباشد چنانکه اگر شخصی بیک جای دیگر بمیرد دیگر آن جا که باشد بر آن
نماز کنی خواه نزدیک باشد و خواه دور چنانکه گور او از چشم تو غایب باشد این را غا
یب خوانند و نزدیک امام شافعی رحمه نماز بر غایب روا باشد و نزدیک ابو حنیفه بر مرده چون
یکبار نماز گذارند بار دیگر نشاید گذارد که روا نباشد و نزدیک امام شافعی رحمه
اگر بر مرده صد بار نماز کنی روا باشد لیکن بشرط که اینکس بر آن مرده نماز نکرده باشد
و اگر پاره از آدمی گوشت یا مرده بیابند و هنوز آن پاره نپوسیده است اگر چنا
نکه سر نیز با او است آن پاره را بار بباید شست و در جامه باید پیچید و در خاک
دفن باید کرد خواه آن پاره کوچک باشد خواه بزرگ و اگر سر با آن نباشد آن
را حکم آدمی نباشد مگر بیشتر از نیم تن باشد آنگاه او را حکم آدمی باشد و اگر جماعت
از مردگان را حاضر آورند اگر جمله مردان باشند باید که بر ترتیب بنهند ...
برابر یکدیگر باید که باشد چنین بر ایشان یک نماز کنند روا باشد اگر چه ایشان بیست
باشند یا زیاده و اگر خواهند که ایشان را در یک گور دفن کنند باید آنکه عالم تر و پیر تر
باشد او را سوی قبله نزدیک بنهند و اگر جمله زنان باشند باید که هم بر آن ترتیب که مردان
را یاد کرده شد بنهند و بر ایشان یک نماز گذارند سنت باشد و در یک گور نیز همین ترتیب
بنهند و اگر جمله کودکان باشند همچنین بر ترتیب بنهند و نماز کنند و اگر بعضی زنان
و بعضی مردان باشند و بعضی کودکان باشند و خواهند که بر جمله یک نماز گذارند باید

که مردان

باید که هر چه که مردان باشند ایشان را نزدیک امام گذارند و بعد از مردان کود
کان را بنهند و بعد از کودکان زنان را بنهند چنانکه در حال زندگی اگر مردان
و زنان و کودکان در مسجد پس امام نماز گذارند باید که صف اول که پیش
امام باشد مردان بایستند الخ باید که مردان را پیش امام بنهند و کودکان
را نزدیک مردان بنهند و زنان را نزدیک کودکان بنهند و بر جمله یک نماز باید
گذارند روا باشد و اگر دفن کنند باید که مردان را القبله نزدیک تر بنهند
و کودکان را نزدیک مردان بنهند و زنان را نزدیک کودکان بنهند باید
که مردان القبله نزدیک تر باشند چنانکه در زندگی مردان با امام نزدیک تر بودند
و زنان دور تر و اگر بر هر مرده تنها نماز گذارند هم روا باشد اما مرده گان بسیار
در یک گور دفن کردن روا نباشد مگر در وقت ضرورت چنانکه ...
مرگ بسیار باشد که خلق بسیار کشته باشند و مردم عاجز آیند و نتوانند که از برای
هر کسی گوری بکنند و یا العوذ بالله مرگ مفاجات باشد که بسیار خلق در شبان روز
بمیرند و مردم عاجز آیند و ایشان را گور نتوانند کندن یا در بیابان باشند که
مردم بسیار باقضا نا گاه بمیرند و دیگران عاجز آیند از گور کندن که از برای یک یک
گور بکنند در این صورت ها پنج شش یا زیاده در یک گور بنهند روا باشد
و اگر مردان را در یک گور بنهند و زنان را در یک گور اولیتر باشد و اگر همه ایشان ...

که سنت ترتیب را

[illegible] ترتیب نگاه دارند چنانکه در ولایت گیلان و در ولایت خراسان
[illegible] بدعت اگر زن و مرد را با هم آنجا با هم در گور کنند باید ترتیب
[illegible] و بندرو باشد در حالت اختیار نشاید امرد را در گور
[illegible] دفن کنند مگر اگر مرده‌ای او هیچ چیزی نمانده باشد اما استخوان یا چیزی
در باقی مانده باشد نشاید والله اعلم بالصواب باب سی و دوم در بیان تقسیم
آنکه اگر مرده وام دار باشد و مالش بسیار شده باشد حکم آن چه باشد و این
باب یک فصل است فصل اول در بیان آنکه مال دارد چندانکه وام آن می‌توان
[illegible] یا وام دارد و لیکن و لیکن مال کمتر از وام است اینجا حکم میت و حکم
باید [illegible] چیزی اگر دینار و دو مرد مال [illegible] باشد اگر مالش چندان باشد
که [illegible] وام آن را می‌توان گذارد جمله وام آن از آن مال آن بباید گذارد و اگر
چیزی باقی ماند میراث خواران دهند و اگر باقی نماند میراث خواران را
چیزی نرسد زیرا که حق وام خواهان اولی‌تر است از حق میراث خواران و اگر
مال [illegible] باشد و لیکن اندک باشد و وام بسیار باشد اگر جمله وامها برابر است
یعنی جمله وامهای آن در تندرستی براو واجب شده است و یا جمله وام در تندرستی
[illegible] واجب شده است یا باقرار گواه واجب شده است یا جمله وامها در بیماری
[illegible] باقرار و گواه واجب شده است یعنی جمله وامها برابر باشد آن قدر مال که باشد

بیان

میان غریمان بقدر وام قسمت باید کرد چنانکه مثلا اگر مال او پنجاه دینار است و وام
او صد دینار است یکی را چهل دینار است و یکی را سی دینار است و یکی را بیست
دینار است و یکی را ده دینار است و آنکه سی دینار است [illegible] ده دینار
بدهند و آن را که بیست دینار است ده دینار بدهند و آن را که ده دینار است
پنج دینار بدهند زیرا که مال آن نیمه وام آن است بیش نیست پس هر غریمی را نیمه
وام بیش نرسد و اگر مال او شصت دینار است و وام او صد دینار باشد یکی را بیست
دینار و یکی را سی دینار و یکی را چهل دینار از آنکه بیست دینار است چهار دانگ بیست دینار
بدان باید داد یعنی سیزده دینار دو دانگ و آنکه سی دینار است چهار دانگ سی دینار
باو باید داد یعنی بیست دینار بدو باید داد و آن را که چهل دینار است چهار دانگ چهل
دینار بدو باید داد یعنی بیست و شش دینار و چهار دانگ [illegible] وام
دارد [illegible] را از وام [illegible] دانگ در گردن مرده باشد و اگر بر دو [illegible]
[illegible] باشد و اگر نبخشند مظلمه آن در گردن مرده باشد تا روز قیامت
[illegible] مرده [illegible] خویشاوندان مرده یا بیگانه وام مرده [illegible]
وام خواهان را خوشنود کنند روا باشد و مظالم [illegible] مرده بیفتد و اگر مال
[illegible] دینار است و وام [illegible] باشند یا ده [illegible]
[illegible] از مال باید داد دو دانگ [illegible]

[illegible] باکسی از جهت مرده وام آن را بگذارد و وام خواهان را خشنود کنند چنانکه مال پنجاه
دینار است و وام شصت دینار یکی را بیست دینار است و یکی را سی دینار و یکی را ده دینار از آنکه
بیست دینار است پنج دانگ و بیست دینار بستاند یعنی شانزده دینار و چهار دانگ و آنکه سی دینار
است پنج دانگ سی دینار بستاند یعنی بیست و پنج و آن را که ده دینار است پنج دانگ ده دینار
بستاند یعنی هشت دینار و دو دانگ [illegible] جمع کنی پنجاه شود پس معلوم شد اگر قسمت [illegible]
باقی [illegible] قیاس باید کرد و هر وام که در بیماری از چیزی وام کرده یا گواهان گواهی دهند که در بیماری
[illegible] چندین مال از فلان وام کرده این وام در آن باشند با آن وام دار که این در تندرستی [illegible]
یا این مرده خود اقرار کرده است که مرا چندین مال از فلان که می‌باید داد یا در تندرستی گواه گذرا
[illegible] است که چندین مال بر تو واجب است و قاضی حکم کرده باشد این را وام در برابر صفت
[illegible] در تندرستی برابر باشد یعنی اگر یکی آید و گوید که بر این مرده چندین مال دارم که در تندرستی
[illegible] است یا من گواه درست کرده‌ام و یکی دیگر بیاید و گوید بر این مرده چندین وام
دارم [illegible] یعنی معلوم جمله خلق یا من گواهان درست کرده‌ام این هر دو وام برابر
باشد [illegible] مال که باشد میان ایشان بقدر وام ایشان قسمت باید کرد اما اگر یکی گوید که بر این
[illegible] چندین مال دارم که در تندرستی از من گرفته است و اقرار کرده است تا گوید
[illegible] است و دیگری گوید من بر این مرده چندین مال دارم که در بیماری از من گرفته
است و اقرار کرده است در این صورت اول وام آنکس بدهند که در تندرستی [illegible]
تندرستی واجب شده

است

[illegible] وام آنکس بگذارد که در بیماری لازم شده است با قرار زیرا که وام که در تندرستی
درست شده است اولی‌تر است از وام که در بیماری است بخوی اقرار و اگر جمله [illegible]
[illegible] مرده [illegible] از وام در آن یکی و باشد حق [illegible]
[illegible] است یکی و از دیگر وام در آن اولی‌تر باشد اول آن مال حق آن باید گذارد
و اگر چیزی باقی ماند بدیگران باید داد و اگر شاید صاحب گرو مقدم باشد [illegible] وام او
در تندرستی واجب شده باشد و خواه در بیماری اینجا هیچ تفاوت نکنند زیرا که گرو در دست
دارد اما حق خداوند تعالی چون روزه و نماز و زکوة و حج و اگر ماه رمضان باشد و [illegible]
باشد روزه نمی‌دارد هم در ماه رمضان رنجور شد و بمرد و همچنان در [illegible]
[illegible] ابو حنیفه بر این مرده کفاره نیاید و بر قول امام شافعی هم [illegible]
علما [illegible] سفر [illegible] روزه می‌خورد [illegible] فرمان خداوند تعالی [illegible]
[illegible] قول [illegible] و شافعی [illegible] و نزدیک طاووس ابن المسیب [illegible]
[illegible] از مال آن [illegible] باید داد و نزدیک عطا [illegible]
اگر در ماه رمضان بمرد و کفاره واجب نباید و اگر بعد از ماه رمضان بمیرد [illegible]
[illegible] واجب آید اما اگر این مسافر مقیم شد و بیمار شد [illegible]
[illegible] روزها را قضا نکند و قضا نکرد و بمرد بعد از آن نزدیک ابو حنیفه [illegible]
[illegible] روزه [illegible] گندم [illegible] درویشان باید داد و نزدیک قول شافعی [illegible]

و حجب شود ... بگیرند گندم بدرویشان باید داد و بقول او نزدیک شافعی رحمه الله آنست که
فرزندان یا قرابتان او از جهت او روزه دارند او هر روزی را روزی روا باشد و از کران
مرده بیفتد و اگر فرزندان و خویشان کسی نباشند نزدیک آن کسی که برد و گیرند تا از جهت مرده
روزه بدارد روا باشد اما درست تر قول او آن است که هر روزی را یکمن گندم بدر
ویشان دهند الحکم مسافر بود اما اگر کسی خود بیعذری یا بعذر روزه بخورد و مردگان ست
یقضا نکرد و نکرد تا بمرد حکم آن این چنین است که یاد کردیم نزدیک ابو حنیفه رحمه الله هر روز
برای دو من گندم بدرویشان باید داد و نزدیک شافعی رحمه الله یکمن اما حکم نماز هم اینست اگر
کسی از دنیا برود و بر وی نماز فریضه باشد نزدیک ابو حنیفه رحمه الله هر نماز برای آن گندم بدرویشان
باید داد اگر مرده وصیت نکند ورثه اگر خواهند بدهند و اگر خواهند ندهند [illegible]
و نزدیک شافعی رحمه الله نماز یکمن گندم بدرویشان باید داد و یا فرزندان و یا خویشان از جهت او
قضا کنند و اگر از ایشان نباشد کسی را باجره گیرند تا نماز بجهت او قضا کنند اما
قول درست آن است که هر نماز را یکمن بدرویشان دهند خواه وصیت کرده باشد خواه
[illegible] باید داد اما اگر کسی زکواة نداده باشد [illegible] که بمیرد اگر وصیت کرده بمیرد در [illegible]
[illegible] چیز ندارد مالش هلاک شده است نزدیک ابو حنیفه رحمه الله [illegible] زکواة [illegible]
[illegible] اگر خواهد عفو کند و بیامرزد و اگر خواهد عدل کند و عقوبت
کند اما اگر مالش را خود هلاک کرده است یعنی خرج کرده [illegible] بخشیده و یا خورده و یا خود مالش [illegible]

اگر مالش

اگر مالش برجاست در این صورة حساب باید کرد اگر مرده وصیت کرده است که ز
کواة مال بدهید آن چندان سال که نداده است از مال بدر باید کرد و بدرویشان بدهید
و اگر مرده وصیت نکرده و ورثه اجازه کنند ایشان را رسد آن نظر در گردن این مرده
بلند تا در قیامت تا خداوند تعالی چه فرماید اما اگر مالش خود بدست خود هلاک کرد و آن
ساعت بمیرد درویش مرد مظلم که زکواة نداده است در گردن آن بود اگر فرزندان از
جهت آن بدهند یا بیگانه از جهت او بدرویشان دهد امید است که نظر از گردن آن
بیفتد اما اگر کسی بمیرد و بر وی حج فرض و واجب بوده باشد و کفاره آن باشد یا کسی سوگند
خورده باشد و حانث شده باشد و کفاره نداده باشد تا بمیرد یا روزه ماه رمضان عمدا
خورده باشد و کفاره نداده باشد اگر مالش اندک باشد و وام آن بسیار نزدیک ابو حنیفه
رحمه الله اول حق مردمان را باید گذارد یا کسی قتل خطا کرده باشد و کفاره نداده باشد تا بمیرد
بر او واجب باشد اگر وصیت کند تا کفاره بدهند از جهت او و اگر وصیت نکند نباید
[illegible] از جهت او حج بکنند و کفاره آن بدهند و اگر نذر کرده باشد و هنوز در گردن وی
باشد بدهند زیرا که [illegible] وام ست در گردن مرده و واجب باشد گزاردن آن [illegible]
باید [illegible] آن بدهند [illegible] نزدیک شافعی رحمه الله [illegible]
نزدیک ابو حنیفه [illegible] اگر مرده وصیت کرده باشد [illegible]
با حق خدا تعالی جمع شود چنانکه یکی از دنیا رفت و [illegible] دار

و حج [illegible] گذارد و روزه [illegible] باید داشت و زکواة [illegible] باید داد و کفاره هم باید داد و مردو [illegible]
و اگر چندان [illegible] که مال [illegible] دارد و جمله وام ها همه را باید گذارد و اگر مالش اندک است و وام بسیار
نزدیک ابو حنیفه رحمه الله اول حق مردمان باید گذارد و اگر چیزی باقی ماند آنگاه حق خداوند تعالی
را باید گذارد و اگر وصیت کرده باشد زیرا که مرده محتاج [illegible] خداوند تعالی بی نیاز است لیکن حق مردمان
اولی تر باشد و نزدیک شافعی رحمه الله اول حق خدا تعالی باید گذارد یعنی حج و زکواة و کفاره و نذر
خواه وصیت کرده باشد و خواه نکرده باشد و اگر از مال آن چیزی باقی ماند آنگاه حق مردمان
بگذارد چنانکه ابو حنیفه رحمه الله گفت فصل دویم در بیان آنکه وام دارد
و لیکن مالی ندارد اگر کسی از برای او وام آن را بگذارد روا باشد یا وام دار دو
مال ندارد [illegible] باید [illegible] قسمت باید کرد میان
غریمان [illegible] اگر کسی از جهت [illegible] وام دار [illegible] وام مرده [illegible]
باشد [illegible] مرده [illegible] وام [illegible] آن را بحل کند
[illegible] از علما گفته اند [illegible] وام مرده را کسی بگذارد [illegible]
بحل [illegible] آن حق [illegible]
او [illegible] و اگر یکی از دنیا برود و مال ندارد و وام دار [illegible]
آمد [illegible]
[illegible] فرزندان او گواه کرد [illegible]

حق است

حق است و آن مال بستانند باید که از آن مال اول غریمان را خشنود کنند و حق حق ایشان بکنند [illegible]
و اگر چیزی باقی ماند بورثه دهند و قسمت این میان غریمان همچنان باید کرد که در فصل اول یاد کرده
شده است و اگر مال بسیار باشد جمله وام ها بباید گذارد و اگر مال اندک باشد و وام بسیار باشد همچنانکه
در فصل اول یاد کرده شده است بدان ترتیب قسمت باید گذارد و الله اعلم فصل سیم در بیان آنکه
مال دارد و لیکن کمتر است از قیمت کردن میان غریمان بعد از آن مرده را مال پدید آمد
حکم غریمان چه شود و چه باید کرد [illegible] وام چنانکه در فصل اول گفته شده است که بعد از آن
قسمت مرده را مال دیگر پدید آمد نگرند تا هر وام دار را چند باقی مانده است بدهند و اگر آن
مال که پدید آمده است اندک است و چندان نیست که باقی وام ها را بگذارد [illegible] میان غریمان
قسمت باید کرد بمقدار وام که مثلا از دو [illegible] مردی و صد دینار وام گذاشت یکی را [illegible]
دینار و یکی را سی دینار و یکی را چهل دینار و یکی را ده دینار و مال او پنجاه دینار است هر
غریمی نیم وام خود بستاند آنکه بیست دینار دارد ده دینار بستاند و آنکه سی دینار دارد
پانزده دینار بستاند و آنکه ده دینار دارد پنج دینار بستاند و هر غریمی را نیز از وام
در گردن مرده باقی باشد اگر مرده را مال پدید آید از آن مال بستانند چنانکه [illegible]
ده و اگر مرده را بیست و پنج دینار دیگر پدید آمد هر کسی از وام داران قسمت [illegible] وام خود [illegible]
پنج دینار بردارند [illegible] بیست دینار است پنج دینار دیگر باید داشت [illegible]
هفت دینار و نیم [illegible] از آن بیست [illegible] دینار [illegible] باید داد [illegible]

دینار را بهر یکی باید داد و آن را که ده دینارست دو دینار و نیم بود باید داد و هر کسی را دانگی و نیم
ادا کند که در گردن مرده باقی باشد اگر مالی دیگر پدید آید مرده را آن باقی وام ها باید گذارد
چندان قدر که بتوانند تا تمام گذارده شود و اگر چیزی باقی ماند در گردن مرده باشد تا
روز قیامت مگر وام خواهان بدان بخشند یا کسی از جهت مرده وام گذارد اگر مردی از
دنیا رفت و شصت دینار وام گذاشت و چهل دینار گذاشت وام خواه یکی بیست و چهل
دینار بردارد و بیست دینار دیگر در گردن مرده باشد اگر مرده را بعد از آن مال پدید
آید وام خواه را دهند تا از گردن مرده ادا شود و کابین زن جمله وام است بلکه از پیشتر
و باید که کابین زنان چون وام های دیگر گذارند و مظلمه در گردن مرده نگذارند اما
اگر شصت دینار وام گذاشت از آن سه کس یکی را ده دینار و یکی را بیست دینار و یکی را
سی دینار و چهل دینار مال گذاشت هر وام خواه چهار دانگ وام خود ازین چهل
دینار بردارند آنکه بیست دینار دارد چهار دانگ و بیست دینار [illegible] سیزده دینار
و دو دانگ و آنکه سی دینار دارد چهار دانگ سی دینار بردارد و آنکه ده دینار
دارد چهار دانگ ده دینار بردارد [illegible] شش دینار و چهار دانگ و اگر بعد از آن مرده
را ده دینار دیگر پدید آمد هر کسی یک دانگ و آنکه دیگر از وام خواه از آن ده دینار بردارد
و [illegible] چهار دانگ و آنکه بیست چهار دارد سه دینار [illegible] ده دینار بردارد
و آنکه سی دینار دارد پنج دینار [illegible] ده دینار بردارد و باقی وام ها در گردن مرده باشد

تا آن روز که غریبان حشر شوند و از الجل کنند چون اینست [illegible] باید که چند وام ها
برین قیاس کنی و برین حساب قسمت نگه باید داشت و باید که اگر مال مرده زر نقد باشد یا [illegible] باشد یا
جامه باشد یا خانه و سرای باشد و زمین و باغی یا بوستان باشد یا گوسفند و اسب و اشتر
و خر و گاو و غلام و کنیزک و هر جنسی که باشد باید که میان غریبان برابر قسمت کنند
و چنان نکنند که یکی را زر نقد دهند و یکی را نسیه چرا که [illegible] نسیه باشد در میان
باشد و آنچه از نقدست در میان باشد و برابر قسمت کنند همچنین در جمله چیزها که یاد کردم
باید که برابر و هیچکس را بر دیگری مقدم نباشد و نگذارند مگر که ایشان بر یکدیگر قرار دهند
که فلان چیز تو بردار بقیمت و فلان چیز من بردارم بقیمت او بدین راضی شوند
نشاید که یکی زر بردارد و یکی گوسفند یا اسب یا اشتر بردارد بقیمت و اگر مال مرده میان
غریبان قسمت کنند و [illegible] بعضی را از آنکه در تصرف و قبض خود در آورند و هلاک گشت
باری دیگر از سر باید رفت و آنچه هلاک شده است از مال جمله هلاک شده است از مال آن یکی کس
چنانکه مردم از دنیا برفت و پنجاه دینار وام گذاشت و خانه و بوستان یا اسب یا اشتر
یا گوسفند چند گذاشت و گوسفندان میان وام خواهان قسمت کردند هر کسی چهار
گوسفند رسید هر کسی گوسفند خود گرفتند و یکی از ایشان گوسفند خود گرفت و در تصرف
خود نیاورد تا آن گوسفند گرگ بخورد یا بغارت برد تا قسمت از سر باید رفت
یا آن را از جای دیگر بباید داد تا وام گذارده شود اگر مال دیگر باشد اگر نه آن گوسفندان

مال دیگر باشد آن گوسفندان که بوام خواهان داده اند باز باید ستانند و میان جمله بمقدار
وام قسمت باید کرد چنانکه مردی از دنیا رفت و صد دینار وام گذاشت و غریبان
چهار تن اند یکی را بیست دینارست یکی را سی دینار و یکی را چهل دینار و یکی را ده
دینار و ازین مرده چهل گوسفند بیش نماند و قیمت ایشان صد دینارست میان
غریبان قسمت کردند آنکه بیست دینار دارد هشت گوسفند باید گرفت و آنکه سی دینار دارد
دوازده گوسفند باید گرفت و آنکه چهل دینار دارد شانزده گوسفند باید گرفت
و آنکه ده دینار دارد چهار گوسفند باید گرفت جمله گوسفندان را بخود دیدند و بستدند
[illegible] و قبض کردند در تصرف خود در آوردند مگر آنکه هشت گوسفند دارد دو گوسفند
گوسفندان او پیش از قسمت دیده بود اما بعد از قسمت ندیده و در قبض خود نیاورده
و [illegible] گوسفندان هلاک شد اکنون باید که آن گوسفندان دیگر باز در میان
آرند و قیمت کنند بقیمت چنین شد که گوسفند هلاک شد اکنون قیمت این آن
هشتاد دینار باشد پنج یک از وام هر یکی کاسته باشد [illegible] بستانند وام آنکه
که وام آن بیست دینارست بحساب شانزده دینار گوسفند ستانند و از آنکه سی دینار
بحساب [illegible] دینار گوسفند ستانند و از آنکه چهل دینارست بحساب [illegible] دینار گوسفند ستانند
و از آنکه ده دینارست بحساب هشت دینار گوسفند ستانند این مسئله چنان تواند که آن
ساعت که قسمت میکنند گوسفند حاضر نبود اما اگر حاضر بود میان وام خواهان قسمت کنند

گذارد

و بعد از آن وام خواه دیگر پدید آمد اگر این مرده را مال دیگر باشد وام خواه از آن خشنود باید کرد و وام آن بباید داد
و اگر مرده را مال دیگر نباشد مال از وام خواهان دیگر باز باید گرفت و قسمت از سر باید رفت و این وام خواه را با ایشان
شریک باید کرد چنانکه اگر مرده را هشتاد دینار وام است از چهار کس یکی را ده دینار و یکی را [illegible] دینار و یکی را
[illegible] دینار و یکی را بیست و پنج دینار و مال مرده هشتاد دینار است یا کمتر میان آن چهار وام خواه قسمت کرد
[illegible] بعد از آن قسمت یکی دیگر بیامد و گواه گذرانید که مرا بر مرده بیست دینار است و قاضی حکم کرد
باید آن هشتاد دینار را که بچهار کس داده اند باز ستانند و میان پنج کس قسمت کنند آن را که ده دینار داده بودند
هشت دینار باز دهند و آن را که [illegible] دینار داده بودند بیست و چهار دینار باز دهند و آن را که [illegible]
بودند [illegible] ده دینار دهند و آن را که بیست و پنج دینار داده بودند بیست دینار دهند [illegible]
[illegible] شانزده دینار دهند تا قسمت میان ایشان راست [illegible]
[illegible]
[illegible]

قال رسول الله صلی الله علیه ... ان الله تعالی تصدق علیکم بثلث اموالکم ...

از مال چیزی برداشته باشند بقدر مال میراث خوار و وام خواه طلب کند یا از
خواران بستانند و اگر آن مال باشد و ترکه نیز باشد آنگاه این وام خواه بدان وام خواهان دیگر باز گردد
بستانند چنانکه یاد کردیم باید که این فصل را نیک تامل کند و نگاه دارد که اصل بزرگ است
خواهان و قسمت میان ایشان والله اعلم باب در بیان آنکه وصیت از که درست باشد و از که درست
نباشد و آن وصیتی که درست باشد حکم آن چه باشد و چگونه باید کرد و این باب دو فصل است فصل
اول در بیان آنکه وصیت از که درست باشد بدانکه وصیت آنکه که آزاد باشد عاقل و بالغ درست باشد
از دو دانگ مال او و زیادت از دو دانگ مال او درست نباشد نزدیک ابو حنیفه و شافعی رحمهما الله و دیگر فقها
مگر میراث خواران عاقل اجازت کنند و بر مرده وام نباشد ...
... هم از علما گویند وصیت ...
... اهل ظاهر گویند وصیت ... واجب است ولیکن فتوی بقول ...
فاما ... حق خدای تعالی ... روزه و زکوة و حج و کفارة اگر مرده وصیت ...

[illegible]



از صد و بیست [illegible] باید داد و از آن پدر نیز همچنان باید داد و زن از بیست چهار [illegible]

پنج ضرب باید کرد پانزده شود و از صد و بیست پانزده بزن باید داد و پسران و دختران از بیست

[illegible] پنج ضرب باید کرد هر پسر را بیست و شش باید داد و دختر را سیزده باید

دادو بیرون آوردن جمله مسایل این است در دستور الفرائض که اهل علم [illegible]

اختصار بدرا و ذالحال چنانکه گفتیم و پدر را نیز ششیک رسد و زن را هشتیک رسد و باقی [illegible]

دو پسر و یکدختر قسمت باید که هر پسر را دو نصیب باید داد و دختر را یکنصیب باید داد زیرا که خدای تعالی

عز اسمه فرموده قوله تعالی وان کانوا اخوة رجالا ونساء فللذکر مثل حظ

الانثیین گفت اگر کسی از دنیا برود و میراث خوار ان گذارد که مردان باشند و زنان و لیکن برادر

و خواهر یکدیگر باشند باید که مال مرده را میان ایشان یعنی میان برادران و خواهران قسمت کنند برادر را

دو نصیب بدهند و خواهر را یکنصیب بدهند آن جمله فرائض میان برادران و خواهران اینچنین قسمت باید کرد

[illegible] برادر و خواهر هم پدری و هم مادری باشند یا هر دو هم پدری باشند اگر یکی مادر [illegible]

[illegible] پدری یا مادری یاد کرده شود ان شاء الله تعالی و اگر دو زن مانده از مرده و مادر [illegible]

[illegible] و دو خواهر پدری و هم مادری ماند و یکپسر ماند و دو دختر ماند و مادر را [illegible]

[illegible] میان ایشان قسمت باید کرد و باقی مال [illegible] قسمت باید کرد [illegible]

[illegible] یکنصیب باید داد و خواهران میراث نبرند زیرا که مرده را [illegible] و چون [illegible] خواهران و برادران

[illegible] چنانکه در باب [illegible] یاد کرده شد بر طریق اهل حساب این مسئله را اصل [illegible]

[illegible] پدر آید مادر را [illegible] باشد و زن را [illegible]

[illegible] چنانکه در باب قسمت ترکات یاد کرده شود و هر که خواهد که حساب فرائض [illegible]

[illegible] و باید که قسمت ترکات [illegible] معلوم کند که تا به [illegible]

[illegible] بیرون آوردن [illegible] دراز گردد و کتاب از غایت [illegible]

باند

باند و از هر فصل یکدو مسئله بیرون آوردیم [illegible] در باب قسمت ترکات [illegible] و باب [illegible]

و معلوم شد جمله اصول فقه [illegible] آسان شود ان شاء الله تعالی و اگر زن ماند و جده ماند و پدر ماند و دو [illegible] و دو دختر

و خواهر ماند و برادران مانند اگر جده مادر پدر است چون پدر زنده است از میراث [illegible] مادر [illegible]

جده را ششیک مال رسد و پدر نیز ششیک رسد و زن را [illegible] رسد و خواهران و برادران محروم شوند

و میراث نیابند چنانکه در باب [illegible] یاد کرده شد [illegible] فرائض [illegible]

[illegible] میراث [illegible] محروم [illegible] باب [illegible] طلب [illegible]

بر طریق اهل فرائض از صد و چهل و چهار تیر [illegible] مادر [illegible] و زنان را [illegible] تیر رسد

هر یکی را ششیک تیر و دختران و پسران را [illegible] تیر [illegible] شصت تیر را رسد و [illegible]

سیزده تیر رسد و اگر چهار زن گذاشت و دو خواهر مادر و پدر گذاشت و جد و جده گذاشت [illegible]

گذاشت جده را ششیک رسد و جد را نیز ششیک رسد و دو دختر [illegible] چهار دانگ مال رسد [illegible]

و دانگ و خواهران محروم بر قول ابو حنیفه رحمه الله زیرا که چون جد باشد برادران و خواهران [illegible]

قول ابو یوسف رحمه و محمد [illegible] خواهران و برادران مادر و پدری را محروم نکنند چنانکه

در باب جد یاد کرده شود ان شاء الله تعالی و این مسئله که یاد کرده شد بر قول ابو حنیفه [illegible]

[illegible] یکتیر جده را باید داد و یکتیر جد را و چهار تیر از آن دختران باشد هر یکی را [illegible]

مسایل را بر این قیاس کن فصل سیوم در نصیب شوهران از میراث زنان که چند باشد و چگونه باید داد [illegible]

شوهران را از میراث زنان چهار یک باشد هرگاه که زنان را فرزند وارث باشد یا فرزند کمی وارث [illegible]

[illegible] چنانکه در باب اصحاب فرائض یاد کرده شده است و شوهران از زنان [illegible]

زنان را فرزند نباشد و یا فرزند پسر وارث نباشد چنانکه در باب اصحاب فرائض یاد کرده [illegible]

[illegible] از میراث محروم نشود مگر [illegible] باشد یا میان شوهر و زن [illegible] وقت [illegible]

[illegible] چنانکه در باب نکاح [illegible] میان زن و شوهر یاد کرده [illegible] مسایل

[illegible] زن وفات یافت و شوهر گذاشت و مادر و پدر [illegible] یکدختر [illegible] چهار یک

از میراث شوهر [illegible] و مادر [illegible] پدر [illegible] و دختران [illegible] زیرا که [illegible] مال میان [illegible]

[illegible] یکدختر قسمت باید که هر پسر را دو نصیب باید داد و دختر را یکنصیب بر طریق اهل فرائض اصل این مسئله

از [illegible] تیر باشد [illegible] پدر و برادر و شوهر [illegible] پنج تیر باشد [illegible] یکدختر [illegible]

[illegible] باید کرد [illegible] پنج تیر نصیب ایشان مانده است [illegible]

[illegible] عدد [illegible] ایشان است [illegible] اصل مسئله است ضرب باید کرد [illegible] چهار تیر

[illegible] دو [illegible] ضرب باید کرد [illegible] چهار تیر باید داد چنانکه مادر را [illegible]

[illegible] شوهر را دادیم [illegible] پسران پنج [illegible]

[illegible] و دختر را [illegible] دادیم [illegible] قسمت ترکات و حساب فرائض [illegible]

[illegible] قسمت ترکات و حساب فرائض معلوم باید کرد تا حفظ کنند و اگر شوهر ماند و دو دختر ماند و دو خواهر

[illegible] ماند و دو خواهر مادر و پدری ماند شوهر را چهار یک [illegible] رسد و دختران را [illegible]

[illegible] خواهران مادر و پدری باشند و خواهران مادری محروم شوند به سبب دختران اصل مسئله از دوازده تیر باشد

[illegible] شوهر باید داد و هشت تیر به دو دختر باید داد و یکتیر ماند میان دو خواهر مادر و پدری قسمت باید

[illegible] ایشان [illegible] دو که عدد [illegible] ایشان است در دوازده باید زد [illegible] چهار [illegible]

شوهر را باید داد و [illegible] باید داد و دو تیر بدو خواهر باید داد [illegible]

[illegible] چهار دانگ [illegible] و خواهران [illegible] و اگر شوهر و یکدختر ماند و یکدختر پسری ماند

[illegible] از میراث [illegible]

[illegible] برادر را [illegible] بر طریق اهل فرائض اصل مسئله از دوازده باشد [illegible]

[illegible] دو تیر و دو برادر را [illegible] از دوازده تیر [illegible] و اگر شوهر ماند و دو

[illegible] دو خواهر پدری [illegible] مال شوهر را باشد و باقی میان دختران

[illegible] یکنصیب باید داد و هر پسر را دو نصیب باید داد و خواهران جمله محروم

[illegible] بر طریق اهل فرائض اصل مسئله از دوازده باشد [illegible] تیر [illegible]

[illegible] و دختر [illegible] و اگر شوهر [illegible]

و یکدختر

و یکدختر و دو پسر و دو برادر [illegible] چهار یک مال [illegible]

[illegible] یکدختر [illegible] پنج تیر قسمت باید کرد [illegible] دختر [illegible] محروم

شوند [illegible] بر طریق اهل فرائض اصل این مسئله از دوازده تیر باشد شوهر را [illegible] دو تیر و

هفت تیر میان یکدختر و دو پسر [illegible] پنج [illegible] باید پنج را در دوازده

باید زد [illegible] شوهر را باید داد و ده [illegible] باید و هر پسر را [illegible] باید داد

[illegible] باید داد و اگر شوهری ماند و دو خواهر مادر و پدری و دو خواهر مادری [illegible]

شوهر را نیمه مال رسد و دو خواهر مادر و پدری را چهار دانگ مال رسد و دو خواهر مادری را دو دانگ مال رسد

و مادر را [illegible] مال رسد اصل مسئله از شش [illegible] شوهر را باید داد و چهار [illegible] خواهر [illegible] باید داد

و دو خواهر مادری را باید داد [illegible] و [illegible] باید داد [illegible] این مسئله را عول گویند اصل [illegible]

[illegible] عول شود چنانکه در باب عول یاد کرده شود هر مسئله که به عول تعلق دارد در باب عول باید

طلب [illegible] این مسئله [illegible] زیرا که ایشان عصبه اند در مسایل عول عصبه [illegible]

و هیچ [illegible] میراث نبرند در این مسایل و اگر شوهر ماند و دو خواهر [illegible] ماند و مادر [illegible]

شوهر را نیمه مال رسد و دو خواهر پدری را چهار دانگ مال رسد و مادر را ششیک باشد اصل مسئله [illegible]

[illegible] عول شود شوهر را سه تیر و دو خواهر را چهار تیر و مادر یک تیر باشد [illegible] شد [illegible]

[illegible] و اگر شوهر ماند و یکدختر و یکدختر پسر و دو برادر مادر و پدری شوهر را چهار یک مال رسد

[illegible] و دختر را نیمه مال و دختر پسر را ششیک و دو برادر را [illegible] رسد و بر طریق اهل فرائض

[illegible] شوهر را [illegible] و دختر را [illegible] دوازده تیر [illegible]

اصل این مسئله از بیست و چهار [illegible] شود [illegible] باید کرد [illegible] فصل چهارم

[illegible] رسد و دو برادر [illegible] رسد و باقی را بر این قیاس باید کرد [illegible]

بیان مادر [illegible] چند [illegible]

مال آن را [illegible] فرزند [illegible] باشد یا فرزند پسر باشد مادر [illegible]

باب اصحاب فرائض یاد کرده شد و اگر مرده را دو خواهر یا زیاده یا دو برادر یا زیاده [illegible]

از هر طرف که باشد یعنی خواه مادر پدر باشد و خواه پدر پدر و خواه مادر پدر پدر و خواه یکی مادر او یکی مادر پدر او باید پدر چون [illegible] شد
مادر را شش یک مال مرده بیش نرسد و حال آنکه مادر را آنست که دو دانگ مال مرده برسد چون مرده فرزند وارث نباشد
اگر جده فرو برود یعنی پسر پسر یا دختر پسر پسر پسر چون از ین کسی نباشد و نیز دو کس از برادران و خواهران
نباشد مادر را دو دانگ مال مرده رسد هر که دیگر از میراث خواران باشد گو باشد و حال آنکه مادر را آن است
که دو دانگ آنچه باقی ماند از نصیب شوهر یا بعد از نصیب زن مادر را باشد و در جمله فرائض در دو مسئله بیشتر
نشوانده بود این صورت چنانکه مرد از دنیا برفت و آن زن مادر و پدر ماند و زنی ماند و هیچ میراث خوار دیگر
نماند زن را چهار یک از مال باید داد و چهار دانگ به پدر باید داد و دو دانگ [illegible] باید داد و در
طریق اهل فرائض این مسئله از دوازده تیر باشد سه تیر زن را باید داد نه تیر بماند سه تیر از آن مادر را
باید داد و شش تیر به پدر باید داد و مسئله دیگر آن است که زن وفات یافت و از وی شوهر ماند و پدر
و مادر و دیگر هیچ میراث خوار نماند نیمه مال شوهر باید داد آنچه باقی ماند دو دانگ مادر باید داد و چهار
دانگ پدر را این مسئله از شش تیر آید سه تیر از شش تیر شوهر باید داد و سه تیر ماند یکی تیر مادر را باید
داد و دو تیر پدر را باید داد اما مسائل این فصل مادر ماند و مادر مادر ماند و پدر ماند و دو خواهر مادر و پدر
ماند باید داد [illegible] شش یک مال رسد و باقی جمله پدر را باشد و مادر مادر محروم شود بسبب مادر زیرا که تا مادر باشد
مادر مادر را [illegible] هیچ نرسد و خواهران محروم شوند بسبب پدر زیرا که چون پدر باشد برادران و خواهران
میراث نبرند بمذهب جمله علما و اگر مادر ماند و دو پسر ماند و یک دختر و دو دختر پسر ماند و جده ماند
یعنی پدر مادر را شش یک مال و جده را نیز شش یک مال رسد و باقی میان دو پسر و یک دختر بر پنج تیر قسمت باید
کرد هر پسر را دو تیر و دختر را یک تیر و دختران پسر محروم شوند بسبب پسر و اگر مادر ماند و دو خواهر
مادری و یک دختر و دو دختر پسر ماند و یک عم مادر را شش یک مال [illegible] و دختر را نیمه مال رسد
دو دختر پسر را شش یک مال رسد و عم شش یک مال رسد و خواهران مادر محروم شوند بسبب دختر و لیکن بطریق اهل
فرائض این مسئله از [illegible] دوازده تصحیح شود مادر را دو [illegible] و دختر [illegible] رسد و دختران
پسر را [illegible] رسد و عم را [illegible] والله اعلم فصل [illegible] در بیان آنکه جده صحیحه کدام است و فاسده کدام است
و الصحیح جده [illegible] آنکه جده مادر مادر باشد و مادر مادر مادر باشد و مادر پدر باشد
و مادر

مادر شد
و مادر پدر پدر پدر باشد و مادر پدر مادر باشد و مادر پدر مادر مادر باشد [illegible] مادر مادر پدر باشد
و مادر پدر مادر پدر پدر باشد و مادر مادر پدر پدر باشد و مادر مادر پدر مادر باشد و مادر پدر پدر باشد اینها همه جده صحیحه باشند
اما بعضی از ینجده آنکه صحیحه باشند میراث برند و بعضی نبرند هر کدام از ینجده آنکه صحیحه باشند میراث برند و کدام [illegible] جده
باشند میراث نبرند اما جده صحیحه آن باشد که میان دو مادر پدر در نیاید آن جمله صحیحه باشد و میراث خوار [illegible] چنانکه
مادر مادر یا مادر مادر مادر و یا مادر مادر مادر مادر و یا مادر پدر و یا مادر مادر پدر و یا مادر مادر مادر پدر و یا مادر [illegible] مادر
مادر پدر پدر و یا مادر پدر پدر پدر و یا مادر مادر پدر پدر پدر اینجده ها همه صحیحه اند و میراث خوار [illegible]
است و میراث ایشان از مال مرده شش یک بیشتر نباشد خواه یکی باشد و خواه دو و خواه زیادتی از دو [illegible]
همین شش یک بیش نباشد و برابر قسمت کنند بشرط که در درجه برابر باشند چنانکه مرد وفات یافت و دو جده گذاشت
یکی مادر مادر یکی مادر پدر و دختر و زنی و عم گذاشت هر جده را شش یک مال باشد و زن را [illegible]
این مسئله از بیست چهار باشد هر جده را چهار تیر رسد هر یکی را دو تیر رسد و زن را سه تیر و دختر را دوازده تیر و عم
پنج تیر رسد و اگر سه جده گذاشت و در درجه برابر یکی مادر مادر مادر و یکی مادر مادر پدر و یکی مادر پدر پدر
اینهر سه جده در درجه برابر باشند یکی مادر هر سه میراث برند شش یک مال ایشان باید داد تا برابر قسمت کنند و اگر چهار
جده صحیحه گذاشت در درجه برابر باشند یکی مادر مادر مادر مادر و یکی مادر مادر مادر پدر و یکی مادر مادر پدر پدر و یکی مادر
پدر پدر پدر از ینهر چهار جده صحیحه اند و میراث [illegible] دارند و شش یک مال میان ایشان برابر قسمت باید کرد و اگر جده [illegible]
قرابت باشد و یکی را یکقرابت نزدیک ابو یوسف رحمه شش یک مال ایشان برابر قسمت باید کرد و نزدیک محمد رحمه شش یک [illegible]
چهار تیر باید کرد دو تیر آن جده را که دو قرابت دارد و یک تیر آن جده را که یک قرابت دارد [illegible]
کرد [illegible] جده قرابت یک قرابت دو قرابت ام
یکقرابت دوقرابت یکقرابت ام
ام ام ام
ام اب ام
ام ام اب ام
ام اب ام اب
[illegible] ام اب ام

واگر یک جده را دو قرابت باشد و یکی را یکقرابت باشد نزدیک ابو یوسف رحمه
شش یک مال ایشان سه تیر شود دو تیر آن را که دو قرابت دارد و یکی تیر آن را که یکقرابت دارد و طریق دیگر گفته
اند در دانستن جده صحیحه و جده فاسده و طریق آن است که هر جده که مادر شخصی باشد که آن شخص میراث بر نباشد آن
جده فاسده باشد میراث نبرد چنانکه مادر پدر مادر و مادر پدر مادر زیرا که پدر مادر میراث بر نیست و پدر مادر پدر
هم میراث بر نیست پس مادران ایشان جده ها فاسده است باشند میراث نگیرند و از جانب مادر یک جده بیش امکان
ندارد اگر میراث خوار باشد اما از جانب پدر باشد و اگر جده ها در درجه برابر باشند و لیکن بعضی صحیحه باشند و بعضی فاسده
باشند شش یک مال بدان جده باید داد که صحیحه باشد و بدان جده که فاسده است چیزی نباید داد چنانکه مادر مادر
مادر ماند از میت و مادر پدر مادر ماند هر دو در درجه برابرند اما شش یک مال جمله با مادر مادر مادر باید داد و با مادر
پدر مادر چیزی نباید داد زیرا که فاسده است و جده فاسده آن باشد که میان دو مادر پدر در آید چنانکه مادر پدر
مادر پدر مادر در میان دو مادر پدر در آمده است پس مادر پدر مادر اگرچه جده است و لیکن بدین سبب فاسده شد و از میراث
محروم شود و اگر مادر مادر مادر ماند و مادر مادر پدر ماند و مادر پدر مادر ماند شش یک مال تمام با مادر مادر مادر باید داد
و مادر پدر مادر را چیزی نباید داد زیرا که فاسده است و اگر مادر مادر مادر مادر ماند و مادر پدر مادر مادر ماند هر دو در
درجه برابرند زیرا که هر یک از ایشان بچهار درجه بمیت میرسند اما شش یک مال جمله با مادر مادر مادر مادر باید داد و با مادر پدر
و مادر پدر مادر پدر را چیزی نباید داد زیرا که جده فاسده است زیرا که میان دو مادر پدر در آمده است یعنی مادر پدر مادر
پدر و اگر مادر مادر مادر پدر ماند و مادر پدر پدر ماند شش یک مال جمله با مادر مادر مادر پدر باید داد
و مادر پدر [illegible] را چیزی نباید داد زیرا که اگرچه هر دو در درجه برابرند اما مادر پدر مادر پدر جده فاسده است
زیرا که میان دو مادر پدر در آمده است یعنی مادر پدر مادر پدر پدر و این اصل را نگاه باید داشت تا معلوم جده
از صحیحه و فاسده معلوم شود و پوشیده نماند هر کجا که میان دو مادر پدر در آید آن جده فاسده شود و هر کجا که میان
دو مادر پدر در نیاید آن جده صحیحه است و میراث خوار است و اگر در درجه برابر نباشد یعنی از ایشان بعضی بمرده نزدیکتر
باشد و بعضی دورتر شش یک مال باتفاق علما بدان جده باید داد که بمرده نزدیکتر باشد چنانکه مادر مادر ماند و مادر مادر
پدر باتفاق شش یک مال با مادر مادر باید داد زیرا که این بدرجه نزدیکتر است اگرچه هر دو جده صحیحه اند و اگر مادر مادر ماند و [illegible]
در مادر مادر پدر [illegible] شش یک مال [illegible] با مادر مادر باید داد زیرا که آن نزدیکتر است [illegible] و اگر مادر پدر [illegible]
و مادر مادر مادر ماند نزدیک [illegible] شش یک مال [illegible] با مادر پدر باید داد و مادر مادر مادر را چیزی نباید داد
زیرا که

زیرا که مادر پدر نزدیکتر است چنانکه اگر مادر مادر ماند و مادر مادر پدر شش یک مال جمله با مادر مادر باید داد بالاجماع
زیرا که آن نزدیکتر است پس باید که چون مادر پدر ماند و مادر مادر مادر شش یک مال جمله با مادر پدر باید داد
زیرا که نزدیکتر است و نزدیک شافعی رحمه هر جده که از جانب مادر باشد با جده پدر برابر باشند اگرچه جده پدر
نزدیکتر باشد پس بدین مسئله شافعی رحمه شش یک مال میان مادر مادر مادر و میان مادر پدر برابر قسمت کنند و اگر مادر مادر
مادر ماند و مادر مادر پدر ماند نزدیک ابو حنیفه رحمه شش یک مال جمله با مادر پدر باید داد زیرا که او نزدیکتر است
و نزدیک شافعی رحمه شش یک مال را میان هر دو برابر قسمت کنند و اگر مادر مادر ماند و مادر پدر پدر ماند شش یک مال جمله با
مادر مادر باید داد زیرا که مادر مادر نزدیکتر است و در بعضی صورت اختلاف نیست میان ابو حنیفه و شافعی زیرا که اختلاف شافعی
رحمه در جانب مادر است نه در جانب پدر و اگر مادر پدر ماند و مادر مادر ماند و پدر ماند نزدیک ابو حنیفه رحمه
و بیشتر علما رحمه جمله مال پدر را باشد و مادر مادر را و مادر پدر را چیزی نرسد زیرا که مادر مادر محروم
شود بسبب مادر پدر که آن نزدیکتر است و در روایت دیگر است از ابو حنیفه رحمه [illegible] مادر مادر محروم نشود
بسبب مادر پدر زیرا که مادر پدر بسبب پدر محروم است و او کسی دیگر را محروم نتواند کرد پس شش یک مال [illegible]
با مادر مادر باشد و باقی از آن پدر و این روایت از ابو حنیفه [illegible] و باز مادر پدر محروم شود بسبب پدر
که اتفاق است جمله علما که هیچ جده از جانب پدر چون پدر زنده باشد میراث نبرد چون مادر زنده باشد هیچ جده
از جانب مادر و نه از جانب پدر میراث نبرد و محروم باشند و چون پدر زنده باشد از جانب پدر جده [illegible] باشند میراث
برند چنانکه اگر پدر زنده نباشد و لیکن پدر پدر زنده باشد یک جده از جانب پدر میراث برد و بیش از [illegible] نبرد
مادر پدر یا مادر پدر پدر یا مادر مادر پدر پدر و اگر پدر زنده نباشد و پدر پدر نیز زنده نباشد و لیکن پدر پدر
پدر زنده باشد دو جده از جانب پدر میراث برند یکی مادر پدر و یکی مادر پدر پدر و اگر پدر [illegible]
و پدر پدر زنده نباشد و لیکن پدر پدر پدر زنده باشد دو جده از جانب پدر میراث برند یکی مادر پدر [illegible]
و یکی مادر مادر پدر و یکی مادر پدر پدر پدر و باقی بر این قیاس کن و اگر دو جده صحیحه دارد در درجه برابر [illegible]
از مرده دو قرابت باشد و یکی را یکقرابت نزدیک ابو یوسف رحمه شش یک مال میان ایشان برابر قسمت باید [illegible]
یا دو قرابت را هیچ اعتبار نباشد و نزدیک محمد رحمه شش یک مال ایشان [illegible]
دارد و [illegible] آن را که دو قرابت دارد صورت [illegible]
[illegible]

این فرزند [illegible] مادر پدر [illegible] باشد زیرا که آن فرزند پدر را نیست و آنانکه پدران را مادر است و او مادر ایشان مادر است

[illegible]

بو جود پدر میراث نبرد یا جده [illegible] باشد یا کافر باشد یا قاتل باشد میراث نبرد و هر چه جز این باشد میراث

برند چون صحیح باشند والله اعلم

فصل ششم در نصیب پدر که چند است و با هر کسی چه [illegible]

[illegible]

والله اعلم فصل

هفتم

در خواهران و برادران مادری که نصیب ایشان چند است و حکم ایشان چیست بدانکه خواهران و برادران مادر

چون از ایشان یکی باشد نصیب آن شش یک مال باشد و چون دو باشند زیاده نصیب ایشان دو دانگ باشد

و خواهر و برادر در قسمت برابر باشند یعنی همچنانکه خواهر گیرد برادر همان گیرد و هیچ زیاده نگیرد زیرا که حق تعالی

عز و جل چنین فرموده است چنانکه در باب اصحاب فرائض یاد کرده است و خواهران و برادران مادری

ایشان را میراث نرسد و چون مرده را فرزند باشد خواه دختر و خواه پسر خواهران و برادران مادری [illegible]

و چون فرزند پسر باشد مرده را یا فرزند پسر پسر باشد و اگر چه فرود تر باشد یعنی پسر پسر پسر پسر باشد خواهران

و برادران مادری میراث نبرند و محروم باشند و اگر مرده را پدر باشد یا پدر پدر باشد یا پدر پدر پدر باشد

ایشان نیز از میراث محروم شوند چنانکه در باب حجب یاد کرده شده و جز این ها که یاد کردیم هر میراث خواران [illegible]

خواهران و برادران مادری میراث نگیرند و محروم شوند اگر یکی باشد شش یک مال بگیرد و اگر دو [illegible]

دو دانگ مال بگیرد و زن و مرد ایشان در قسمت برابر باشند والله اعلم

فصل هشتم در بیان جد صحیح

و فاسد و نصیب جد صحیح که چند است و جد چگونه باید داد بدانکه جد پدر پدر باشد و پدر پدر پدر باشد

و پدر مادر مادر باشد و بعضی از این اجداد صحیح باشند و میراث گیرند و بعضی دیگر فاسد باشند و میراث نگیرند

اما جد صحیح آن باشد که میان آن و میان مرده مادر در نیاید چنانکه پدر پدر و پدر پدر پدر [illegible]

[illegible]

دو تهی [illegible] با پدر داد [illegible] مسئله سوم آنست که یکی از دنیا برفت و پدر مادر پدر گذاشت

جمله این مال [illegible] باید داد و مادر محروم شود از میراث بسبب پدر و اگر در این مسئله پدر پدر پدر باشد

شش یک مال مادر پدر را باید داد و باقی به پدر پدر باید داد مسئله چهارم آنست که یکی از دنیا برفت و پدر

گذاشت و برادران و خواهران مادر پدری گذاشت یا خواهران پدری گذاشت جمله این مال به پدر

باید داد باتفاق علما و برادران و خواهران مادر پدری یا پدری محروم شوند و ایشان را چیزی

نرسد اما در این مسئله اگر بجای پدر پدر پدر باشد نزدیک ابو حنیفه رحمه جمله مال به پدر پدر باید داد

و خواهران و برادران جمله از میراث محروم شوند همچنانکه با پدر میراث نگیرند با پدر پدر

هم میراث نگیرند و این قول ابو بکر صدیق است رض و نزدیک ابو یوسف و شافعی رحمه جد با خواهران

و برادران مقاسمه کنند چنانکه در فصل جد با خواهران و برادران یاد کرده شده است انشاء الله تعالی

[illegible] و اگر جد و یا دختر مانند دختر را نیمه بدهند و باقی جد را دهند شش یک مال بحکم فرض و باقی

بتعصیب چنانکه از آن پدر بود و اگر جد مانده و مادر مانده [illegible]

[illegible] مرده را فرزند نیست و اگر جد مانده و دو دختر مانده چهار دانگ مال به دو دختر باید داد [illegible]

[illegible]

فصل [illegible] در بیان دختران پسر

[illegible]

هر یکی را یک تیر و شش تیر دختران را رسد و شش تیر برادران را رسد هر یکی را دو تیر و اگر دو دختر مانده و یک زن مانده

و مادر مانده و یک عم دختران را چهار دانگ مال رسد و زن را هشت یک مال و مادر را شش یک مال و باقی عم را رسد مسئله

[illegible]

شوند بسبب جد [illegible] قول ابو حنیفه رحمه [illegible]

فصل [illegible] در بیان

دختران پسر و نصیب ایشان که چند است و چه گونه باید داد و ایشان را که میراث رسد و با که نرسد

بدانکه حکم دختران پسر همچنان است که حکم دختران صلبی در میراث گرفتن وقتی که دختران نباشند یعنی چون

دختر پسر یکی باشد نیمه مال بدو باید داد و چون دو باشند یا زیاده چهار دانگ مال جمله ایشان را باید داد و اگر با ایشان

برادران هم مادری و پدری و یا هم پدری و عم زادگان باشند و در درجه برابر باشند مال میان ایشان للذکر

مثل حظ الانثیین قسمت باید کرد یعنی هر خواهر را یک نصیب و هر برادر را دو نصیب [illegible]

[illegible]

مسئله پسر داشت از یکی از او دختر ماند و از یکی دو پسر ماند این دختران با پسران عم زادگان یکدیگر باشند
مال میان ایشان للذکر مثل حظ الانثیین قسمت باید کرد یعنی چهار دانگ مال به دختران باید داد و اگر دختران
صلبی باشند جمله مال ایشان للذکر مثل حظ الانثیین قسمت باید کرد یعنی چهار دانگ مال به پسران پسر
باید داد و دو دانگ مال به دختران پسر دیگر باید داد و مسایل این فصل اگر دختر پسر ماند و پسر پسر پسر ماند و یک دختر
صلبی ماند نیمه مال به دختر صلبی باید داد و نیمه دیگر را میان دختر پسر و پسر پسر پسر للذکر مثل حظ الانثیین قسمت
باید کرد و اگر سه دختر پسر ماند بعضی به درجه فروتر از بعضی چنانکه دختر پسر ماند و سه دختر پسر پسر ماند
فروتر از بعض چنانکه دختر پسر پسر ماند و دختر پسر پسر پسر ماند و سه دختر پسر پسر پسر ماند بعضی فروتر
از بعض چنانکه دختر پسر پسر ماند و دختر پسر پسر پسر و دختر پسر پسر پسر پسر ماند به تصویر آن والله اعلم
بالصواب

پسر پسر ماند و دختر

فریق اول	فریق ثانی	فریق ثالث
ابن	ابن	ابن
ابن بنت	ابن بنت	ابن
ابن بنت	ابن بنت	ابن
ابن بنت	ابن بنت	
	ابن بنت	

فریق اول	فریق ثانی	فریق ثالث
ابن	ابن	ابن
ابن بنت	ابن	ابن
ابن بنت	ابن بنت	ابن
ابن بنت	ابن بنت	ابن بنت
	ابن بنت	ابن
		ابن بنت

و یکی دیگر ... مسئله ... پسر دارد ... پسر پسر ماند و دختر
دختر و او پسر از دنیا ... و ازان هم پسر ماند و دختر او بر جا است

واز ان

و آن پسر هم پیش از دنیا رفت و ازان دختر ماند و دختر پسر دوم هم بر جا است و آن پسر سیم پیش از دنیا رفت و ازان
دختر ماند و دختر پسر سیم هم بر جا است این سه دختر برادر زاده‌گان یکدیگر باشند و برادر زاده بچه‌گان باشند
و ازان پسر دیگر یک پسر ماند و دختر و پسر چهارم از دنیا رفت از وی دختر ماند و خواهرش بر جا است پسر چهارم
پسر از دنیا رفته باشند و سه دختر که گذاشته باشند پسر اول دختر بنداشت و این پسران دیگر هر یک دختر گذاشته
اند و این سه دختر برادر زاده گان یکدیگر باشند و برادر زاده بچه گان یکدیگر باشند و ازان پسر دوم
پسر ماند او پسر از دنیا رفت از وی پسر ماند و پسر سیم از دنیا رفت از وی پسر و دختر ماند آن پسر چهارم از
دنیا رفت ازان هم پسر و دختر ماند و آن پسر پنجم هم از دنیا برفت ازان دختر ماند این دختر بر جا اند
ایشان نیز برادر زاده و برادر زاده بچه گان یکدیگر باشند آن دختر پسر را از فریق اول نیمه مال باشد و آن
دختر پسر پسر را از فریق اول با دختر پسر پسر از فریق ثانی که در برابر او است ششیکی باشد و آن دختران
دیگر جمله محروم باشند از میراث مگر با ایشان پسر باشد در برابر ایشان یا فروتر از ایشان پسر باشد
انگاه باقی مال را میان دو پسر و دو دختران قسمت باید کرد للذکر مثل حظ الانثیین چنانکه
در این صورت که ما کشیدیم اگر با دختر اول یک فریق ثالث است پسر باشد نیمه مال دختر پسر را است و ششیک
مال میان دختر و پسر از فریق اول میان دختر پسر از فریق دوم برابر قسمت باید کرد و باقی مال
میان دختر پسر پسر و پسر پسر پسر از فریق سیم و میان دختر پسر پسر از فریق دوم و میان ... از
فریق اول للذکر مثل حظ الانثیین قسمت باید کرد زیرا که پسر از فریق سیم در برابر
ایشان افتاده است ایشان را عصبه کند که او فرزند آن پسر حکم ابن است با جماع است و آن سه دختر که بعد ازیشان
فروتر از پسر افتاده اند ایشان را میراث نباشد زیرا که این پسر ایشان را عصبه نتواند کرد مگر با او باشد
یا در برابر او باشند یا بالاتر از ایشان باشند ... الا ... باشند میراث نگرفته باشند و اما
اگر میراث نگرفته باشند این پسر که فروتر از ایشان باشد ایشان را هم عصبه نتواند کرد که میراث ندارند

ابنه دختر

و اگر با دختر پسر پسر پسر از فریق سیم پسر باشد دختر پسر از فریق اول نیمه مال باشد و دختر پسر پسر از فریق اول
با دختر پسر پسر از فریق دوم ششیکی باشد و باقی دو دانگ مال میان پسر پسر پسر از فریق سیم و دختر پسر پسر از فریق دوم
و دختر پسر پسر از فریق اول قسمت باید للذکر مثل حظ الانثیین و آن دختر که میراث نگرفته اند
و فروتر از ایشان این پسر ایشان را عصبه نکند و آن یک دختر که فروتر از این پسر است او را عصبه نکند و از میراث محروم باشد و اگر
با آن دختر که از همه فروتر است پسر باشد نیمه مال دختر پسر را باید داد از فریق اول و ششیکی میان دختر پسر پسر از فریق
اول و میان دختر پسر پسر از فریق دوم برابر قسمت باید کرد و باقی مال را میان دو پسر که از همه فروتر است و میان خواهر او
و میان آن پنج دختر دیگر که بالاتر از او اند که میراث نگرفته اند للذکر مثل حظ الانثیین قسمت باید کرد
و اگر با دختر اول از فریق اول پسر باشد جمله مال میان او و دختر و پسر و پسر و دختر و پسر که برابر ایشان باشد ... للذکر
مثل حظ الانثیین قسمت باید کرد و دیگران را میراث چیزی نرسد خواه با ایشان پسر باشد و خواه
نباشد و اگر با دختر اول از فریق اول عم زاده او باشد یعنی پسر پسر ماند و دختر پسر بود ...
... عم زاده شوند جمله مال میان این دختران و این پسر و کسیکه با ایشان باشد یا در درجه برابر ایشان است قسمت باید
للذکر مثل حظ الانثیین و دیگران را چیزی نرسد و اگر با دختر پسر از فریق اول پسر ماند دختر پسر ... نیمه
مال ... دیگر میان دختر پسر و میان ... و میان دختر پسر پسر از فریق دوم قسمت باید کرد للذکر
مثل حظ الانثیین و باقیات را چیزی نرسد خواه با ایشان پسر باشد و خواه نباشد و اگر با دختر پسر ...
... دختر پسر پسر باشد نیمه مال به دختر پسر باید داد از فریق اول و ششیکی دختر پسر پسر از فریق اول و میان
دختر پسر از فریق دوم برابر قسمت باید کرد و باقی را میان دختر پسر پسر پسر از فریق اول با دو دختر دیگر که در
برابر ... قسمت باید کرد للذکر مثل حظ الانثیین و باقیات را که فروتر ازیشان باشند ...
میراث نباشد خواه با ایشان پسر باشد و خواه نباشد و اگر پسر یکی از سه دختران باشد جمله مال میان دختر پسر اول از
فریق اول و کسی که در برابر ایشان باشند در درجه للذکر مثل حظ الانثیین قسمت باید کرد و باقیات
را میراث نرسد ... و دیگر ... قرابت نزدیکتر ... در درجه ... نرسد

واکر

دار دختران پسر از فریق اول با پسر خواهران یکدیگر باشند یا عم زادگان یکدیگر باشند و در درجه برابر باشند ایشان چهار دانگ ...
و آن دختران دیگر که در درجه دوم و سیم اند از میراث محروم شوند و چیزی نیابند مگر با ایشان پسر باشد یا فروتر از ایشان پسر باشد
ایشان را عصبه کند انگاه آن دو دانگ مال که از دختران پسر باقی مانده باشد میان ایشان للذکر مثل حظ الانثیین
قسمت باید کرد و اگر با ایشان پسر نباشد و فروتر ازیشان هم پسر نباشد آن دو دانگ باقی مال را عصبه را باید داد اگر باشد
و اگر نباشد هم بر دختران پسر رد باید کرد هم بدیشان باید داد که چهار دانگ دارند و اگر دختر فریق اول در درجه اول
که مانده باشد در درجه دوم از فریق دوم همین حکم است یعنی اگر دختر یکی باشد از ایشان نیمه مال به او باید داد و اگر دو باشند
یا بیشتر و خواهران یکدیگر باشند یا عم زادگان یکدیگر باشند و در درجه برابر باشند چهار دانگ مال ایشان را باید
داد و آنچه که از میراث فروتر اند بدرجه از میراث محروم باشند مگر با ایشان پسر باشد یا در برابر ایشان
پسر باشد یا فروتر از ایشان پسر باشد ایشان را عصبه کند باقی مال میان ایشان للذکر مثل حظ الا
نثیین قسمت باید کرد اگر پسر نباشد باقی عصبه را باید داد اگر باشد و اگر نباشد بر ایشان ...
چهار دانگ گرفته اند رد باید کرد و هر گروهی در درجه همین است ... باشد و چون از فریق که مانده ...
دختران که در درجه دوم اند ... باشد که حکم ان ... در درجه اول باشند چون یکی باشد نیمه مال ...
و ششیک مال ... فروتر است یا آنکه برابر او باشد و چون دو باشند ... عم زاده گان باشند و در درجه
برابر باشند چهار دانگ و چیزی ... ایشان پسر باشد ... مال ایشان را باشد للذکر مثل حظ الا
نثیین و دیگران محروم شوند خواه با ایشان پسر باشد و خواه نباشد این فصل را تا اول ... باید ...
... فصل یازدهم در بیان خواهران مادر پدری ... ایشان ...
باید داد و ایشان با کم میراث برند و ... بدان که خواهران مادر پدری چون یکی باشد نصف
... مال باشد و چون دو باشند زیادة نصف ایشان چهار دانگ مال باشد و چون با ایشان برادر
باشند مال میان ایشان للذکر مثل حظ الانثیین قسمت باید کرد ... برادر ...
و خواهر ... باید داد چنانکه حق تعالی فرموده است در قرآن و ما در بیان
صاحب فرائض یاد کرده ایم و خواهران مادر پدری چون با پدر ... از میراث محروم شوند

ایشان

وچون جد پدر باشد پس نزدیک ابوحنیفه رحمه الله محروم شوند چنانکه در باب جده یاد کرده شده است و چنین ...

[illegible] ایشان نیز محروم شوند وچون پسر پسر باشد یا پسر پسر پسر باشد ایشان نیز محروم شوند [illegible] در برادران

خواهران مادر پدری بکیفیت [illegible] همچنانکه [illegible] ایشان محروم می شوند [illegible]

[illegible] باشد یا دختران باشد یا دختر پسر باشد [illegible] خواهران مادر پدری و خواهران

[illegible] عصبه شوند یعنی دختران النصف [illegible] بگیرند و آنچه از النصف ایشان باقی ماند خواهران بگیرند [illegible]

[illegible] یا دختران پسر باشد یا پدر باشد یا جد پدر باشد خواهران و برادران مادر پدری و پدری [illegible]

میراث محروم شوند چنانکه یاد کردیم در حصه فرائض [illegible] تا آنکه [illegible] عصبه باشد [illegible]

[illegible] خواهران مادر پدری و پدری [illegible] با دختران و دختران پسر عصبه شوند [illegible]

[illegible] حضرت رسول علیه السلام فرموده خواهران را با دختران عصبه کنید یعنی همچنانکه عصبه النصف [illegible]

خواهران را با دختران النصف [illegible] آن زن عصبه آن شده باشد چنانکه

باب عصبات یاد کرده شد والله اعلم فصل دوازدهم در بیان خواهر پدری که النصف ایشان چند است

وچگونه باید داد ایشان با که میراث برند و با که نبرند بدان که حکم خواهران پدری چون حکم خواهران مادر

پدری باشد وقتی که مرده را دختر نباشد و دختران پسر نباشند و خواهران مادر پدری نباشند و خواهران

پدری چون یکی باشد النصف [illegible] مال باشد وچون دو باشند یا بیشتر النصف ایشان چهار دانگ مال باشد

وچون با ایشان برادر پدری [illegible] باشد للذکر مثل حظ الانثیین قسمت باید کرد و با دختران

دختران پسر عصبه شوند وچون خواهران مادر پدری یکی باشد خواهران پدری را شش یک مال [illegible]

[illegible] خواهر پدری [illegible] برادر پدری باشد [illegible] خواهر مادر پدری [illegible] ماند

میان خواهران و برادر پدری للذکر مثل حظ الانثیین قسمت باید کرد [illegible] برادر

باشد و اگر خواهر مادر پدری یکی باشد نیم مال او را باشد و شش یک خواهران پدری [illegible] میان [illegible]

[illegible] قسمت باید کرد [illegible] عصبه باشد [illegible]

[illegible] خواهران پدری [illegible] النصف ایشان و اگر خواهران مادر پدری دو

یا بیشتر خواهران پدری از میراث محروم شوند مگر با ایشان برادر هم پدری باشد [illegible]

[illegible] خواهران مادر پدری [illegible] ماند میان خواهران و برادران پدری للذکر مثل حظ

الانثیین قسمت باید کرد و اگر با خواهران مادر پدری برادر باشد [illegible] مادر و پدری خواهران و برادران

پدری

پدری از میراث محروم شوند و اگر میت [illegible] باشد خواهران مادر پدری نیز محروم شوند و اگر مرده را دختر

باشد [illegible] ایشان نیز از میراث محروم شوند بقول ابوحنیفه رحمه الله و اگر مرده را پسر باشد [illegible]

پسر پسر باشد یا پسر پسر باشد ایشان نیز از میراث محروم شوند و اگر مرده را مادر پدری باشد [illegible]

در آن [illegible] خواهران پدری نیز از میراث محروم شوند و اگر مرد را از دنیا برفت [illegible] و خواهر مادر پدری

ماند و دو خواهر پدری و عم ماند خواهر مادر پدری را چهار دانگ مال رسد و باقی [illegible] باید داد و خواهران

پدری محروم شوند و اگر مرده را دو خواهر مادر پدری ماند و عم ماند و خواهر پدری ماند و یکی [illegible] پدری ماند

دانگ مال خواهران مادر پدری را باید داد و باقی میان خواهران و برادر پدری للذکر مثل حظ الانثیین

قسمت باید کرد و عم از میراث محروم شود [illegible] اگر [illegible] خواهر مادر پدری ماند و دو خواهر پدری

[illegible] ماند و یکی عم ماند چهار دانگ مال را [illegible] خواهر مادر پدری را باید داد و شش یک مال [illegible]

باید داد و باقی پسر عم را باید داد و خواهران پدری از میراث محروم شوند زیرا که خواهران مادر پدری

از مادر محروم نشوند و اگر یکی دختر ماند و یکی خواهر مادر پدری ماند و یکی خواهر پدری و برادر زاده ماند دو

دختر [illegible] نیمه مال رسد و باقی [illegible] خواهر مادر پدری را باید داد و خواهر پدری و برادر زاده محروم شوند و اگر

دختر ماند و یکی خواهر مادر پدری و خواهر پدری و یکی [illegible] پدری ماند چهار دانگ [illegible] دختر را باید داد و

باقی را خواهر مادر پدری را باید داد و خواهران و برادر پدری از میراث محروم شوند زیرا که خواهر مادر پدری

با دختران عصبه شوند [illegible] برادر پدری عصبه است اما خواهر مادر پدری [illegible] است [illegible]

[illegible] اگر دو دختر [illegible] ماند و یکی خواهر مادر پدری ماند و یکی برادر پدری ماند چهار دانگ مال دو

دختر را باید داد و باقی مال خواهر مادر پدری را باشد و برادر پدری از میراث محروم شود و اگر دو

خواهر مادر پدری ماند و یکی خواهر پدری ماند و یکی مادر ماند خواهران مادر پدری را چهار

دانگ مال رسد و مادر را شش یک مال باشد و باقی عم را باید داد و خواهر پدری از میراث محروم شود

فصل سیزدهم در مسایل جد با خواهران و برادران مادر پدری یا پدری که النصیب [illegible] با وجود

ایشان چیست و النصیب ایشان با جد چیست و حکم ایشان با یکدیگر چه باشد و چگونه قسمت باید کرد

و این فصل را احتیاط باید کرد که مشکل است چنانکه نزدیک ابوحنیفه رحمه الله چون جد صحیح باشد

[illegible] خواهران و برادران مادر پدری و خواهران و برادران پدری از میراث محروم شوند

و میراث [illegible] جمله مال جد را باید داد و این قول ابوبکر صدیق رضی الله عنه و بیشتر صحابه [illegible]

[illegible] ابویوسف و [illegible] جد را با خواهران و برادران مادر پدری مقاسمه کنند [illegible]

[illegible] و بیشتر علماء امروز فتوی بر این قول [illegible] تا خواهران و برادران محروم

نشوند و اما خواهران و برادران مادری [illegible] جد باشند باتفاق علما ایشان از میراث محروم

شوند و میراث نبرند و مقاسمه آن باشد که چون در مسئله جد باشد خواهران و برادران با

[illegible] با ایشان [illegible] از اصحاب فرائض نباشد یعنی میراث خوار دیگر نباشد جد را از دو حال

[illegible] بهتر است یا دو دانگ جمله مال [illegible] قسمت کردن جمله مال میان جد و میان خواهران

و برادران بنگرند تا هر کدام جد را بهتر باشد همچنان باید داد و اگر دو دانگ مال به جد بدهند بهتر

[illegible] سه از آن قسمت [illegible] باید کرد دو دانگ جمله مال [illegible] دهند و باقی را میان [illegible] برادران

و خواهران قسمت کنند چنانکه یاد کرده شده است و این فصل [illegible]

فصل [illegible]

[illegible]

مقاسمه کنند

مقاسمه کنند از پنج دانگ جد را دو دانگ [illegible] از پنج دانگ دو دانگ بهتر از آن [illegible] از دنیا

دو دانگ [illegible] جد ماند و چهار خواهر ماند در این صورت جد را مقاسمه همان است و دو دانگ

مال همان زیرا که اگر مقاسمه کنند دو دانگ [illegible] رسد زیرا که جد را النصیب چهار خواهر [illegible]

و دو النصیب جد [illegible] دو جد را دو دانگ مال [illegible] شود و اگر مقاسمه نکنند همان دو دانگ

[illegible] جد را دو دانگ مال [illegible] و باقی خواهران را و اگر جد ماند و دو برادر در این صورت [illegible]

مقاسمه کنند همان است و دو دانگ مال همان زیرا که چون دو برادر هستند [illegible]

برادر [illegible] برادر باشند چون مال را مقاسمه قسمت کنند جد را دو دانگ رسد [illegible]

مال [illegible] باید داد و باقی [illegible] برادر را باید داد و اگر جد ماند و سه برادر ماند جد را در این صورت [illegible]

مال بهتر باشد از مقاسمه زیرا که اگر مقاسمه کنند جد را یک دانگ و نیم رسد و اگر مقاسمه نکنند دو دانگ رسد

و دو دانگ بیشتر از یک دانگ و نیم باشد و دو دانگ مال جد را باید داد و چهار دانگ میان برادران برابر

قسمت باید کرد و اگر جد ماند و پنج خواهر ماند جد را در این صورت دو دانگ مال بهتر باشد از مقاسمه

زیرا که اگر مقاسمه کنند جد را از هفت دو باشد [illegible] پنج خواهر [illegible] و جد دو باشد هفت [illegible]

هفت قسمت کنند جد را از هفت دو باشد و اگر مقاسمه نکنند از شش جد را دو [illegible]

بیشتر [illegible] باشد که دو از هفت [illegible] جد را دو دانگ مال باید داد و باقی چهار دانگ میان

خواهران قسمت باید کرد و این جمله خواهران و برادران که یاد کردیم [illegible]

باشند یا جمله پدری باشند زیرا که اگر [illegible] مادر پدری باشند و بعضی پدری باشند حکم ایشان

[illegible] دیگر است [illegible] آن است که خواهران و برادران پدری [illegible]

جد با خواهران و برادران مادر پدری در باید آورد [illegible] قسمت [illegible] برادران و خواهران پدری

[illegible] برادران و خواهران مادر پدری شریک باید کرد چون از قسمت فارغ شوند النصیب [illegible]

[illegible] خواهران مادر پدری باید داد و اگر خواهران مادر پدری [illegible]

[illegible] النصیب خواهران و برادران پدری باشد خواهران مادر پدری [illegible]

ایشان تمام شود و اگر خواهر مادر پدری یکی باشد [illegible] مقاسمه [illegible]

باشد و اگر خواهران مادر پدری دو یا بیشتر باشند [illegible] باید داد [illegible] جد

که چهار دانگ تمام شود و اگر چیزی زیاد [illegible] خواهران و برادران

پدر را باید داد تا الباقی میان ایشان قسمت کنند و اگر از فرض خواهران مادر پدر چیزی زیاده
[illegible] جد [illegible] جمله بخواهران مادر پدر را باید داد و خواهران و برادران پدر را از
[illegible] چیزی نرسد و اگر با خواهران مادر پدر برادر مادر پدر باشند آنچه از [illegible]
باقی ماند جمله بخواهران و برادران مادر پدر را باید داد و خواهران برادران پدر جمله از میراث
محروم شوند بسبب برادر مادر پدر

مسئله [illegible]

و یک برادر مادر پدری و یک برادر پدری باشند جد را مقاسمه بهتر است و دو دانگ مال [illegible] زیرا که در مسئله
برادر پدری را با برادر مادر پدری در قسمت شریک باید داد مال میان ایشان بر سه تیر قسمت باید کرد یک تیر
جد را باید داد و هر برادر را یک تیر باید داد و چون از قسمت جد فارغ شوند آنچه در دست برادر
پدری است برادر مادر پدری بستاند و برادر پدری از میان بیرون رود و از میراث محروم شود اگر جد باشد
و یک برادر مادر پدری و یک خواهر پدری باشند جد را مقاسمه بهتر باشد مال میان جد و برادر مادر پدری و
خواهر پدری بر پنج تیر قسمت باید کرد دو تیر جد را باید داد و دو تیر برادر مادر پدری را باید داد و
یک تیر خواهر پدری را باید داد و چون از قسمت فارغ شوند برادر مادر پدری آنچه در دست خواهر
پدری است بستاند و خواهر پدری از میان بیرون شود و از میراث محروم شود اگر جد باشد و یک برادر مادر
پدری باشند و دو خواهر پدری [illegible]

[illegible]

[illegible]

اما در اینمسئله که خواهران دو تن اند ... [illegible]

بد بکنیم واگر در اینمسئله اکدریه بجای خواهر برادر باشد هم اکدریه نشود زیرا که برادر عصبه است و عصبه را نصیب معین نباشد و مسئله بجهت عصبه عول نشود بخلاف خواهر که صاحب فرض است و نصیب آن معین است چنانکه یاد کرده شده است در فصل خواهران

[illegible]

حظ الانثیین قسمت باید کرد و مسئله اکدریه عول نشود زیرا که چون برادر هست خواهر نیز با آن عصبه شود

[illegible]

[illegible]

در هژده زدیم نود شد هر که را از هژده چیزی است در پنج زدوا [illegible] نود باید داد زیرا که اصل در حساب فرائض

[illegible]

والله اعلم بالصواب باب ششم در بیان عصبات که ایشان کیانند و چند اند و حکم ایشان چه گونه ...

[illegible]

کیانند و چند اند بدانکه هر وارثی که از اصحاب فرائض نباشد چون ثلث و ثلثان و نصف و ربع و ثمن او را عصبه خوانند و حکم او در میراث ...

[illegible]

چنانکه خواهران مادر و پدری و خواهران پدری که با دختران ابن عصبه شوند اما عصبه
آن باشد که مرد یا زن غلام یا کنیز را آزاد کند آن مرد یا آن زن که این بنده آزاد کرده باشد عصبه آن
بنده شود به سبب آزاد کردن زیرا که حضرت رسول علیه السلام فرموده که هر که بنده آزاد کند آن بنده ولاء
آن را باشد و میراث آن بنده آن را باشد چون او بنده را آزاد کند از میراث خواران [illegible] باشد
اما اگر او بعد [illegible] آزاد کرده همه میراث خواران نسبی باشد اگر صاحب فرض باشد چون مادر یا مادر مادر یا
مادر پدر یا زن یا شوهر یا دختر یا دختر پسر یا دختر پسر پسر یا خواهران و برادران مادری یا یکی از خوا
هران و برادران مادری و یا خواهران مادر پدری یا پدری یا یکی از ایشان چون این بنده آزاد را
[illegible] که یاد کردیم باشد ایشان بحکم فرض نصیب خود بگیرند و آنچه از نصیب ایشان باقی ماند آن کسی که
آن را آزاد کرده است بدو باید داد زیرا که عصبه سببی است همچنانکه در عصبه نسبی چون اصحاب
فرائض نصیب خود بگیرند [illegible] باقی ماند عصبه نسبی را باشد و اگر از فرض ایشان چیزی باقی نماند عصبه را از میراث
چیزی نرسد خواه سببی باشد و خواه نسبی باشد الحاصل در صورتی باشد که آن بنده آزاد شده را عصبه نسبی نباشد
اما اگر او را عصبه نسبی باشد [illegible] صاحب فرض باقی ماند عصبه نسبی را باید داد و عصبه سببی با وجود عصبه نسبی از میراث
محروم باشد چنانکه آزاد کرده از دنیا رفت و دو دختر گذاشت و مادر گذاشت و مردی گذاشت که او را
آزاد کرده است دختران را چهار دانگ [illegible] مادر را ششیک [illegible] باشد و باقی آنکه [illegible] باشد که آزاد کننده
اوست [illegible] از شش تیر بدر آید چهار تیر دختران را و یکتیر مادر را و یکتیر آزاد کننده را و اگر زن ماند و یکدختر
ماند و کسی که او را آزاد کرده است زن را هشت یک است و دختر را نیم مال باشد و باقی آن کس را باشد که او را
آزاد کرده است خواه زن باشد و خواه مرد [illegible] یکتیر زن را باید داد و چهار تیر دختران را
باید داد و [illegible] آن را آزاد کرده است خواه زن باشد و خواه مرد هیچ تفاوت نیست و اگر دو دختر
ماند و [illegible] آزاد کرده است چهار دانگ به دو دختر باید داد و باقی به خواهر مادر پدری
باید داد و [illegible]
نسبی قوی‌تر است از عصبه سببی [illegible] آزاد کرده است

سسکار

پسر ۱ دختر ۱ ام ۱ محروم مولا

ششیک مادر را باید داد و باقی میان پسر و دختر للذکر مثل حظ الانثیین قسمت باید کرد
و از هژده تیر بدر آید سه تیر مادر را و پنج تیر دختر را و ده تیر پسر را و آزاد کننده محروم شود به سبب پسر
و اگر دختر ماند و مادر ماند و پسر پسر ماند و آزاد کننده ماند دختر را نیم مال باید داد و مادر را ششیک باید داد
و باقی پسر پسر را باشد و آزاد کننده محروم شود به سبب پسر پسر و این مسئله از شش تیر بدر آید سه تیر دختر را [illegible]
و یکتیر مادر را و اگر دختر ماند و مادر ماند و پدر ماند و آزاد کننده ماند نیم مال دختر را باشد [illegible] باشد
باقی پدر را باشد و آزاد کننده محروم شود به سبب پدر و از شش تیر بدر آید سه تیر دختر را [illegible]
دختر ماند و مادر ماند و پدر پدر ماند و آزاد کننده ماند نیم مال دختر را باشد و ششیک مادر را باشد [illegible]
پدر پدر را باشد و آزاد کننده محروم شود به سبب پدر پدر و اگر دختر ماند و مادر و برادر مادر پدری ماند [illegible]
پسران ایشان ماند و آزاد کننده ماند نیم مال دختر را باید داد و ششیک مادر را باشد [illegible] برادران
پدری یا پسران ایشان یا عم مادر پدری یا پدری یا پسران ایشان باید داد به ترتیب و آزاد کننده محروم شود
فی الجمله تا یکی از عصبه نسبی باشد یا از پسران عصبه نسبی باشد عصبه سببی میراث نبرد و فرزندان آن میراث
نبرند باید دانست اما چون از عصبه نسبی کسی نباشد و از پسران عصبه کسی نباشد [illegible] از اصحاب فرائض
باقی ماند عصبه سببی را باشد و اگر عصبه سببی بجای نباشد پسران آن را باشد و اگر پسران او بجای نباشند پسران
پسران [illegible] و اگر از پسران پسران کسی بجای نباشد پدر آزاد کننده را باشد و اگر پدر آزاد کننده بجای نباشد
پدر پدر آن را باشد و اگر پدر پدر آزاد کننده نباشد پدر پدر پدر آزاد کننده را باشد و اگر او
نیز نباشد برادر مادر پدری آزاد کننده را باشد اگر او نباشد برادر پدری آزاد کننده را باشد [illegible]
او نباشد پسر پسر برادر [illegible] آزاد کننده را باشد و اگر پسران و پسران برادران هیچ کدام نباشند [illegible]
آزاد کننده باید داد که برادر پدر آزاد کننده [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] از فرزندان عصبات با هیچ

از فرزندان عصبات [illegible] عصبه [illegible] فرزندان پسر و فرزندان پسر پسر [illegible]
[illegible] خواه [illegible] نرینه باشد و خواه [illegible] نرینه باشد و خواه عمزاده نرینه باشد و خواه
عم نرینه باشد و خواه عم پدری نرینه باشد و خواه عمزاده پدری نرینه باشد و خواه عم جد نرینه باشد و فرزندان
[illegible] عصبه [illegible] نرینه باشد [illegible] میراث [illegible]
[illegible] عصبه [illegible] نرینه باشد [illegible]
نباشد [illegible] صاحب فرض باشد چنانکه خواهران مادر پدری یا خواهران پدری که چون با ایشان برادر باشد ایشان
را عصبه [illegible] صاحب فرض اطلاق نموده اند اما فرزند [illegible] ایشان [illegible] عصبه [illegible]
[illegible] عصبه [illegible]
[illegible] عصبات چون صاحب فرض نباشد [illegible]
میراث [illegible] دوم عصبات یاد کنیم والله اعلم فصل دوم در بیان آنکه چون عصبات
تنها باشند حکم ایشان چه باشد و چون با اصحاب فرائض باشند حکم ایشان
چه باشد بدانکه چون عصبات تنها باشند همه مال ایشان را باشد یعنی چون یکی از دنیا رفت و [illegible]
صاحب فرض نباشد همه مال او را عصبات نسبی باید داد اگر باشد و اگر همه در درجه برابر باشند همه مال را
میان ایشان برابر قسمت باید کرد چنانکه دو یا سه یا بیشتر برادر ماند همه مادر پدری یا همه پدری مال میان
برابر قسمت باید کرد [illegible] برادران پدری [illegible] همه مال برادران مادر پدری را باشد چنانکه در
فصل [illegible] عصبات یاد کرده شد و اگر از عصبات نسبی کسی نباشد عصبات سببی باید داد چنانکه در فصل اول
از عصبات یاد کرده شده است اما اگر مرده را صاحب فرض باشد و هم عصبه باشد آنچه از نصیب صاحب فرض باقی
ماند عصبه باید داد چنانکه در فصل اول یاد کرده شده است و اگر از نصیب صاحب فرض چیزی باقی
نماند عصبه از میراث محروم شود مثلا از جهت عصبه عول شود چنانکه در باب عول یاد کرده شده است
و اگر [illegible] خواهران [illegible] عصبه ایشان نیز عصبه گشتند و مال میان خواهران و برادران
للذکر مثل حظ الانثیین قسمت باید کرد چنانکه پسر ماند و دو
دختر ماند و مادر ماند ششیک مادر را باید داد و باقی میان پسر و دو دختر به چهار تیر قسمت باید کرد

پسر دو دختر

[illegible] دختر را [illegible] دختر [illegible] پسر را دو تیر [illegible]
زیرا که از شش [illegible] مادر را دادیم پنج ماند و [illegible] چهار تیر [illegible]
[illegible] پنج [illegible] چهار [illegible]
و مادر را ششیک دارد [illegible] چهار [illegible] باید زد [illegible]
چهار زدیم [illegible] دادیم هر دختر [illegible] تیر بگیرند و [illegible] تیر بگیرد و باقی [illegible]
و اگر دو دختر ماند و برادر مادر پدری ماند و عم ماند چهار دانگ به دختران باید داد و باقی به برادر مادر پدری باید
داد و عم از میراث محروم شود به سبب برادر مادر پدری و اگر زن ماند و دو خواهر مادر پدری [illegible]
مادر پدری چهار یک مال زن را باید داد و باقی برادر مادر پدری را باید داد و خواهران پدری از میراث
محروم شوند به سبب برادر و اگر دختر پسر ماند و یک خواهر مادری و دو خواهر پدری [illegible]
داد و باقی به دو خواهر پدری باید داد و خواهران مادری از میراث محروم شوند به سبب دختر پسر و اگر دو دختر
پسر ماند و یکی [illegible] و یک برادرزاده مادر پدری چهار دانگ دختران پسر را باید داد و باقی برادر
پدری را باشد و برادرزاده مادر پدری از میراث محروم شوند به سبب برادر پدری [illegible]
[illegible] از سه تیر بدر آید دو تیر دختران را و یکتیر برادر را و اگر یک دختر ماند و یک دختر پسر و یک برادرزاده
مادر پدری ماند و یک برادرزاده پدری نیم مال به دختر باید داد و ششیک مال به دختر پسر باید داد
و در باقی برادرزاده مادر پدری را باید داد و برادرزاده پدری از میراث محروم شود به سبب برادرزاده
مادر پدری [illegible] از شش تیر بدر آید سه تیر دختر را و یکتیر دختر پسر را و دو تیر برادرزاده
مادر پدری را [illegible] و اگر مادر ماند و جد ماند و یک دختر ماند و پسر پسر ماند نیم مال به دختر باید داد و ششیک مال
به مادر باید داد و ششیک دیگر به جد باید داد و آنچه باقی ماند به پسر پسر باید داد [illegible]
زیرا که در [illegible] از شش تیر بدر آید
[illegible]
فصل سیم در بیان آنکه کدام عصبه [illegible] و کدام از ایشان محروم [illegible] از میراث بدانکه اول تیر از

از جمیع عصبات نزدیکترست چون پسر باشد هیچ عصبه را بحکم تعصیب میراث نگیرد مگر بحکم فرض گیرد چنانکه پدر با پسر

[illegible] پدر نیز با پسر چنین پدر زنده باشد

میراث نگیرد ولیکن بحکم فرض نه بحکم تعصیب چنانکه در فصل پدر و در فصل جد یاد کرده شده است و بعد از پسر عصبه

قویتر پسر پسرست یا پسر پسر پسر چون نزدیکتر باشد دورتر را میراث نباشد چون پسر نباشد و از پسران

پسر کس نباشد قویتر و اولیتر از جمله عصبه پدر راست چون پدر نباشد جد است یعنی پدر پدر یا پدر

پدر پدر [illegible] و اگر جد نیز نباشد قویتر عصبات برادر مادر و پدری راست و چون برادر مادر و پدری نباشد قویتر

برادر پدری [illegible] چون برادر پدری نباشد قویتر پسر برادر پدر و مادر راست و چون پسر برادر پدری نباشد اولیتر

پسر پسر برادر مادر و پدری راست و اگر آن نباشد اولیتر پسر پسر برادر پدری راست هم برین ترتیب هر کدام از پسران

برادر مادر و پدری [illegible] نزدیکترست میراث آن را باشد و اگر برادر زاده برادر نزدیکتر باشد میراث آن را

باشد و دختران برادر را میراث نباشد زیرا که ایشان اصحاب فرض نیستند و از جمله ذوی الارحام اند

[illegible] ایشان را عصبه نکنند بخلاف دختران پسر که ایشان را [illegible] صاحب فرض اند ولیکن میراث از جهت

[illegible]

[illegible]

او قوی یکی است

یک قرابت باشد والله اعلم مسائل این فصل پسر ماند و پسر پسر ماند جمله

مال پسر را باشد و اگر پسر پسر ماند و پسر پسر پسر ماند جمله مال پسر پسر را

باشد زیرا که او نزدیکترست و اگر پسر ماند و پدر [illegible] ماند پدر

شش یکی باشد و باقی پسر را باشد و اگر پسر ماند و برادر پدری یا برادر پدری یا پسران ایشان ماندند

[illegible]

عصبه مال بر عدد ایشان قسمت باید کرد بر عدد پدر ایشان چنانکه

مرده را سه برادر ماند پدری که باشد از یکی برادر پنج پسر ماند و از

یک برادر دو پسر ماند و از یکی یک پسر ماند جمله مال میان هشت

پسر برابر قسمت باید کرد بر عدد ایشان نه بر عدد پدران ایشان و [illegible]

[illegible]

بدانکه حجب باز داشتن محجوب کسی را از چیزی یعنی حجاب شود میان آنکس و آن چیز تا بدان چیز نرسد حقیقت حجب

این باشد و در فرائض مراد از حجب آنست که میراث خوار دیگری را از میراث باز دارد چنانکه پیش از این

در هر فصلی یاد کردیم در اینجا نیز یاد کرده ایم اما حجب بر دو نوع است یکی را حجب نقصان گویند و یکی را حجب حرمان

اما حجب نقصان آن باشد که میراث خوار میراث خوار دیگر را از نصیب بیشتر بنصیب کمتر آرد چنانکه اگر مرده را فرزند نباشد یا فرزند

فرزند نباشد و یا فرزند پسر نباشد شوهر نیمه مال بگیرد و زن چهار یکی مال بگیرد و اگر مرده را فرزند باشد یا فرزند

پسر باشد شوهر را چهار یکی مال باشد و زن را هشت یکی مال باشد پس چنین فرزند شوهر را از نیمه بچهار یکی باز آورد و زن

را از چهار یکی بهشت یکی باز آورد و همچنین اگر فرزند و یا فرزند پسر نباشد و دو کس از خواهران و برادران

نباشند مادر را دو دانگ مال رسد و چون فرزند باشد و یا فرزند پسر باشد یا دو کس از خواهران و برادران

باشند مادر را شش یکی مال رسد و همچنین اگر دختر نباشد دختران پسر را یک دختر باشد نیمه مال رسد و اگر دو

یا بیشتر چهار دانگ مال باشد و اگر دختر باشد دختران پسر را شش یکی باشد [illegible]

[illegible]

و عمّان و پسران ایشان محروم شوند و اگر عم مادر پدر باشد عم پدر و پسران عم پدر از میراث
محروم شوند و اگر عم پدر باشد پسران عم مادر پدر محروم شوند و اگر عصبه [illegible] باشند عصبه نسبی محروم
شوند چنانکه در باب عصبات یاد کرده شده است و اگر یک شخص را دو قرابت باشند [illegible]
دیگر را حجب میکند [illegible] قرابت [illegible] بمعنی میراث [illegible] و اگر [illegible]
[illegible] اگر در خواهر مادر [illegible] یکی از ایشان دختر عم مرده است [illegible] میراث
باید کرد [illegible] دختر عم [illegible] دو قرابت دارد یکی آنکه قرابت مادر است [illegible] مال میان ایشان برابر
است لیکن آن [illegible] قرابت [illegible] دختر عمست محجوبست لیکن قرابت مادری زیرا که قرابت مادر
[illegible] فرض است و قرابت عم ذوالارحام و حجب صاحب فرض باشد [illegible] میراث [illegible] اگر در
خواهر پدر [illegible] یکی از ایشان دختر خاله او است مال میان ایشان برابر قسمت باید کرد
اگر چه یک خواهر [illegible] قرابت [illegible] زیرا که آن یک قرابتش محجوبست اما اگر دو عم زاده [illegible] یکی از ایشان
برادر مادری مرده است [illegible] باید داد و باقی را میان ایشان برابر قسمت باید کرد
[illegible] برادر [illegible] برادر که مادر است و پنج آن برادر که [illegible] و اگر دو عم زاده ماند یکی مادر پدر
[illegible] عم زاده مادر پدر [illegible] باید [illegible] عم زاده باید داد [illegible] صاحب فرض [illegible]
[illegible]
[illegible] مال دختر را باید داد [illegible] میان ایشان برابر قسمت باید کرد زیرا که برادر مادری [illegible] محجوبست و اگر دو
عم پدر را ماند و یکی از ایشان برادر [illegible] دو برادر مادر که یکی از ایشان [illegible] عم پدری [illegible] از نه
تیر [illegible] عم زاده را که او برادر مادری [illegible] و آن یک [illegible] عم زاده [illegible]
و آن برادر مادری [illegible] ایشان [illegible] چهار دانگ مال ماند میان سه عم زاده [illegible]
[illegible] ایشان برادر مادری [illegible] برابر قسمت باید کرد [illegible] زیرا که اصل مسئله از نه
تیر است [illegible] که عدد [illegible] ایشان [illegible] که اصل مسئله از [illegible]

ازنه

ازنه سه تیر که دو دانگ است به برادر [illegible] باید داد [illegible] یکتیر [illegible] سه برادر زاده [illegible]
قسمت باید کرد [illegible] دختر [illegible] یکی از ایشان زن مرده است و دو [illegible] خواهران
مادر مرده اند و دو پسر عم مادر [illegible] پدر [illegible] یکی از ایشان برادر مادر او است چهار [illegible]
دختر عم را باشد که خواهران مادر او باید او یکی پسر عم [illegible] دو دانگ [illegible] میان [illegible]
قسمت باید کرد و میان [illegible] آنکه برادر مادر او است و [illegible] برادر او [illegible]
مسئله [illegible] باشد که زن [illegible] اصل مسئله از دوازده تیر شود زیرا که در مسئله ربع [illegible]
[illegible] دوازده که چهار بدو خواهر و یکی [illegible]
دادیم و پنج [illegible] بر سه ثالث [illegible] چهار بر سه ثالث [illegible]
زده باید [illegible] شود [illegible] از دوازده سه دانگ [illegible]
[illegible] دو خواهر و یکی [illegible] دوازده چهار [illegible]
[illegible] پنج [illegible]
یازده تیر [illegible] خواهران مادری [illegible] میراث [illegible]
که هیچ میراث ایشان را محروم نتوانند کرد [illegible] و شوهر و زن و دختر [illegible] میراث [illegible] محجوب [illegible]
نتوانند کرد چنانکه اگر مادر و پدر ماند و برادر و یا دو خواهر [illegible] از [illegible] محجوب [illegible]
ولیکن مادر را حجب کنند از دو دانگ [illegible] یک دانگ [illegible] مادر [illegible] نزدیک [illegible]
علما مادر و پدر را اگر چه محجوبست [illegible] میراث [illegible] میراث محروم [illegible]
[illegible] نقصان [illegible]
[illegible] حجب [illegible] چنانکه اگر مرد [illegible]

دینار [illegible] زیرا که [illegible] نزدیک عامه صحابه و علما هیچ میراث
[illegible] نزدیک عبدالله بن مسعود [illegible] از چهار یک [illegible]
[illegible] و دو خواهر مادری [illegible] و زن ماند و مادر ماند
[illegible] کافر [illegible] است نزدیک عامه صحابه و علما همین مسئله از دوازده
تیر است [illegible] و خواهران مادر پدری [illegible] دو خواهر مادری [illegible] چهار [illegible]
و مادر [illegible] زن [illegible]
اصل همین مسئله [illegible] زیرا که [illegible]
در [illegible] از بیست چهار [illegible] دو خواهر مادر پدری [illegible] باشد و هشت دو خواهر
[illegible] چهار [illegible] سه تیر زن را باشد [illegible] و اگر یک خواهر مادر پدری ماند و مادر ماند
و پسر ماند [illegible] مادر را [illegible] مال [illegible]
در بیان [illegible] اصحاب فرائض که معتبر در حجب باشد و حکم آن چیست [illegible] باید کرد [illegible]
[illegible] والله اعلم فصل اول در معتبر [illegible] باشد و حکم آن چیست [illegible]
[illegible] عصبه [illegible] اصحاب فرائض [illegible]
[illegible] امام ابو حنیفه [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
ایشان [illegible] رضوان الله علیهم اجمعین [illegible] مالک [illegible]
امام شافعی [illegible] اصحاب فرائض [illegible] باید داد [illegible] اصحاب فرائض [illegible]

درامین [illegible]

۲۴

زوج اصحاب فرائض

[illegible]

نور را باید داد و یکتیر بخواهران پدری باید داد و یکتیر [illegible] مادر باید داد یا بادر [illegible]
باید داد قسم سیم آن است که در مسئله [illegible] ایشان [illegible]
زن باشد یا شوهر باشد [illegible] آن است که [illegible] زن
یا شوهر [illegible] باقی ماند [illegible]
باید داد و اگر آنچه باقی ماند از نصیب زن یا شوهر [illegible] ایشان [illegible] مسئله زن
یا شوهر باید زد آنچه حاصل آید تصحیح مسئله از آن بود چنانکه اگر شوهر ماند و سه دختر ماند مسئله [illegible]
چهار باشد یکی از شوهر باید داد و سه باقی [illegible] دختران باید داد هر یکی را یکتیر تصحیح [illegible]
و اگر زن ماند و هفت دختر [illegible] مسئله زن از [illegible] یکی [illegible] باید داد [illegible]
[illegible] دختران باید داد [illegible] و اگر زن ماند [illegible]
مادر ماند [illegible] خواهر [illegible] مسئله زن از چهار تیر باشد [illegible]
زن را باید داد سه تیر [illegible] باید داد [illegible] باید داد [illegible] باید داد و اگر [illegible]
[illegible] شوهر ماند مسئله [illegible] از چهار [illegible] باید داد سه باقی [illegible]
[illegible] باید زد [illegible] چهار [illegible] باید زد از بیست [illegible]
از چهار یکی [illegible] دختران از چهار [illegible]
[illegible] دختران [illegible]
زن [illegible] باید داد [illegible]
[illegible]
یکی [illegible] چهار زن [illegible] دختران [illegible]
[illegible] دختران [illegible]
از چهار باشد یکی از چهار [illegible] باید داد [illegible] چهار [illegible]

٤ [illegible]
[illegible]
۳ ۳

که عدد روس ایشان است در چهار که مسئله شوهر است باید زد شانزده شود هر که از چهار
که مسئله شوهر است چیزی رسد و در چهار که عدد روس ایشان است باید زد شانز
ده شود از شانزده بدو باید داد شوهر از چهار یکی دارد در چهار زدیم چهار شد از
شانزده بدو دادیم دیگران سه دارند از چهار زدیم دوازده شد از شانزده بدیشان
دادیم هر یکی را سه رسید [illegible] والله اعلم قسم چهارم آن است که در مسئله کسانی که بر ایشان
رد میکنند از جنس باشند یا بیشتر و کسانی که بر ایشان رد نمیکنند هم باشند یعنی شوهر باشند
یا زن باشند زیرا که شوهر و زن کسی که بر ایشان رد نیست یا تعبیر جمله اصحاب فروض
رد باشد اصول در این قسم آنست که اول نصیب زن یا شوهر بدهی از کمتر مخرج باقی بنگر
تا بر مسئله اصحاب فرض راست آید هر دو مسئله را هم از مسئله زن یا شوهر بدر آید و اگر
[illegible] که ماند از نصیب زن و شوهر بر مسئله اصحاب فرض راست نمی آید بنگر تا میان
آن باقی و میان اصحاب فرض موافقت هست یعنی اگر موافقت هست وفق مسئله اصحاب فرض را
در کل مسئله زن یا شوهر بزن آنچه حاصل آید هر دو مسئله از آن بدر آید هر که را از مسئله
زن یا شوهر چیزی رسیده در وفق مسئله اصحاب فرض باید زد و از آن مبلغ که هر دو مسئله از
یک [illegible] حاصل آمده است بدو باید داد و هر که را از مسئله اصحاب فرض چیزی رسیده در وفق
آن باقی که از نصیب زن یا شوهر باقی مانده است باید زد و از آن مبلغ بدو باید داد اما اگر میان
[illegible] نصیب زن یا شوهر باقی مانده است و میان مسئله اصحاب فرض هیچ موافقت نیست تمام مسئله
اصحاب فرض را در تمام مسئله زن یا شوهر ضرب باید کرد آنچه حاصل آید هر دو مسئله از آن بدر آید
هر که از مسئله زن یا شوهر چیزی رسیده بود در جمله مسئله اصحاب فرض باید زد و از آن مبلغ بدو
باید داد و هر که از مسئله اصحاب فرض چیزی رسیده باشد در [illegible] باید زد و از آن مبلغ بدو باید داد

دا که بعد

و این قول زید ثابت است [illegible] و لیکن اصحاب شافعی [illegible] قول ابو حنیفه [illegible]
[illegible] که [illegible] عصبه [illegible] مسئله [illegible]
که آنچه از اصحاب فرض باقی ماند جمله بعصبه باید داد مسائل [illegible] چهار قسمت
یک قسم آن است که آن کسانی که بر ایشان رد میشود از یک جنس باشند و زن یا شوهر با ایشان نبا
شند مال بر عدد ایشان قسمت باید کرد برابر چنانکه اگر پنج دختر ماند مال بر پنج قسمت باید کرد
هر یکی را یکی و اگر سه دختر ماند بر سه تیر قسمت باید کرد و اگر سه یا چهار یا پنج خواهر مادری
ماند یا خواهران پدری مانند مال میان ایشان برابر قسمت باید کرد و اگر [illegible]
کنی و اگر دو یا سه یا چهار یا بیشتر خواهران و برادران مادری مانند مال میان ایشان [illegible]
کنی بر عدد روس ایشان و عدد روس ایشان اصل مسئله شود اگر دو باشند اصل مسئله از دو باشد
و اگر سه باشند اصل مسئله از سه شود [illegible] قسم دوم آنست که در مسئله دو جنس باشند یا بیشتر از
آنها که بر ایشان رد میشود و کسی نباشد از آنها که بر ایشان رد نمیشود و کسی نباشد از آنها که بر ایشان رد
نمیشود یعنی زن یا شوهر در مسئله نباشد جمله آن ها باشند که بر ایشان رد میشود اصل مسئله از نصیب ایشان
باید نهاد در مسئله که بدو سهام یا بکمتر [illegible] از دو تیر [illegible] چنانکه جده ماند و یکی [illegible]
مسئله از دو تیر باشد یکی تیر خواهر را باید داد و یکی تیر جده را یعنی جمله مال بر دو قسمت باید کرد و اگر مادر ماند و
یک خواهر مادری مسئله از سه تیر شود دو تیر مادر را باید داد و خواهر را یکی تیر زیرا که نصیب مادر ثلث
و نصیب خواهر سدس و اگر دو برادر یا دو خواهر مادری مانند یا بیشتر و مادر یا مانند یا جده مسئله از
سه تیر باشد دو تیر خواهران و برادران مادری را و یکی تیر مادر را یا جده را [illegible] ماند و مادر ماند
یا جده ماند مسئله از چهار تیر شود سه تیر دختر و یکی مادر را یا جده را [illegible]

در مسئله که [illegible] باشد
یکی [illegible] از تیر [illegible]

در مسئله [illegible]
[illegible]

و مادر یا سدس [illegible] اگر دو دختر ماند و یکی دختر پسر ماند یا بیشتر دختر پسر [illegible] مال بعد دو دختر پسر را
[illegible] ماند مسئله چهار تیر شود سه تیر دختر را باید داد و یکی تیر دختران پسر را و اگر یکی خواهر مادر
پدری ماند و یکی خواهر پدری ماند یا بیشتر مسئله بر چهار تیر شود سه تیر خواهر مادر پدری را باید داد
و یکی تیر خواهر پدری را زیرا که نصیب خواهر مادر پدری النصف مال است و نصیب خواهر پدری شش یک مال است
دختر ماند یا بیشتر یا دو دختر پسر ماند یا بیشتر و مادر ماند یا جده ماند مسئله از پنج تیر شود چهار تیر دختران
یا دختران پسر را باید داد و یکی تیر مادر را یا جده یعنی مادر مادر را و اگر دو خواهر مادر پدری ماند یا بیشتر و
مادر ماند یا جده ماند یا یکی از فرزندان مادر ماند مسئله از پنج تیر شود یعنی جمله مال بر پنج تیر
قسمت باید کرد چهار تیر خواهران مادر پدری یا خواهران پدری را باید داد و یکی تیر مادر یا جده را یا فرزند
مادر را باید داد زیرا که نصیب خواهران چهار دانگ است و نصیب مادر یا جده یا فرزندان مادر را
شش یک است و اگر یکی خواهر مادر پدری و یا یکی خواهر پدری یا یکی برادر یا خواهر مادری ماند و مادر ماند و یا جده
ماند مال بر پنج تیر قسمت باید کرد سه تیر خواهر مادر پدری را یا خواهر پدری را باید داد و یکی تیر برادر یا خواهر مادری را
باید داد و یکی تیر مادر را یا جده را باید داد زیرا که نصیب خواهر مادر پدری را باید نیمه مال است و نصیب
فرزندان مادر شش یک مال است و نصیب مادر یا جده هم شش یک مال است و اگر دختر ماند و یکی دختر پسر ماند یا بیشتر
و مادر ماند یا جده ماند مال بر پنج تیر قسمت باید کرد سه تیر دختر را باید داد و یکی تیر دختران پسر را و
یکی تیر مادر یا جده را باید داد زیرا که نصیب دختر نیمه مال است و نصیب مادر یا جده شش یک مال است و
نصیب دختران پسر شش یک مال است [illegible] اگر یکی خواهر مادر پدری ماند و یکی خواهر پدری ماند یا بیشتر و یکی خواهر
یا برادر مادری [illegible] یا مادر یا جده ماند مال بر پنج تیر قسمت باید کرد سه تیر خواهر مادر

پدری را باید داد

ست شود
و اگر [illegible] بر ایشان [illegible] باید [illegible] مبلغ مسئله باید زد آنچه حاصل آید از آن
منقسم آید و اگر سر دو گروه یا بر سه گروه راست نیاید عدد روس ایشان را در یکدیگر بزن اگر میان
ایشان موافقت نباشد و اگر موافقت باشد وفق عدد [illegible] در کل عدد گروه دیگر بزن
آنچه حاصل آید در آن مبلغ مسئله بزن آنچه حاصل آید جمله از آن تصحیح شود چنانکه در کتاب اصحاب فرض [illegible]
گفته شده است و اگر زن ماند و یکی جده ماند و دو خواهر مادری مانند مسئله زن از چهار [illegible] چهار یکی بزن دادیم
سه ماند مسئله اصحاب فرض از سه شود زیرا که خواهران مادر برادر دو دانگ و جده را دانگ باشد [illegible]
جمع شود سه شود مسئله اصحاب فرض از سه باشد آنچه باقی مانده است از نصیب زن سه است و بر سه راست می آید
مال مرده از چهار تیر شود یکی بزن دادیم و دو تیر خواهران مادری را و یکی تیر جده را و اگر زن ماند و
مادر و یکی برادر مادری مانند مسئله زن از چهار تیر شود یکی بزن دادیم سه تیر باقی ماند مسئله [illegible] برادر
مادری از سه تیر باشد زیرا که [illegible] دو یکی جمع شود سه شود آنچه از نصیب زن باقی مانده است بر مسئله
برادر و مادر راست است هر دو مسئله از چهار بدر آید یکی تیر زن را باید داد و دو تیر مادر را باید داد
و یکی تیر برادر مادری را باید داد و اگر شوهر ماند و مادر ماند و یکی دختر ماند مسئله شوهر از چهار تیر
باشد یکی تیر شوهر را باید داد و سه تیر باقی ماند مسئله مادر و دختر از چهار باشد زیرا که نصیب دختر
نیمه مال است و نصیب مادر شش یک باشد شش یک با نیمه مال جمع کنی چهار [illegible] از نصیب
شوهر باقی مانده است سه [illegible] بر چهار مستقیم نیست میان سه و چهار موافقت نیست تمام مسئله مادر و دختر را
که آن چهار است در تمام مسئله شوهر که آن چهار است باید زد شانزده شود هر که را از مسئله [illegible]
از چهار یکی [illegible] در مسئله مادر و دختر که چهار است [illegible] چهار شد از شانزده [illegible] دختر از مسئله
[illegible] در مسئله [illegible]

در سه زدیم سه شد از شانزده چهار برداریم اگر شوهر باشد و دو دختر باشند و یک دختر پسر باشد پس از شانزده
بعد آنچه چهار تیر شوهر را باشد و سه تیر دختر پسر را باشد و سه تیر دختر را باشد اگر زن باشد و سه جده
باشند و دو خواهر مادری باشند مسئله زن از چهار شود یک تیر زن را باید داد و سه باقی ماند و مسئله
اصحاب فرض از سه باشد زیرا که خواهران مادری دو دانگ یابند و جدات را یک دانگ [illegible] شود
بر خواهر راست [illegible] یکی را که نصیب جدات است با سه جده اینست [illegible] جدات است [illegible]
مسئله ایشان است ضرب باید کرد [illegible] تا جدات را باشد هر یکی را یک تیر و شش تیر دو
خواهر مادری را باشد هر یکی را سه تیر مسئله اصحاب فرض از سه شد و مسئله زن از چهار [illegible]
نصیب زن باقی مانده است [illegible] و لیکن میان سه و سه موافقت بثلث
ثلث [illegible] در چهار که مسئله زن است باید زد دوازده شود [illegible] مسئله از دوازده [illegible]
[illegible] از مسئله خود یکی داشت در وفق مسئله فرض که [illegible] سه است زدیم سه شد از دوازده
[illegible] جدات [illegible] که مسئله اصحاب فرض است سه داشتند در وفق [illegible] از نصیب زن باقی
مانده است زدیم [illegible] سه باشد از دوازده بجدات دادیم هر یکی را یکی و خواهران مادری را از
اصحاب فرض [illegible] آن [illegible] شش داشتند و در وفق باقی که آن یکی باشد زدیم شش شد از
دوازده شش بدو خواهر مادری دادیم هر یکی را سه تیر باشد هر دو مسئله از دوازده
[illegible] اگر شوهر باشد و سه دختر باشند و مادر باشد مسئله شوهر از چهار باشد یکی شوهر را دادیم
سه باقی ماند و مسئله دختران و مادر از پنج باشد زیرا که دختران را چهار دانگ [illegible] و مادر را
دانگی [illegible] یکی از پنج مادر را دادیم [illegible] چهار بسه دختر دادیم [illegible]

نیست

[illegible] که جدات [illegible] و پنج [illegible] مسئله ایشان [illegible] زدیم [illegible] از پانزده [illegible]
دادیم و دوازده به دختر دادیم هر یکی را چهار تیر [illegible] مسئله اصحاب [illegible]
مسئله شوهر از چهار است و آنچه باقی مانده است سه [illegible]
لیکن میان سه و پانزده موافقت بثلث است ثلث پانزده که آن پنج است در مسئله [illegible]
چهار است زدیم بیست شد از بیست [illegible] مسئله برده آید شوهر از مسئله خود یکی داشت یکی در پنج ز
دیم که مسئله دختران و مادر است پنج شد از بیست بدو دادیم مادر را از پانزده [illegible] در وفق باقی
که آن یکی باشد زدیم سه شد از بیست بدو دادیم دختران از پانزده دوازده داشتند در وفق
که آن یکیست زدیم دوازده شد از بیست بدیشان دادیم هر سه مسئله از بیست بر آید پنج [illegible]
[illegible] اگر زن ماند و چهار دختر مانند [illegible]
در دادیم و دوازده دختران را دادیم هر دختر را چهار تیر [illegible]
جده ماند مسئله زن از هشت باشد یکی بزن دادیم هفت ماند مسئله دختران و جداة از پنج [illegible]
بر پنج راست [illegible] میان ایشان موافقت نیست پنج که مسئله اصحاب فرض است [illegible] که مسئله اصحاب
زن است زدیم چهل شد هر دو مسئله از چهل بر آید زن از مسئله خود یکی داشت در پنج که مسئله اصحاب
فرض است زدیم پنج شد از چهل بدو دادیم جداة از پنج یکی داشت در هفت [illegible] نصیب زن باقی
مانده است زدیم هفت شد از چهل بجداة دادیم هر یکی را یک تیر و دختران از پنج چهار داشتند در
هفت زدیم بیست و هشت شد از چهل بدیشان دادیم هر دختر را هفت تیر [illegible] چهار زن ماند
و یک خواهر مادر و پدر و یک جده مسئله زنان از چهار تیر شود یکی بدیشان دادیم [illegible]
فرض [illegible] چهار تیر شود زیرا که خواهر [illegible] باشد و جده [illegible]

چهار [illegible] نصیب [illegible] است با چهار راست نیست چهار را در چهار که مسئله [illegible] است
با چهار [illegible] نیست زدیم شانزده شد از شانزده [illegible] مسئله [illegible] زنان از چهار یکی داشتند در چهار
که مسئله جدات [illegible] زدیم چهار شد از شانزده بدیشان دادیم هر زن را یک تیر رسد و جده از چهار تیر یکی داشت
در سه تیر باقی زدیم سه شد از شانزده بدو دادیم خواهر مادر و پدر را از چهار سه داشت در سه باقی زدیم نه شد از
شانزده بدو [illegible] دادیم سایل در این [illegible] آسان شود ان شاء الله تعالی والله اعلم فصل دوم در بیان آنکه [illegible]
[illegible] باید کرد [illegible] بدانکه [illegible] اصحاب فرائض [illegible] مگر بر شوهر و زن رد شود که در این دو مسئله [illegible]
و در مسئله [illegible] باشد رد شود زیرا که پدر عصبه است و صاحب فرض است و در مسئله که عصبه باشد مسئله رد نشود
و در [illegible] مسئله رد نشود زیرا که جد نیز عصبه است و صاحب فرض است و اگر بر جمله اصحاب فرائض رد شود
زیرا که [illegible] فرض [illegible] والسلام علیکم فصل سیم در بیان آنکه رد بر چند نوع است و هر نوع را صورت چیست و حساب
چگونه [illegible] بدانکه رد بر دو گونه است یکی آنکه در مسئله زن یا شوهر نباشد و جمله اصحاب فرض باشند
و آن بر چند قسم است چنانکه در فصل اول یاد کرده شده است و به در آوردن مسئله را طریق آن گفته شده است
نوع از مسائل [illegible] است که در مسئله با اصحاب فرائض زن یا شوهر باشد و چگونگی آن و به در آوردن [illegible] در
فصل اول [illegible] شده است والله اعلم بالصواب باب پنجم در بیان عول که عول چیست و بر که عول شود و بر که عول
نشود و این در دو فصل است فصل اول در بیان آنکه معنی عول چیست و بر که عول شود و بر که عول نشود بدانکه معنی اول
آنست که [illegible] اصحاب فرض از مخرج زیاده آید آن زیاده را بر مخرج [illegible] باید افزود و [illegible] شود [illegible]
مسئله [illegible] نقصان [illegible] اید بر نصیب جمله اصحاب فرائض در آید چنانکه در فصل [illegible] حقیقت
آن بیان کرده [illegible] و [illegible] آمده [illegible] عباس ابن عبد المطلب [illegible] صحابه [illegible]

[illegible]

و [illegible] اگر [illegible] عول [illegible] و فتوی [illegible] قول ایشان است [illegible]
[illegible] گفته‌اند که عول درست نیست [illegible] نقصان [illegible] در آید در نصیب دختران و دختران [illegible]
و خواهران مادر و پدر را یا پدر را باشد در نصیب [illegible] وارث [illegible] مذهب [illegible]
و فتوی [illegible] قول [illegible] بدان [illegible] از برادر و عول [illegible] و از برادران و شوهر [illegible]
عول شود اگر چه برادران [illegible] و اگر از برادر پدر و مادر [illegible] عول نشود و اگر چه [illegible]
که پدر باشد یا پدر [illegible] باشد [illegible] از برادر [illegible] اصحاب فرائض عول باید کرد چنانکه [illegible]
یاد کرده شده است از برادر [illegible] عصبه مسئله عول نشود [illegible] برادر پدر یا پدر [illegible] که ایشان [illegible]
[illegible] عصبه فصل دوم در بیان حساب مسائل عول و بدر آوردن مسئله عول [illegible]
بدر باید آورد بدانکه مخرجها که نصیب مخرج ها اصحاب فرائض از آن مخرج باید بر آید [illegible]
از دو باشد و از سه باشد و از چهار باشد و از شش باشد و از هشت باشد و از دوازده باشد
و از بیست و چهار باشد چنانکه تحقیق آن در باب اصحاب فرائض یاد کرده شده است و از این مخرج چهار [illegible]
مخرج بیش نیست که عول شود مخرج اول که یکی از آن شش است که عول شود تا هفت و تا هشت و تا نه و تا
ده طاق و جفت یعنی یکبار هفت شود و یکبار هشت شود و یکبار نه شود و یکبار ده شود چنانکه یاد
کرده [illegible] مخرج دوم دوازده است که یکبار عول شود تا سیزده و یکبار تا پانزده
و یکبار تا هفده و بیش عول نشود و جمله طاق باشد و جفت نباشد و مخرج [illegible] بیست و چهار [illegible]
که عول شود تا بیست و هفت و یکبار بیش عول نشود و این مسئله را [illegible] مخرج عول [illegible]
منبریه باشد گفته [illegible] یاد کرده شده است مخرج [illegible] عول [illegible]

مسئله منبریه

مادر و پدر [illegible] ماند و جده ماند شوهر را نیمه باشد [illegible] و خواهر را هم نیمه مال باشد و جده را شش یک

[illegible] را از شش [illegible] شوهر را [illegible] خواهر را [illegible] شش یک شده و دانگ دیگر از جهت جده

[illegible] عول [illegible] باید کرد و یک تیر جده را باید داد و اگر شوهر

ماند و دو خواهر مادر پدری ماند یا بیشتر مخرج از شش باشد هفت عول شود زیرا که خواهران را چهار

دانگ [illegible] باشد و شوهر را نیمه مال باشد چهار دانگ با نیمه دینار جمع کرده شود چهار خواهران را باید

[illegible] و شوهر را باید داد و اگر شوهر ماند و دو خواهر مادر پدری ماند و دو خواهر

[illegible] ماند اصل مسئله از شش باشد تا نه عول شود سه تیر شوهر را باید داد و چهار تیر خواهران مادر

پدری را باید داد و دو تیر خواهران مادری را باید داد و اگر شوهر ماند و دو خواهر مادر پدری ماند و مادر ماند

اصل مسئله از شش باشد تا ده عول شود شوهر را [illegible] و چهار [illegible] خواهر مادر پدری را [illegible]

[illegible] خواهران مادری [illegible] و یکی مادر [illegible] دوازده یکبار تا سیزده عول شود و یکبار تا سیزده عول شود

و یکبار تا [illegible] عول شود [illegible] عول [illegible] تا سیزده عول [illegible] چنانکه دو دختر ماند یا بیشتر

و شوهر ماند و مادر ماند اصل مسئله از دوازده باشد تا سیزده عول شود زیرا که [illegible] مادر را شش یک است

[illegible] دختران را [illegible] شوهر را [illegible] مادر را [illegible] دو دختر ماند و شوهر ماند و پدر ماند و یا پدر پدر ماند

اصل مسئله از دوازده باشد تا سیزده عول شود و دو تیر پدر را باید [illegible] سه تیر شوهر را [illegible]

دختران را و اگر دو خواهر مادر پدری ماند یا پدر [illegible] ماند و زن ماند و مادر ماند و دو خواهر یا دو برادر

[illegible] اصل مسئله از دوازده باشد تا سیزده عول شود [illegible] دو خواهر مادر پدری و سه تیر زن را

[illegible] مادر را و [illegible] مال [illegible] سیزده تیر قسمت باید کرد و اگر دو خواهر

[illegible] ماند و زن ماند [illegible]

خواهر

خواهر مادری ماند اصل مسئله از دوازده باشد تا پانزده عول شود [illegible] و دو خواهر

مادر پدری را [illegible] زن را [illegible] خواهر مادری را [illegible] پانزده تیر قسمت باید کرد و اگر [illegible]

مادر پدری ماند و زن ماند و جده ماند و خواهر مادری ماند اصل مسئله از دوازده [illegible]

عول شود [illegible] خواهر مادر پدری را باید داد و دو تیر خواهر پدری را باید داد و سه تیر زن را باید

داد و دو تیر جده را باید داد و چهار تیر خواهران مادری را باید داد اما مخرج [illegible]

[illegible] یکی عول آن است چنانکه دو دختر ماند و مادر و پدر ماند یا پدر پدر ماند و زن ماند اصل مسئله

از بیست و چهار باشد تا به بیست و هفت عول شود [illegible] مادر [illegible] چهار تیر باشد و پدر [illegible]

پدر را چهار تیر باشد و زن را سه تیر باشد جمله بیست و هفت شود [illegible] این مسئله را مسئله منبریه [illegible]

زیرا که امیر المؤمنین علی [illegible] بر سر منبر بود خطبه می‌گفت که یکی از [illegible] سؤال کرد [illegible] امیر المؤمنین

چه گویی [illegible] که یکی از دنیا رفت و دو دختر گذاشت و پدر گذاشت و مادر و زن گذاشت [illegible]

[illegible] شش یک باشد و باز [illegible] سؤال [illegible] امیر المؤمنین

[illegible] چهار [illegible] زن [illegible] مسئله [illegible]

[illegible] زن را [illegible] یک [illegible] از بیست و [illegible] چهار تیر اکنون مادر [illegible]

[illegible] زن [illegible] مسئله عول شود [illegible] از بیست و [illegible]

و اگر شوهر ماند و مادر ماند و دو خواهر مادری ماند و یکی [illegible] پدر ماند شوهر را نیمه

مال باشد و مادر را شش یک باشد و دو خواهر مادری [illegible]

زیرا که چون برادر [illegible] خواهر مادر و پدر [illegible] و این [illegible]

امیر المؤمنین علی [illegible] و ابو حنیفه [illegible] امیر المؤمنین علی [illegible] و اصحاب [illegible]

آن است که [illegible] خواهر و برادر مادر و پدری را میراث نباشد [illegible] امام شافعی [illegible] خواهر و برادر

[illegible] در میان خواهران مادری [illegible] خواهر و برادر

مادر و پدری [illegible] قسمت [illegible] زیرا که خواهر و برادر [illegible] با خواهران مادری

[illegible] پدر ایشان [illegible] فرزندان مادر باشند [illegible] فرزندان مادر

آن [illegible] ایشان برابر قسمت کنند [illegible] ایشان برابر [illegible] این مسئله را [illegible]

[illegible] خوانند زیرا که امیر المؤمنین عمر [illegible] گفت که نیمه مال شوهر را باشد [illegible]

مادر را [illegible] خواهر مادری را باشد و خواهر و برادر مادر و پدری [illegible] گفتند

که یا امیر المؤمنین [illegible] که پدر ما [illegible] آخر نه از یک مادریم [illegible]

[illegible] آور [illegible] خواهر و برادر مادر و پدری را با خواهران مادری شریک گردانید

[illegible] یا امیر المؤمنین [illegible] سال [illegible] مسئله حکم [illegible] خواهر و برادر مادر و پدری [illegible]

[illegible] سال [illegible] ایشان [illegible] عمر گفت [illegible] سال حکم [illegible]

و [illegible] سال حکم [illegible] ابو حنیفه [illegible] حکم که عمر [illegible] در سال اول فرموده بود [illegible]

آن حکم که در سال دوم فرموده [illegible] این مسئله را مشترکه خوانند که خواهر و برادر

[illegible] که پدر ما [illegible] آخر نه از مادریم و اگر شوهر ماند و مادر ماند و دو خواهر

[illegible] پدر [illegible] این مسئله [illegible] عول [illegible] چنانکه پیشتر یاد کرده شده است

[illegible] برادران مادر و پدری با خواهران مادر و پدری باشد خواهران [illegible] برادر

[illegible] عصبه شوند [illegible] با خواهران مادر و پدری برادر مادر و پدری باشد

ایشان عصبه [illegible] مشترکه [illegible] و الله اعلم [illegible]

[illegible]

[illegible] خوردی پدر [illegible] دیگر [illegible]

[illegible] آن بدانکه [illegible] آن باشد که یکی از دنیا برود و مال آن را قسمت [illegible] میراث

خواران [illegible] که یکی از میراث خواران [illegible] قسمت [illegible]

آن وقت که قسمت کنند [illegible] مسئله [illegible]

که اول مسئله میت اول [illegible] دوم [illegible]

دوم را بر میراث خواران [illegible] دوم [illegible]

از مسئله اول [illegible] مسئله میراث خواران [illegible] دوم [illegible]

[illegible] از [illegible] دوم [illegible] میراث خواران دوم [illegible] چنانکه یاد کرده [illegible]

[illegible] نصیب میت دوم از مسئله میت اول [illegible] میراث خواران [illegible]

دوم [illegible] نصیب میت دوم از مسئله اول [illegible] میراث خواران [illegible]

دوم موافقت [illegible] مسئله میراث خواران میت دوم [illegible]

[illegible] نصیب میت دوم از مسئله میت اول و میان مسئله میراث خواران

میت اول [illegible] حاصل آید [illegible] دو مسئله [illegible] مسئله میت اول

[illegible] مسئله [illegible] حاصل آید [illegible] مبلغ که [illegible] دو مسئله در یکدیگر حاصل

آمده است [illegible] از مسئله [illegible] میت دوم [illegible] نصیب میت دوم از مسئله اول [illegible]

میت دوم [illegible] حاصل آید نصیب [illegible] از آن مبلغ [illegible] از هر دو مسئله [illegible]

حاصل آید مسئله میت اول [illegible] در مسئله میت دوم [illegible] حاصل آید نصیب [illegible]

باشد از مبلغ [illegible] از مسئله میت دوم [illegible] نصیب میت دوم از مسئله میت اول [illegible]

[illegible] آن باشد از آن مبلغ [illegible]

[illegible] از دنیا رفت و شوهر [illegible] دو دختر گذاشت [illegible]

[illegible] مسئله میت اول [illegible] میت اول [illegible]

[illegible]

[illegible] للذکر مثل حظ الانثیین قسمت باید کرد [illegible]

[illegible] مسئله [illegible] تصحیح [illegible]

[illegible] موافقت [illegible]

[illegible] مسئله میت اول [illegible] شانزده [illegible]

[illegible] مسئله میت دوم [illegible] دختر [illegible]

[illegible] باید [illegible]

[illegible] مسئله [illegible] میت دوم [illegible] شانزده [illegible]

[illegible]

ولعصبه

ولعصبه [illegible] مسئله [illegible] تصحیح باید کرد [illegible]

[illegible] مسئله [illegible] چهار [illegible] باید [illegible]

[illegible] ضرب باید کرد چهار [illegible]

[illegible] مسئله [illegible] صد و بیست [illegible]

[illegible] چهارصد [illegible] باید [illegible]

[illegible] مسئله [illegible] صد و بیست و هشت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] مسئله [illegible] عمه [illegible] ابوین [illegible] مادر [illegible]

[illegible] مسئله میت اول [illegible] موافقت [illegible]

[illegible] مسئله میت [illegible] پانزده [illegible]

[illegible] مادر [illegible] میت اول [illegible]

[illegible] مسئله [illegible] پانزده [illegible] میت دوم [illegible]

[illegible]

از قسمت

از قسمت [illegible] خواهر [illegible] برادر [illegible] مادر [illegible]

[illegible] مسئله [illegible] پانزده [illegible] موافقت [illegible]

[illegible] مادر [illegible] میت اول [illegible]

[illegible] مسئله میت اول [illegible] پانزده [illegible]

[illegible] پنج [illegible] مسئله [illegible]

[illegible] میت اول [illegible] پانزده [illegible]

[illegible] از چهل پنج [illegible] دختر [illegible]

آن [illegible] مادر [illegible] نیز [illegible]

[illegible] از چهل [illegible] میان الضلعین موافقت

[illegible] موافقت [illegible] شوهر دختر [illegible]

[illegible] پانزده [illegible] از چهل [illegible] ماند و یک جده

ماند و چهار دختر ماند و زن [illegible] مادر [illegible] است [illegible]

دختر [illegible] جده نیز [illegible] چهار دختر [illegible] مسئله اول

اصل از چهار [illegible] مسئله [illegible] زن از هشت [illegible]

[illegible] مسئله [illegible] و جده از پنج [illegible] موافقت [illegible]

[illegible] جده و دختران است در هشت که مسئله زن است [illegible] چهل [illegible] پنج زن

[illegible] جده [illegible] دختر [illegible] از چهل پنج است و مسئله

دختران از چهار [illegible] پنج بر چهار راست [illegible] چهار که عدد دختران است در چهل

باید زد [illegible] شوهر [illegible] از چهل [illegible] در چهار که مسئله [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] چهار دختر [illegible]

[illegible]

میان الضلعین [illegible] موافقت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] نکاح [illegible] میراث [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] فرزند [illegible] میراث [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] دعوی [illegible] ابوحنیفه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] نکاح [illegible] دعوی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ابوحنیفه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بزدیک [illegible] فرزند پدر را میراث یکفرزند ببرد هر یکی از ایشان [illegible] فرزند میراث یکپسر
یکپسر بگیرند چنانکه اگر دو پسر باشند میراث دو پسر بگیرند و اگر سه پسر باشند میراث سه پسر بگیرند
و اگر چهار باشند میراث چهار پسر بگیرند چنانکه [illegible] باشد هر یکی میراث یکپسر بگیرند
[illegible] محمد رحمه الله این مسئله از شش بیرون آید و از دوازده [illegible] عمل شود چنانکه اگر
دختر ماند و [illegible] باشد و شوهر ماند و مادر ماند و سه پسر [illegible] که هر یکی عوض کرده اند که دختر
[illegible] درست شده [illegible] دختر [illegible] و دو دختر [illegible]
[illegible] چهار پسر [illegible] اگر این فرزندان [illegible]
درست شد میراث فرزندان ایشان [illegible] فرزند [illegible] درست
[illegible] فرزند [illegible] از مال فرزند میراث یکپسر موقوف باید کرد تا آنگاه که [illegible] فرزند
[illegible] دعوی [illegible] کنند [illegible] اقرار دهند و صلح کنند [illegible]
[illegible] دعوی [illegible] اند و اگر فرزندان [illegible] از مال
[illegible] ایشان [illegible] میراث آن فرزند موقوف باید کرد تا آنگاه که [illegible] فرزند بالغ شود
[illegible] ایشان [illegible] گویند [illegible] میراث ایشان [illegible]
[illegible] از یکی فرزندان و عصبه او [illegible] باشد در
[illegible] نمودن [illegible] اگر [illegible] گویند که این فرزند
[illegible] رجوع کنند [illegible] فرزند این
[illegible] رجوع [illegible] باشد [illegible] رجوع [illegible] حکم [illegible]
[illegible] تعالی [illegible]

[illegible]

[illegible] ذوی الفرضین ذو [illegible] میراث [illegible] دختر [illegible] دختر خواهر [illegible]
نعوذ بالله [illegible]
مسلمانی [illegible] چنانکه در باب [illegible] ذکر [illegible]
دختر است [illegible] دختر [illegible] میراث [illegible]
[illegible] خواهر [illegible] میراث پدر و برادر [illegible] دختر [illegible]
خواهری مادر را [illegible] دختر محروم شود [illegible] ماند و [illegible] دختر [illegible]
[illegible] باشد [illegible] دختر است [illegible]
[illegible] برادر مادری [illegible] باشد [illegible] میراث [illegible]
[illegible] برادر [illegible] مادر [illegible] میراث مادری [illegible] میراث [illegible]
والله اعلم **باب دوازدهم در بیان میراث فرزندان لعان و فرزندان**
زنا و لقیط و در بیان آنکه لقیط [illegible] حکم [illegible] فرزند لعان آن باشد
که چون زن [illegible] فرزند بیارد و شوهر [illegible] گوید این فرزند از من نیست [illegible]
[illegible] تا [illegible] ایشان را چهار بار [illegible] فرزند [illegible]
[illegible] و بار پنجم گوید لعنت خدای [illegible] باب لعان در کتاب
[illegible] یاد کرده شده است چون شوهر پنج بار تمام کند [illegible]
[illegible] و بار پنجم گوید که خشم خدای [illegible]
[illegible] پنج بار تمام کند [illegible]
ایشان [illegible] جدا [illegible] فرزند [illegible] شده باشد
[illegible] میراث [illegible] مادر [illegible] میراث [illegible]
[illegible] مادر [illegible] میراث [illegible] قرابت [illegible]

و آن از ایشان میراث برد و از قرابتان پدر [illegible] از ایشان [illegible] فرزند
[illegible] از قرابتان [illegible] مال [illegible] آزاد کرده است
[illegible] عصبات [illegible] ایشان [illegible] نباشد [illegible]
[illegible] داده [illegible]
[illegible] فرزند زنا او باشد [illegible]
[illegible] و اگر [illegible] دعوی کند که این فرزند از آن
[illegible] رسول علیه السلام فرمود که هر فرزندی که از حلال نباشد دعوی [illegible]
[illegible] میراث [illegible] قول ابو حنیفه باشد [illegible] رضی الله عنهم اجمعین
[illegible] فرزند [illegible] درست شد [illegible] فرزند لعان [illegible] فرزند زنا و فرزند لعان
[illegible] اگر فرزند زنا دو باشند [illegible] یکی از ایشان بمیرد [illegible] میراث [illegible]
[illegible] خواهر مادری [illegible] فرزند لعان اگر دو باشند [illegible] یکی از ایشان بمیرد [illegible]
[illegible] میراث [illegible] مادر [illegible] فرق میان فرزند لعان و فرزند زنا
آن است که اگر فرزند لعان را برادری باشد [illegible] باشد [illegible] و اگر برادر [illegible]
[illegible] فرزند زنا [illegible] برادر [illegible]
[illegible] میراث [illegible] مسلمانان
[illegible] فرزند زنا همان است که از آن فرزند لعان اما لقیط آن باشد که او را بر سر راه
[illegible] طفل باشد [illegible] دعوی کند که فرزند من است
[illegible] میراث [illegible] آزاد باشد و مسلمانان
[illegible] مسلمانان را باشد [illegible]
[illegible] میراث [illegible] دعوی [illegible] همان است

[illegible]

[illegible] گفته شده است [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] از دیگری [illegible] باشند [illegible] میراث [illegible]
و با که محروم شوند و این باب در چهار فصل است فصل اول در بیان آنکه ذوالارحام [illegible]
و چند اند و کدام یک از ایشان از دیگری اولیتر باشد و با وجود که میراث [illegible]
بدانکه هر میراث خواری که او نه صاحب فرض باشد و نه عصبه او ذوالارحام باشند چون
دختران دختر و فرزندان ایشان و جده فاسده [illegible] چنانکه یاد کرده شده است [illegible]
[illegible] خواهران مادر پدری و فرزندان خواهران پدری و فرزندان [illegible]
[illegible] برادران مادری و فرزندان ایشان [illegible]
و برادران پدری و فرزندان ایشان و دختران عم هر کدام [illegible] باشند و فرزندان [illegible]
و فرزندان دختران [illegible] باشند و فرزندان [illegible] خواهران پدر و فرزندان [illegible]
[illegible] خواهران و برادران مادر و فرزندان ایشان این جمله ذوالارحام [illegible] ذوالارحام
آن است که تا یکی از صاحب فرض یا عصبه باشند ایشان را میراث نرسد چنانکه یاد کرده شده است
و چون کسی از صاحب فرض یا عصبه نباشد میراث بذوالارحام باید داد [illegible]
زیرا که خدای تعالی فرمود **اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض** [illegible]
[illegible] از ایشان بعضی [illegible] که [illegible] بیوسته [illegible] قرابت [illegible]
[illegible] آیت [illegible] میراث ذوالارحام [illegible]
آمده است و نیز رسول علیه السلام فرموده [illegible]
[illegible] میراث [illegible] میراث [illegible]

که میراث ثابت [illegible] خواهر و ام رضی الله عنهم [illegible] اکنون نیز بقول ابی حنیفه
فتوی [illegible] زیرا که [illegible] لیکن ایشان میراث ذوالارحام بر غیر اهل تنزیل
دهند و این قول [illegible] اهل تنزیل [illegible] نوح بن دراج
[illegible] ایشان را اهل تنزیل خوانند که [illegible]
ذوالارحام میراث مادران و پدران ایشان دهند چنانکه اگر خاله یا یکی مادر مرده [illegible]
و هم پدر و یکی [illegible] پدر و یکی [illegible] مادر نزدیک اهل تنزیل مال میان ایشان بر پنج سهم گردد
خاله مادر پدر را و یکی خاله پدر را و یکی خاله مادر را [illegible] چنانکه خواهر مانند یکی
[illegible] پدر و یکی مادر و نزدیک ابو حنیفه و اصحاب او همه مال مر خاله مادر پدر را باشد
و این قول علی است رضی الله عنه و دیگر مذهب اهل تنزیل آنست که دختران دختر را میراث دختر دهند
و دختران خواهران را میراث خواهران دهند [illegible] میراث [illegible] میراث پدر [illegible]
[illegible] میراث مادر او دهند چنانکه اگر دو دختر دختر مانده و دختر پسر دختر دختر مانده و دختر دختر خواهر
[illegible] پدر [illegible] نزدیک ابو حنیفه رحمه الله همه مال میان دختران قسمت باید کرد و دختر
خواهر را میراث [illegible] اهل تنزیل [illegible] دختر دختر را [illegible]
مال دختر خواهر [illegible] باشد همچنان باشد که [illegible] دختر مانده [illegible] دختر دختر مانده و دختر خواهر
پدر و مادر [illegible] نزدیک ابو حنیفه همه مال دختر دختر را باشد و نزدیک اهل تنزیل
[illegible] مال دختر دختر را [illegible] خواهر [illegible] همچنان باشد که یک دختر مانده دیگر
خواهر و اگر یک دختر برادر مادر پدر را مانده و یک دختر برادر پدر را مانده و یک دختر برادر مادر را
[illegible] دختر برادر مادر و پدر را باشد چنانکه در باب دختران
و خواهران یاد کرده شد [illegible] خال و خاله [illegible] باشند [illegible]

مادر

مادر یکی پدر و قسمت کنند و اگر [illegible] باشند و اگر مادر [illegible] باشند [illegible]
للذکر مثل حظ الانثیین [illegible]
یعنی [illegible] باشند و بعض از ایشان [illegible] باشند [illegible]
از عم [illegible] باشند یعنی عم مادر [illegible] و فرزندان [illegible] عمات [illegible] میراث [illegible]
و پدران ایشان دهند اهل تنزیل [illegible] دختران عم را [illegible] میراث عم [illegible]
[illegible] میراث پدر دهند و خالات و عمات [illegible] فرزندان
ایشان اما نزدیک ابو حنیفه و اصحاب وی رحمهم الله حکم میراث ذوالارحام [illegible] میراث
[illegible] چنانکه از جمله عصبات پسران [illegible] اولیتر [illegible] ذوالارحام
فرزندان دختران و فرزندان دختران اولیتر [illegible] و اگر از فرزندان دختران [illegible]
فرزندان دختران [illegible] نباشد اولیتر جداة فاسدات و اجداد فاسد باشند [illegible]
نیز کی نباشد اولیتر فرزندان خواهران مادر پدری و فرزندان دختران برادران
مادر پدری و فرزندان خواهران پدری و دختران برادران پدری و فرزندان ایشان
فرزندان برادران و خواهران مادری باشند و اگر از این [illegible] نباشد اولیتر برادران مادر
و خواهران مادر و خواهران پدر و دختران عم مادری و فرزندان ایشان باشند و اگر از این [illegible]
کی نباشد اولیتر عمات پدر و مادر و خالات پدر و مادر و خالات [illegible] مادر و دختران
عم مادری و پدری و فرزندان ایشان باید که این [illegible] [illegible] ابو حنیفه و
اصحاب او [illegible] العلم [illegible] در بیان آنکه اگر میراث [illegible]
که میراث [illegible] در بیان میراث دادن ایشان که چگونه باید داد [illegible] فرزندان
دختران یا دختران پسر [illegible] باشد [illegible] از ذوالارحام [illegible]
و [illegible] اجداد فاسد و جداة فاسده [illegible] باشند [illegible] فرزندان [illegible] دختران و دختران

[illegible] ذوالارحام میراث [illegible] اجداد فاسد و جداة فاسده باشند [illegible]
[illegible] کرده [illegible] میراث [illegible] ایشان که چگونه
باید داد [illegible] فرزندان دختران [illegible] مرده [illegible]
میراث [illegible] فرزند میراث [illegible]
میراث [illegible] دختر دختر اولیتر باشد بمیراث از دختر دختر
[illegible] میراث [illegible] دختر [illegible] میراث [illegible] دختران [illegible]
[illegible] دختر دختر [illegible] دختر دختر پسر مانده مال میان ایشان برابر قسمت باید کرد
میان ایشان بمقدار عدد ایشان باید کرد اما اگر ایشان متفق باشند یعنی جمله را اصل [illegible] باشد
یا جمله را اصل [illegible] باشد قسمت بر عدد ایشان باید کرد و اگر دو دختر باشند بر دو تیر و اگر [illegible] باشند
بر [illegible] و اگر زیاده [illegible] بمقدار عدد ایشان قسمت باید کرد و اگر بعضی پسر باشند و بعضی دختر
و اصول ایشان متفق بود مال میان ایشان للذکر مثل حظ الانثیین
قسمت باید کرد [illegible] باید داد و [illegible] باید داد و اگر اصول ایشان [illegible] متفق نباشند
[illegible] اصل [illegible] و بعضی [illegible] نزدیک ابو حنیفه رحمه الله مال بر عدد ایشان
قسمت باید کرد چنانکه یاد کردیم و نزدیک محمد رحمه الله [illegible] روایت از ابو حنیفه
رحمه الله مال بر اصول ایشان قسمت باید کرد [illegible] خلاف [illegible]
[illegible] باشند و بعضی [illegible] مال میان ایشان للذکر مثل حظ الانثیین قسمت باید کرد [illegible]
اصول [illegible] فروع [illegible] باید دانست و عدد فروع را [illegible] باید دانست [illegible]
[illegible] باید گرفت [illegible] خویش [illegible] فرزندان خویش قسمت کنند
[illegible] فرزندان ایشان [illegible] باشند [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] یاد کرده شد قسمت باید کرد و [illegible] فرزندان
ایشان باید [illegible] دختر دختر دختر [illegible] مانده و دختر پسر دختر مانده نزدیک ابو یوسف

حال میان

مال میان ایشان بر سه تیر قسمت باید کرد و نزدیک محمد رحمه الله [illegible] دختر پسر دختر را باید داد
و یکی تیر دختر دختر دختر [illegible] و اگر دو دختر [illegible] مانده [illegible] دختر دختر [illegible] نزدیک ابو
یوسف رحمه الله مال میان ایشان بر سه تیر قسمت باید کرد [illegible] دختر [illegible] و نزدیک محمد رحمه الله
بر پنج تیر قسمت باید کرد و چهار تیر دو دختر را باید داد و یکی تیر [illegible] را باید داد
زیرا که محمد رحمه الله صفت اصول [illegible] فروع [illegible] عدد فروع [illegible]
باشد که دو پسر مانده و یک دختر بر پنج تیر قسمت باید کرد و اگر دختر [illegible] دختر مانده و پسر دختر [illegible]
دختر مانده و نزدیک ابو یوسف [illegible] مال [illegible]
و نزدیک امام محمد رحمه الله بر سه تیر [illegible] دختر [illegible] پسر دختر را باشد و یکی تیر [illegible]
دختر را و اگر دختر دختر دختر مانده و پسر دختر مانده و پسر [illegible] دختر مانده نزدیک ابو یوسف
رحمه الله همه مال پسر دختر را باشد و چهار یک دختر پسر دختر را باشد زیرا که [illegible]
قسمت باید کرد و نزدیک محمد رحمه الله پنج یک مال دختر دختر دختر را باشد و چهار یک [illegible]
چهار خمس پسر دختر را باشد و دو دانگ و چهار خمس دختر [illegible] دختر را باشد و [illegible]
تیر بدر آید سه تیر دختر دختر دختر را و هشت تیر [illegible] دختر را و چهار [illegible]
و هر کس را از فرزندان ذوالارحام که [illegible] قرابت باشد نزدیک ابو حنیفه و محمد رحمهم الله
بیک روایت از ابو یوسف رحمه الله از هر دو قرابت میراث یابد و بروایت دیگر از ابو یوسف
از یک قرابت بیش میراث نبرد چنانکه در جده [illegible] چنانکه مردی [illegible] دو دختر باشد [illegible]
نباید و از یک دختر پسر آید چون [illegible] دختر [illegible] از ایشان پسر نباید پسر پسری [illegible]
طلاق دهد [illegible] شوی دیگر کند و از آن [illegible] دختر [illegible]
پسر پسر دختر باشد [illegible] دختر [illegible] دختر دختر [illegible]

نزدیک ابو یوسف رحمه الله مال میان ایشان ... دختر ... قسمت ... دو بهره پسر را و یکی دختر را
باید داد و نزد [illegible] محمد ... مال خواهر را باشد و باقی ... باشد که [illegible]
زیرا که [illegible] ... یکی پسر ... نیمه مال پسر را و دختر ...
و حصه ... [illegible] ... ایشان دو دختر ... پسر ... نیمه مال که ... دختر ...
برسد ... دو بهره پسر را باشد و یکی دختر دختر دختر ... پسر ... یکبار نیمه مال
و یکبار ... دو دانگ نیمه مال پنج دانگ آن را باشد و دانگ ... دختر
قسمت کردن میان اجداد فاسده و جدات فاسده هم برین ترتیب قسمت باید کرد
که در فرزندان دختران یاد کردیم بعضی هر کدام که نزدیکتر باشند مال از آن باشد
و دیگران محروم شوند و اگر همه برابر باشند بعضی گویند که پدر یا مادر میراث خوار
باشند جمله مال ایشان را باشد و بعضی گفته اند مال ایشان برابر قسمت باید کرد چند در درجه
برابر باشند و آنکه پدر یا مادر میراث خوار باشد اعتبار نیست و اگر جمله در درجه
برابر باشند ... اجدات یا جمله اجداد از جانب مادر باشند یا جمله از جانب پدر باشند
... ایشان قسمت باید کرد ... اند برابر ... للذکر مثل
و بعضی ... مال ایشان للذکر مثل حظ الانثیین قسمت باید کرد و اگر بعضی از
جانب مادر باشند و بعضی از جانب پدر چهار دانگ مال قرابتان پدر را باید داد و دو دانگ مال
قرابتان مادر را باید داد و باز آنچه قرابتان پدر را داده باشی چهار دانگ قرابتان پدر پدر
را باید داد و دو دانگ قرابتان مادر پدر را باید داد و آنچه قرابتان مادر را داده باشی
دانگ قرابتان پدر مادر را باید داد و دو دانگ قرابتان مادر مادر را باید داد چنانکه ...

در

مادر پدر مانده و پدر پدر مادر پدر مانده و پدر پدر مادر مادر باید ... از جانب ... چهار دانگ مال
... باید داد و دو دانگ ... باید داد ... پدر پدر را داده باشی چهار دانگ پدر مادر
پدر پدر باید داد و آنچه جدات مادر را داده ... مادر را باید داد ... قسمت کردن
مال میان فرزندان خواهران و دختران برادران و پسران برادران مادری هم برین ترتیب قسمت باید کرد
که یاد کردیم بعضی گویند که هر که نزدیکتر باشد میراث آن را باشد و دیگران محروم شوند و اگر در درجه برابر آمده باشند
آنکه فرزند وارث باشد میراث آن را باشد و دیگران محروم شوند و نزدیک ابو یوسف رحمه الله آنکه فرزند
برادر یا خواهر مادر پدری است اولیتر باشد و دیگران را میراث نباشد و بعد از ایشان فرزندان خواهران
و برادران پدری اولیتر از خواهر و برادر مادری باشد و نزدیک محمد رحمه الله مال برادران
قسمت باید کرد ... برادران و برادران ایشان با فرزندان ایشان باید داد ... قرابت برابر
باشند قسمت همچنان باید کرد که در فرزندان دختران یاد کرده شده است و اینجا میان ابو یوسف
و محمد خلاف است که اینجا گفته ایم هیچ تفاوت نیست چنانکه دختر خواهر اولیتر باشد از دختر
خواهر زیرا که نزدیکتر است و دختر پسر برادر اولیتر است از دختر خواهر زیرا که او ولد وارث است
دختر پسر خواهر مانده نزدیک ابو یوسف رحمه الله مال میان دو دختر برابر قسمت باید کرد و نزدیک محمد رحمه الله
چهار دانگ دختر پسر خواهر را باید داد و دو دانگ دختر دختر خواهر را باید داد و اگر دو دختر پسر خواهر
و یک دختر دختر خواهر مانده نزدیک ابو یوسف رحمه الله مال بر پنج تیر قسمت باید کرد چهار تیر دو دختر پسر خواهر را
و یکی دختر دختر خواهر را باید داد و اگر دختر پسر خواهر مانده و دو دختر دختر خواهر مانده نزدیک ابو یوسف
یکی دختر پسر خواهر را باید داد و دو تیر دو دختر دختر خواهر را و نزدیک محمد ... دختر خواهر را باید داد

و دو تیر دختر خواهر ... و اگر دختر دختر خواهر مانده و دختر پسر خواهر مانده و پسر پسر خواهر
مانده نزدیک ابو یوسف ... چهار ... یکی دختر دختر خواهر را رسد و یکی دختر
پسر خواهر را و دو تیر پسر پسر خواهر را و نزد محمد رحمه الله بر پنج تیر شود یکی دختر دختر خواهر را
باشد و دو تیر دختر پسر خواهر را و دو تیر پسر پسر خواهر را باشد و این حکم فرزندان خواهران
مادر پدر و پدری است اما حکم فرزندان خواهران و برادران مادری آن است که نزد ما ... میان ایشان
میراث ولیتر باشد چنانکه در باب اصحاب فرائض یاد کرده شده است چنانکه ... دختر
خواهر مادری مانده و دختر برادر مادری مانده مال میان ایشان برابر قسمت باید کرد و نزد ابی
یوسف رحمه الله مال میان ایشان بر سه تیر قسمت شود دو تیر پسر را و یکی دختر را و اگر سه دختر از سه
برادر متفرق مانده یعنی دختر برادر مادر پدری مانده و دختر برادر پدری مانده و دختر برادر مادری مانده
و سه فرزند سه خواهر متفرق مانده یعنی پسر خواهر مادر پدری و پسر خواهر پدری و پسر خواهر مادری مانده
نزدیک ابو یوسف رحمه الله مال میان فرزندان خواهر و برادر مادر پدری قسمت باید کرد و اگر دختران
برابر و اگر دختر و یک پسر باشد للذکر مثل حظ الانثیین قسمت باید کرد
و نزدیک محمد رحمه الله چهار دانگ مال میان برادر مادر پدری میان پسر خواهر مادر پدری قسمت باید کرد
و دو دانگ پسر خواهر مادر پدری را باید داد و چهار دانگ دختر برادر مادر پدری را باید داد و در
دانگ مال میان دختر برادر و پسر خواهر پدری و مادری قسمت باید کرد و فرزندان برادر و خواهر
مادر پدری محروم شوند و اگر یک پسر خواهر مادر پدری مانده نزدیک ابی یوسف رحمه الله مال پسر خواهر
مادر پدری را باشد زیرا که او قوی تر است که هم مادری و هم پدری است و نزدیک محمد رحمه الله مال میان
ایشان بر پنج تیر قسمت باید کرد چنانکه پدر مادران ایشان ... باشد سه تیر به پسر خواهر مادر پدری
... یکی پسر خواهر پدری ... دختر برادر مادر پدری مانده و یک دختر
برادر پدری مانده ... نزدیک ابی یوسف رحمه الله جمله مال دختر برادر مادر پدری را
باشد

باشد و نزدیک محمد رحمه الله ... مال دختر برادر مادر پدری را باشد و باقی دختر برادر مادر پدری را باشد
چنانکه پدران ایشان قسمت ... میان ایشان همچنان قسمت باید کرد و اگر فرزندان
برادران خواهران را ذوی الارحام دو قرابت باشد از هر دو قرابت میراث یابند نزد ابی
محمد رحمه الله و نزدیک ابو یوسف رحمه الله از یک قرابت بیش میراث نبرد چنانکه در فرزندان دختر یاد کردیم
چنانکه پسر برادر مادری مانده که هم او پسر خواهر مادر پدری است و یک دختر خواهر مادر پدری
نزدیک ابو یوسف رحمه الله جمله مال دختر خواهر مادر پدری را باشد زیرا که او قوی تر است و نزدیک محمد
رحمه الله بر پنج تیر قسمت باید کرد دو تیر پسر برادر مادری را باشد و سه تیر دختر خواهر مادر پدری را باشد
همچنانکه سه خواهر مانده یکی خواهر مادر پدری و یکی پدری و یکی مادری ... میان ایشان بر پنج
تیر شود و فرزندان ایشان همچنین قسمت باید کرد و اگر دختر خواهر مادری مانده نزدیک ابو یوسف
چهار دانگ ... را باشد و دو دانگ دختر را باشد زیرا که دو قرابت را اعتبار نکند و نزدیک محمد رحمه الله چهار دانگ
دختر دختر خواهر مادر پدری را باشد و باقی پسر خواهر پدری را باشد همچنان باشد که سه خواهر مادر پدری مانده
از دو خواهر و دو دختر مانده و از یک خواهر پسر مانده نیمه مال پسر را باشد و هر دو دختر یک چهار یک باشد و باز آن
یک دختر نصیب خواهر که او چهار یک باشد به پسر دهد پس را چهار دانگ و نیم شود و دختر یک دانگ و نیم شود
برادران و خواهران مادر و خواهران دختران عم و فرزندان ایشان که گفتیم میان قوت قرابت معتبر است
که درین باب چنانکه خاله مادر پدری اولیتر باشد از خاله پدری و خاله پدری اولیتر باشد از خاله مادری
و خاله مادر پدری اولیتر باشد از خاله پدری و خاله پدری اولیتر باشد از خاله مادری و فرزندان
ایشان برین ترتیب چون در درجه برابر باشند آنکه مادر پدری باشد قوی تر باشد پس پدری قوی تر باشد
و عم مادر پدری اولیتر باشد از عم مادری و فرزندان ایشان هم برین ترتیب چون در درجه برابر
باشند ... در درجه برابر نباشند آنکه نزدیکتر باشد ... را باشد ... باشد

خواهر پدری و خواهر پدری خواهر مادری دختران عم و فرزندان ایشان را که همه بهیئت
[illegible] خال باشد و هر عمه [illegible] چهار دانگ مال قرابتان پدر را باید داد و میان ایشان
[illegible] لله کر مثل
حظ الانثیین قسمت باید کرد چون در درجه برابر باشند و در قوت برابر باشند و
[illegible] قرابتان پدر یاد کردیم قسمت کنند اما
[illegible] خال و خاله و عم مادران و پدران و عم مادران ایشان و فرزندان ایشان و حکم ایشان و قسمت
میان ایشان بهیئت که در خال و خاله و عمه [illegible] و فرزندان ایشان گفته [illegible] ترتیب
[illegible] والله اعلم باب چهاردهم در بیان مولی الموالات که او که باشد و حکم
[illegible] بدانکه مولی الموالات او باشد که مرد عجمی با مرد عربی عقد بندد و عهد کنند که
تو مولی من باشی و عاقله من و من از آن تو باشم و چنین هم میراث من ترا باشد و چون این عقد
[illegible] ایشان هر یکی مولی یکدیگر باشند و اگر یکی از ایشان جنایتی کند عاقله او [illegible]
و اگر یکی از ایشان بمیرد دیگری میراث خوار نباشد [illegible] زیرا که عمر [illegible] و عبدالله
مسعود [illegible] روا کرده اند و خدای تعالی فرمود والذین عقدت ایمانکم وا
تولهم نصیبهم گفت آنانکه در سوگند با عهد [illegible] ایشان از میراث نصیب
دهید [illegible] تفسیر کرده مراد مولی الموالات است و عقد موالات میان دو عربی روا
نباشد و میان مسلمان و کافر هم روا نباشد و میان دو کافر روا باشد و میان دو
مسلمان روا باشد و میان دو عجمی روا باشد و اگر یکی از ایشان آزاد کرده کسی باشد هم
روا باشد و اگر یکی از ایشان [illegible] عاقله [illegible] این عقد درست
نباشد

روا باشد
و عقد موالات [illegible] و در دار حرب همچنانکه در دار اسلام روا باشد و اگر [illegible]
یکی گوید که چون من بمیرم مال من ترا باشد و دیگری گوید [illegible] باشد لیکن نگوید که چون [illegible]
مال من ترا این عقد درست باشد لیکن اگر نگوید مال من ترا [illegible]
ازین [illegible] میراث [illegible] ابو حنیفه [illegible] روایت کرده اند [illegible] این عقد [illegible]
و لیکن این روایت ضعیف است درست آن است که این عقد درست باشد [illegible]
خویشان و قرابتان او در نزدیک باشند الا آنکه از یکدیگر [illegible]
نباشد و اگر با کودک رشید عقد موالات بندد درست نباشد مگر باجازت [illegible]
کی با مکاتب یا مدبر [illegible] این عقد بندد روا باشد چون خواجه غلام و مدبر و مکاتب اجازت [illegible]
نکنند روا نباشد و اگر مرد از برای فرزندان نارسیده [illegible] با کسی عقد موالات بندد [illegible]
[illegible] و مادر [illegible] فرزندان [illegible] و اگر کافر [illegible] مسلمان [illegible] و عقد موالات [illegible]
از یکدیگر میراث برند مگر قرابتان یکدیگر باشند و اگر بعد از اسلام عقد موالات بندد [illegible]
میراث برند و اینچه گفته بودیم مذهب ابو حنیفه است [illegible] شافعی [illegible] عقد موالات [illegible]
و هیچ یک از ایشان از یکدیگر میراث نبرند و مال ایشان بیت المال باشد چون میراث خوار [illegible]
والله اعلم باب پانزدهم در بیان آنکه کسی اقرار کند که فلان کس برادر منست
یا خواهر منست یا پسر منست یا برادر زاده منست یا عمزاده یا جد یا پدر یا مادر یا جده یا قرابتی
از قرابتان منست اقرار درست باشد یا نه و این باب در دو فصل است فصل اول در بیان آنکه اقرار
کند که فلان کس قرابت منست و این اقرار درست باشد یا نه بدانکه اقرار [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
چنانکه [illegible] اقرار کند که فلان پسر منست یا دختر منست این اقرار درست باشد لیکن بشرط یکی
[illegible] که اقرار کننده [illegible] پدر ایشان باشند و لیکن بزرگتر باشد
[illegible] باشند یا بزرگتر از آن باشند [illegible] و این اقرار درست نباشد و [illegible]
[illegible] که او پسر یا دختر باید که مجهول النسب باشند [illegible] مادر و پدر نباشد [illegible]
[illegible] و یک شرط آن است که او پسر یا دختر [illegible] باشند باید که اقرار
[illegible] است [illegible] تو فرزند تو ام و تو پدر منی چنانکه [illegible] اقرار درست
[illegible] درست شود و از یکدیگر میراث برند اما اگر اقرار کنند که این پدر منست یا مادر منست اقرار
[illegible] بشرطها که اقرار کننده مجهول النسب باشد و [illegible] بود که از ایشان برآید که اقرار
[illegible] ایشان نباشد [illegible] اقرار درست نباشد و از یکدیگر میراث برند
[illegible] مادر و پدر [illegible] فرزند [illegible] و ما مادر و پدر
[illegible] ایشان عاقل باشند و اگر عاقل نباشند اقرار درست نباشد و اگر زن اقرار کند که فلان [illegible]
[illegible] مرد یا دختر منست از فلان مرد و شرطها حاصل باشد [illegible] درست شود [illegible]
[illegible] و اگر مرد اقرار کند که فلان زن منست و زن [illegible] درست باشد و ایشان
[illegible] یکدیگر باشند و اگر زن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اقرار کند
فلان برادر منست [illegible] برادر منست یا برادرزاده منست یا خالی یا خاله
یا یکی از قرابتان

برادر منست
یا یکی از قرابتان اقرار کند در صورت [illegible] اقرار کننده [illegible] فلان کس [illegible]
[illegible] اقرار کننده [illegible] برادر اقرار کننده [illegible]
او از پدر یا مادر درست [illegible] برادرزاده [illegible]
کنند و اگر کسی اقرار کند که فلان کس برادر منست یا خواهر منست یا عم زاده منست [illegible]
[illegible] اقرار کننده [illegible] یا پدر [illegible]
[illegible] این اقرار درست باشد [illegible] درست شود و از یکدیگر میراث برند [illegible]
و اگر این شرطها که یاد کردیم موجود نباشد اقرار در حق اقرار کننده درست باشد و در حق دیگران درست
نباشد و از اقرار کننده [illegible] میراث برد که میراث خوار دیگر نباشد چنانکه [illegible]
فصل دویم در بیان آنکه اگر اقرار درست باشد از یکدیگر میراث برند [illegible]
[illegible] بدانکه چنین کسی که اقرار کند [illegible]
در حق آن درست باشد و در حق کسی دیگر درست نباشد و اگر اقرار کننده میراث خوار [illegible]
و عصبه [illegible] نباشد و مولی الموالات نباشد مال او بدین کس باید داد که اقرار [illegible]
که قرابت منست چنین برادر و خواهر و غیر او و اگر اقرار کند به برادر [illegible] آن [illegible]
نباشد مال میان ایشان باشد و اگر بیمار اقرار کند که فلان کس برادر منست [illegible]
[illegible] دو دانگ مال بدو باید داد و چهار دانگ مال هر برادر باید داد و [illegible] ابو حنیفه [illegible]
و اگر [illegible] مسئله مولی الموالات باشد دو دانگ بدو [illegible] باید داد و چهار دانگ مولی الموالات [illegible]
[illegible] اقرار کرد که فلان کس برادر [illegible] باز رجوع کند [illegible]
و اگر اقرار کرد که فلان کس برادر [illegible]

اقرار درست باشد و در حق همه میراث تمام برد اما اگر میراث خواران دیگران را بود دروغ نهند و
گویند او برادر ما نیست اقرار در حصه اقرار کننده درست باشد و در حق دیگران درست نباشد
لاکن حصه اقرار کننده بدو باید داد عوض آن مقدار نقصان که در حصه اقرار کننده پدید آمد از
از تعدد او بود و کسی باید داد چنانکه در این باب یاد کرده شده است و اگر میراث خواران دو برادر
گفتند و گویند برادر ماست و دیگری منکر شود تعدد حصه اقرار کننده کمان بدو باید داد چنانکه
اگر دو پسر مانده و یکی از ایشان اقرار کرد که فلان کس برادر ماست و دیگر منکر شد مال میان ایشان بر
[illegible] قسمت باید کرد [illegible] بدو پسر باید داد [illegible] اقرار کرده است و سه [illegible] بدان پسر باید داد که اقرار
کرده است و [illegible] بدان کس باید داد [illegible] است و اگر خواهر مانده و یک برادر و یکی از ایشان اقرار کرد که فلان
کس برادر ماست و انکه خواهر و برادر [illegible] برادر است مال میان دو برادر و دو خواهر
گو مثل حظ الانثیین قسمت باید کرد و مال یک [illegible] منکر شد مال میان ایشان بر
[illegible] قسمت باید کرد و چهار [illegible] برادر [illegible] و دو [illegible] خواهر [illegible] منکر شده و یکی خواهر شود
که اقرار کرده است و یکی [illegible] باشد که [illegible] است اگر خواهر [illegible] اقرار کرد و برادر منکر شد
[illegible] باشد چهار [illegible] برادر را و دو [illegible] خواهر را و [illegible] برادر اقرار کرد و خواهر
[illegible] منکر شد [illegible] باشد [illegible] یکی [illegible] خواهر را یکی [illegible] باشد [illegible]
[illegible] آسان شود والله اعلم باب شانزدهم در بیان آنکه اگر بیمار [illegible]
وصیت کند که ثلث مال مر فلان کس را دهید این وصیت درست باشد بدانکه نزدیک امام
[illegible] وصیت بیمار زیاده از دو دانگ روا نباشد مگر ورثه اجازت کنند
و بعد از مرگ او رضا دهند آن وصیت در زیاده از دو دانگ روا باشد و اگر ورثه زیاده
روا اجازت اجازه نکنند در [illegible] زیاده درست نباشد و اگر بعض

از ورثه اجازه کنند و بعضی نکنند او زیاده در حصه آنکس که اجازت می‌کنند درست باشد
و در حصه دیگران درست نباشد [illegible] ورثه دیوانه یا نارسیده باشند اجازت ایشان
در زیاده روا نباشد [illegible] موقوف باشد و در حصه ایشان تا آنگاه که بالغ شوند و عاقل شوند
اجازه کنند و چون اجازه نکنند و اگر بیماری وصیت کند که هر سال فلان [illegible]
فلان چیز بدهید یا چند مال بدو دهید این وصیت درست باشد مگر ورثه اجازت کنند
آنکه روا باشد نزدیک ابو حنیفه رحمه و نزدیک شافعی رحمه وصیت در حق میراث خوار درست
نباشد مگر ورثه اجازت کنند و اگر بعض اجازت کنند و بعض نکنند در حصه ایشان که اجا
زت کنند وصیت درست باشد و در حصه دیگران درست نباشد [illegible]
همچنین مسئله اقرار است تمام باید کرد تا معلوم شود والله اعلم باب هفدهم در بیان آنکه اگر
مرده هیچ وارث نباشد مال او [illegible] باید کرد به بیت المال باید داد [illegible] باید داد و حکم [illegible]
بدانکه چنین [illegible] دینار [illegible] میراث خوار نباشد [illegible]
یا دیگر [illegible] با جماع امت به بیت المال باید داد و بیت المال آن باشد که خلیفه
یا امیر [illegible] و خراج [illegible] و مال [illegible] بیابانه و گنج [illegible] که یافته باشد که صاحبش پدید نباشد
و خمس غنیمت [illegible] کرده باشند و آنجمله [illegible] جمع می‌کنند و مصرف [illegible]
[illegible] مال [illegible] و بعضی مصرف خرج می‌کنند این خزانه [illegible]
باشد بیت المال [illegible] و [illegible] میراث خوار نباشد [illegible] مال [illegible]
[illegible] مصالح مسلمانان خرج شود اما در بعضی زمان بیت المال [illegible] است
[illegible] بیت المال [illegible] انتظام [illegible] مصرف [illegible]
سبب [illegible] علما [illegible] مصالح مسلمانان خرج کنند [illegible]
[illegible] درویش غریب کنند [illegible] علما [illegible] صلاح [illegible]

و [illegible] پیران [illegible] در [illegible] محتاج باشند [illegible]
[illegible] محتاج [illegible] صرف کنند تا [illegible]
دنیا و آخرت حاصل آید باب هجدهم در بیان آنکه چند کس و چه کسان [illegible]
میراث نباید [illegible] از میراث محروم باشند بدانکه چهار گروه [illegible] از میراث
محروم باشند یکی بنده [illegible] میراث بر د [illegible] میراث بر د [illegible]
[illegible] دینار [illegible] یا دختر [illegible] است [illegible] دختر
[illegible] میراث [illegible] یا دختر [illegible] دختر [illegible]
میراث [illegible] با جماع امت [illegible] و پدر [illegible] میراث برد و [illegible]
[illegible] میراث [illegible] نزدیک ابو حنیفه رحمه [illegible] خلاف [illegible]
[illegible] بنده [illegible] از آن میراث [illegible]
[illegible] شافعی [illegible] میراث نزد [illegible] دیگران [illegible] میراث
[illegible] درست [illegible] میراث [illegible] میراث [illegible]
[illegible] باشد میراث [illegible] رسول علیه الصلوات والسلام فرمود که میراث
نباشد کشنده را [illegible] قصاص و اجب آید یا کفارت [illegible] میراث [illegible]
از میراث محروم کند اما آن کشتن که در آن قصاص یا کفارت واجب نباید میراث
[illegible] از میراث محروم نکند نزدیک ابو حنیفه [illegible] و نزدیک شافعی [illegible]
[illegible] باشد [illegible] میراث خوار را از میراث محروم کند [illegible] و وجوب
قصاص [illegible] یا [illegible] یا [illegible] کار کنند [illegible]
[illegible] باشد چنانکه [illegible] باشد [illegible]

یا [illegible] او در زیر پای ستور آن شود و بمیرد آنجا میراث برد زیرا که کفارت و اجب آید
یا در خواب [illegible] بر پهلوی گشت و یکی از قرابتان خود در زیر پهلو او [illegible]
میراث نبرد زیرا که کفارت واجب است یا از کوه [illegible] در افتد و بر یکی از قرابتان افتد
و هلاک کند یا از بالای قصر سنگی در زیر انداخت بر یکی از قرابتان او [illegible] و هلاک کرد [illegible]
صورت [illegible] میراث [illegible] وصیت بدان درست نباشد زیرا که کفارت واجب است اما قتلی که
در آن کفارت نیست و قصاص نیست چنانکه نارسیده یا دیوانه پدر [illegible]
محروم نشود زیرا که قلم از ایشان برداشته است و همچنین اگر [illegible]
راه چاه بکند و آنجا بیفتد و قرابت [illegible] هلاک کند و صاحب [illegible] میراث برد زیرا
که در [illegible] قصاص و کفارت نیست میراث خوار از میراث محروم نشود و اگر [illegible]
چاه بکند و قرابت او در آن چاه افتد و بمیرد و چاه کننده از میراث محروم نشود زیرا که کفارت
واجب نیست و اگر سنگ بر راه مسلمانان افکند و قرابت او [illegible] آید و بمیرد [illegible]
[illegible] از میراث برد زیرا که کفارت و قصاص واجب نیاید و اگر کسی ستور [illegible]
یا [illegible] رفته است و [illegible] است و یکی از قرابتان [illegible]
[illegible] در آن حال [illegible] هلاک شود و [illegible] از میراث محروم نشود و اگر
[illegible] قرابت [illegible] حکم قصاص [illegible] از میراث محروم نشود و اگر دیوار
کسی شکسته باشد [illegible] نکند و تعمیر کند تا آن دیوار بیفتد و یکی از قرابتان [illegible]
هلاک کند صاحب دیوار از میراث محروم نشود و اگر قرابت [illegible]
[illegible] از میراث محروم نشود زیرا که [illegible]
قصاص [illegible] کفارت [illegible] ابو حنیفه [illegible]

در هیچ صورت که یاد کردیم قاتل از میراث محروم شود و اگر پدر پسر خود را بکشد خواه عمداً خواه خطا
از میراث محروم شود و اگر پسر پدر خود را بکشد از میراث محروم شود اما اگر عمداً کشته باشد کفاره
واجب نشود بر وی قصاص واجب آید و اگر خطا کشته باشد کفاره واجب آید و اگر از لشکر عادل
یکی را از لشکر باغی بکشد و قرابت او باشد از میراث محروم نشود و لشکر عادل آن
باشد که پادشاه یا خلیفه بر ملک نشسته باشد و داد و عدل کند و احکام شرع اسلام
بجای آرد یکی از امیران یا از زیردستان او با گروهی بیعت پادشاه را عهد شکند و بدر آ
سیف الملوک شمشیر کشند این کسان باشند و لشکر اهل بغی باشند و لشکر عادل باشد و یا کسی
خلیفه بدر آید و شمشیر کشد ایشان را باغی خوانند و لشکر او لشکر اهل بغی باشد و اگر از لشکر عادل
قرابت خویش را که از لشکر اهل بغی باشد بکشد از میراث محروم نشود زیرا که بحق شرع کشته است
و اگر از لشکر بغی یکی قرابت خویش را از لشکر اهل عدل بکشد [illegible] اگر گوید که بحق کشتم
و اینجا عقیده نیز دارم بحق نزدیک ابو حنیفه و محمد رحمهم الله میراث برد زیرا که قتیل که در آن
قصاص و کفاره نیست نزدیک ابو یوسف رحمه الله از میراث محروم شود و اگر گوید من بر باطل بودم
و الکنون نیز بر باطلم از میراث محروم شود باجماع امت و دیگر چیزی که از میراث محروم کند
گوناگونی ولایت باشد و مخالفت مملکت و ولایت آن باشد که از میان دو پادشاه یا بیشتر
صلح و عصمت نیز چیز [illegible] را از مملکت و ولایت یکدیگر بیابند بکشند و [illegible]
[illegible] و ولایت و پادشاه را حکم باشد بر مخالفت حکم دیگر و این مخالفت ولایت و ملک در
میان کافران باشد اما در میان مسلمانان نباشد زیرا که حکم اهل اسلام اگر چه پادشاهان
بسیار بیرون شوند حکم ایشان یکیست مگر آنکه بعضی عادل باشند و بعضی باغی آنگاه حکم
مختلف شود میان باغی و عادل چنانکه یاد کرده شد و نزدیک شافعی رحمه الله [illegible]

حکم او بیست

بباشد
حکم او یکیست خواه دار الکفر باشد و خواه دار الاسلام و خواه میان پادشاهان صلح باشد و خواه
جنگ و احکام یکیست و نزدیک ابو حنیفه رحمه الله دار الکفر حکم دیگر است و دار الاسلام را حکم دیگر
و سه ولایت اختلاف میکند چنانکه دو مسلمان در دار الکفر با یکدیگر بیع
ربا کنند و [illegible] بیع حلال باشد حرام نباشد زیرا که احکام شرع در دار الکفر روا نیست و نزدیک
شافعی رحمه الله حرام باشد و اگر مسلمانی مسلمانی را در دار الکفر بکشد قصاص واجب نباید و
نزدیک شافعی رحمه الله واجب آید و اگر جهود با پدر باشد در دار الکفر بمیرد و کسی در دار الاسلام
است میراث نبرد نزدیک ابو حنیفه رحمه الله و نزدیک شافعی رحمه الله میراث برد زیرا که نزدیک
جهود و اهل ذمه میراث برد و اگر کافر باشد در دار الاسلام یکدیگر [illegible] میراث
دار الاسلام جهود و امثال ایشان میراث نبرد نزدیک ابو حنیفه رحمه الله زیرا که حکم ایشان
مختلف است اما نزدیک شافعی رحمه الله جهود از جهود میراث برد و اگر حربی کافر باشد
کافر باشد هندو در هندوستان یا هندو کافر و پدر کافر باشد در ترکستان یا در روم نیز
نزدیک ابو حنیفه رحمه الله هیچ یک از یکدیگر میراث نبرد زیرا که حکم ایشان مختلف است [illegible] اختلاف
ولایت و پادشاهان نیز نزدیک شافعی رحمه الله ترکان کافر از هندوان و از رومیان کافر و کافران
روم از کافران هند و ترکستان میراث گیرند چنین میراث خواران یکدیگر باشند و چهارم
چیزی که از میراث منع کند بازداشت اختلاف دین است چنین دین هر یکی بر خلاف دین
دیگر باشد از یکدیگر میراث نبرند چنانکه کافر از مسلمان میراث نبرد و مسلمان از کافر
میراث نبرد و جهود از ترسا و ترسا از جهود میراث نبرد باجماع است اما جهود
از ترسایان و ترسایان از جهودان و [illegible] از جهودان [illegible] از یکدیگر میراث برند و [illegible]

باب نوزدهم در بیان میراث حمل که اگر زن حامله باشد و شوهرش
از دنیا برود و اما حمل او پسر باید که درست و یا دختر و یکی باید یا بیشتر و او میراث است
کسی بعد از آن حمل مرده آید یا بر خلاف آن باشد که ایشان را حکم کرده اند حکم او قسمت چگونه باشد
و حطونه باید کرد و اینجا باب سه فصل است فصل اول در بیان آنکه زن حامله یکجا
و میراث خواران دیگر باشند و مال میان ایشان چگونه باید کرد بدانکه حمل اگر میراث [illegible]
حالت مرگ در شکم مادر موجود باشد و چون زنده باید نه مرده آید اما در وقت مرگ [illegible]
حمل از آن میراث بگیرد اگر وقت مرگ موجود نباشد یا موجود باشد و لیکن مرده آید میراث
نگیرد باجماع اما در وقت دانستن وجود حمل در وقت مرگ بعد [illegible] معلوم شود یا گواهی
باشد که حمل زنان را بشناسند و گواهی دهند که در شکم فرزند دارد دو [illegible]
[illegible] چند روز بزاید و اگر هیچ یا معلوم نباشد و هیچ زن گواهی دهد که آن حمل
دارد و اینجا زن اقرار کند که من حمل دارم و بعد از مرگ [illegible] از شش ماه فرزند بیاید
در وقتی که متوفی شود [illegible] در اینجا زن حامله [illegible] زیرا که از
شش ماه هیچ زن فرزند نیارد پس معلوم شد که اینجا زن را حمل موجود بوده است
وقت مرگ مرد اگر زن بیاید از شش ماه بعد از مرگ فرزند او بعض علمای امت
که اینجا فرزند از میراث محروم باشد نزدیک ابو حنیفه رحمه الله تا مادام که [illegible] دو سال از
وقت مرگ فرزند بیاورد میراث برد و چنین بار [illegible] اقرار کرده باشد که عده گذشت
شد اما اگر اقرار کند فرزند میراث نبرد اما زیاده از دو سال [illegible] فرزند میراث
نبرد و اگر حیوات فرزند بوقت زادن بعد از آن معلوم شود که بگرید یا عطسه کند یا
[illegible] یا ریح باز کند یا دست یا پای بجنباند یا [illegible] یکبار [illegible] فرزند اینهمه
دلیل حیات است چنین [illegible] از اینها پیدا شود حکم باید کرد بحیات او و میراث
[illegible] در [illegible] از آن [illegible] ایشان [illegible] از میراث [illegible]
[illegible] نزدیک [illegible] حکم [illegible]

گرده

مرده بیاید نه او از کسی میراث ببرد و نه کسی از او میراث برد و بعضی گفته اند [illegible]
نیمه بیشتر بیرون آمد آنگاه بمرد حکم زنده گان باشد و اگر کمتر از نیمه بدر آمد مرده باشد
حکم مردگان باشد و اگر اول سر بیرون آمد و تا ناف رسید زنده بود و بعد از آن بمرد
حکم زندگان باشد و اگر پیش از آنکه تا ناف بیرون آمد بمرد حکم مردگان باشد
اما روایت کرده اند از ابو حنیفه رحمه الله که گفت از برای حمل نصیب چهار پسر موقوف باید گذاشت
و باقی مال را میان میراث خواران قسمت باید کرد و [illegible] روایت دیگر [illegible] که [illegible]
نصیب یک پسر موقوف باید کرد و بر روایت دیگر و این قول صحیح است که نصیب یک پسر موقوف باید کرد
لیکن فتوی بر قول ابو یوسف است و فتوی بر این قول است و باقی مال را میان میراث خواران
قسمت باید کرد و از ایشان میراث خواران کفیل باید گرفت زیرا که شاید که از یک پسر زیادت آید
و چیزی دیگر از میراث خواران باز باید ستد تا آسان باشد از ایشان باز ستدن چون صاحب
اما میراث خواران [illegible] را قسمت بکنند او نباشد که چون حمل [illegible] میراث برند چون
پسران پسر و دختران پسر و خواهران و برادران و فرزندان ایشان و عمان و پسران
ایشان این بار که یاد کردیم با ایشان میراث نباید داد جمله مال را موقوف باید کرد تا آنگاه
که حمل بزاید اگر پسر باشد جمله مال بدو باید داد و اگر دختر باشد آنگاه میان ایشان
قسمت باید کرد و بعضی دیگر آن باشد که با اصل میراث برند خواه او حمل باشد و خواه دختر باشد
چنین زن و مادر و پدر و جده و دختر و [illegible] مال را میان ایشان قسمت باید کرد
حمل مقدار نصیب یک پسر موقوف باید کرد تا آن وقت که حمل بزاید اگر پسر باشد زیادت
از نصیب او باشد میراث خواران دیگر باید داد و [illegible] ایشان چنانکه زن حامله
ماند و یک پسر حمل اینست [illegible] چنان باشد که [illegible]

اول [illegible]

زیرا که شش و باقی است یکی بزن دادیم هفت ماند بر دو راست نیاید و موافقت بنصف
دیدیم که عدد رؤس را [illegible] در هشت زدیم شانزده شد و از شانزده دو بزن دادیم چهارده
باقی ماند هفت برین یکی پسر دادیم هفت دیگر موقوف کردیم و اگر حمل پسر باشد بدو دادیم و اگر دختر باشد
چهار دانگ بدو دهیم و باقی به پسر دهیم و اگر دو دختر باشد [illegible] که موقوف کردیم بدینها
دادیم [illegible] باشد و دو دانگ [illegible] بستدیم و بدینها دهیم
[illegible] چهار و چهار دانگ باشد و اگر حمل مرده آید هفت که موقوف کردیم بدین پسر دهیم
و اگر زن حامله گذاشته باشد و دو پسر گذاشته مسئله از بیست [illegible] باشد [illegible]
هشت تیر و هفت تیر [illegible] موقوف باید کرد و اگر زن حامله ماند و مادر و پدر ماند مسئله
از بیست چهار شود بزن باید داد و چهار تیر مادر باید داد و چهار تیر به پدر باید داد و
سیزده تیر موقوف باید کرد و اگر حمل پسر باشد او سیزده تیر از آن او باشد و اگر دختر باشد
دوازده تیر از آن او باشد و یکی تیر دیگر به پدر باید داد زیرا که عصبه است و اگر زن حامله ماند
و یک پسر ماند و مادر و پدر ماند مسئله از بیست چهار تیر [illegible] بزن باید داد و چهار تیر مادر را
و چهار تیر پدر را [illegible] شش تیر [illegible] باید داد و [illegible] موقوف
باید کرد و اگر حمل پسر باشد [illegible] و باید داد و اگر دختر باشد چهار و دو دانگ [illegible]
باید داد و اگر دختر باشد چهار و دو دانگ [illegible] و باید داد و دو دانگ دیگر به پسر باید داد
و باقی را برین قیاس باید کرد تا آسان شود والله اعلم فصل دویم در بیان آنکه چون
مال قسمت کرده باشند بر خلاف آنکه ایشان قسمت کرده بودند پیدا شود انرا چه باید کرد
چون مال میان وارثان قسمت کنند و از برای حمل نصیب یکی پسر بنهند بعد از آن
حمل اگر پسر باشد یا دختر باشد یا مرده حاصل شود حکم آن آنست که در فصل اول از حمل

یاد

یاد کرده شده است که حکم او چه باشد و چه باید کرد صورت تا کامل حمل است والله اعلم

فصل در بیان آنکه این حمل از مرده باشد و لیکن بوجهی از مرده [illegible]

میراث برد و بوجهی نبرد چنانکه مرده را برادر است و برادر را زن حامله و لیکن برادر را
پیش از آنکه مرده از دنیا رفته است و این زن حامله گذاشته است بیش از [illegible]
آید [illegible] از دنیا رفت اگر این حمل پسر باشد برادرزاده [illegible] میراث
برد و اگر دختر باشد میراث نبرد زیرا که ذوالارحام است مگر هیچ [illegible]
و عصبه دیگر نباشد آنکه [illegible] دختر از آن میراث برد و چنین حمل [illegible] باشد [illegible]
که در اول فصل حمل یاد کرده شده است الا آنکه باید باشد یعنی باید که وقت مرگ موجود باشد
و چنین باید زنده باشد و در این صورت اگر بعد از مرگ [illegible] شش ماه کمتر [illegible] میراث
برد و اگر زیاده از شش ماه [illegible] آید میراث نبرد مگر میراث خواران [illegible] اقرار کنند
که این حمل وقت مرگ موجود بوده است [illegible] میراث برد [illegible]
پدر باید آورد که در فصل اول یاد کرده ایم بی زیادة و نقصان چنانکه دختر ماند و زن
حامله از پدر مرده ماند لیکن حمل را [illegible] باید گرفت چنان باشد که گویی یک دختر ماند و [illegible] ماند
و یک پسر ماند مسئله از هشت تیر شود و یکی تیر بزن باید داد و چهار تیر به دختر باید داد و دو تیر
موقوف باید کرد و اگر حمل پسر باشد سه تیر بدو باید داد و اگر دختر باشد یکی تیر و چهار دانگ
و نیم بدو باید داد و باقی به دختر باید داد زیرا که مسئله [illegible]
بر چهار تیر قسمت باید کرد سه تیر دختر را و یکی تیر دختر پسر را باید داد و اگر یک دختر ماند و یک
خواهر ماند و مادر ماند که از پدر مرده حامله است مسئله از شش تیر باشد [illegible]

و یکی تیر دختر پسر و یکی تیر مادر را و یکی موقوف باید کرد و اگر حمل پسر باشد و یکی تیر بدو باید داد
و اگر دختر باشد هم بدو باید داد زیرا که خواهر مادر و پدر [illegible] با دختر و دختر پسر عصبه
باشد و اگر حمل [illegible] باشد [illegible] شش تیر [illegible] سه تیر دختر و یکی تیر دختر پسر را و
یکی تیر مادر را و یکی تیر موقوف [illegible] باید داد اگر زنده موجود آید خواه پسر باشد و خواه
دختر زیرا که برادر مادری [illegible] باشد و خواه مادری [illegible]
[illegible] باید داد و اگر حمل دو پسر باشد یا دو دختر باشد [illegible]
باید [illegible] زیرا که چنین [illegible]
دو دانگ [illegible] قسمت [illegible]
قسمت باید کرد تا آنکه مسئله [illegible] آید و طریق آن [illegible] گفتیم و اگر دختر [illegible]
و یک دختر پسر ماند و زن برادر مادر و پدر ماند [illegible] حامله مسئله از شش تیر
[illegible] دختر را باید داد و یکی تیر دختر پسر را و دو تیر موقوف باشد و اگر حمل
پسر باشد دو تیر [illegible] باشد که عصبه است و اگر دختر آید [illegible] که ذوالارحام
از آن [illegible] سه تیر به دختر پسر باید داد [illegible] زیرا که مسئله [illegible]
شود و اگر یک دختر ماند و مادر ماند و زن عم مادر و پدر [illegible] مسئله از شش تیر شود
سه تیر دختر را باید داد و یکی تیر مادر را باید داد و دو تیر موقوف باید کرد و اگر حمل پسر باشد
دو تیر [illegible] باید داد که عصبه است و اگر دختر باشد [illegible] که ذوالارحام است از آن
دو تیر موقوف [illegible] باید داد [illegible] زیرا که مسئله [illegible]
برین قیاس کن تا آسان شود ان شاء الله تعالی باب سیوم در بیان مفقود و حکم آن بدانکه
مفقود مردی باشد که از خانمان و خانان خود غایب شود و کسی نداند که زنده است یا مرده است
[illegible] فصل اول در بیان حکم مفقود و حکم میراث بردن

او از کسی [illegible] آنکه حکم مفقود آنست که مال او را موقوف کنند تا یقین شود که او مرده است
یا زنده [illegible] و مال او موقوف باید کرد تا چندان مدت بگذرد
شود که عمر او بیش از این نتواند بود پس قاضی حکم کند بموت او و مال او را میان میراث خواران قسمت
کنند و درست تر روایت آنست که چون کسی از اقران و همسران او زنده نمانده باشند قاضی [illegible] روا باشد
که بمرگ او حکم کند و از ابوحنیفه روایت کرده اند که چون صد و بیست سال از عمر او برآید قاضی [illegible]
که بمرگ او حکم کند و محمد حسن شیبانی [illegible] گوید که چون صد و [illegible] سال برآید [illegible] که بمرگ او حکم کند و بعضی
دیگر گفته اند که چون نود سال از عمر [illegible] بر آید قاضی را شاید که بمرگ او حکم کند و بعض از
علما گفته اند چون هفتاد سال برآید شاید که بمرگ او حکم کند و بعضی گفته اند [illegible]
هرگاه که قاضی مصلحت بیند حکم کند [illegible]
ساعت که قاضی حکم کرده باشد عده برآرد [illegible] روا باشد [illegible] میراث خوار [illegible]
حکم کردن قاضی که بمرگ او زنده باشد از مفقود میراث برد و هر کس [illegible] از آن مرده است میراث
نبرد و تا مادام که مرگ مفقود درست نشده یا بگواه یا بحکم قاضی هر قرابتی که از آن مفقود [illegible]
میرد باید که نصیب مفقود را از مال او موقوف کنند و اگر مفقود زنده باز آید بدو دهند
و اگر مرگ او درست شود از آن ساعت که مرگ او درست شده هر میراث خوار که [illegible] باشد [illegible]
باشد لیکن مال ها موقوف بدیشان باید داد و هر میراث خوار که پیش از آنکه مرگ او درست
شود مرده بود او را از مال مفقود [illegible] مالها که موقوف کرده اند میراث نباشد
[illegible] حکم مفقود [illegible] است که نزدیک ابوحنیفه [illegible] الا آنکه شاید که
قاضی حکم کند بطلاق زن او [illegible] نفقه [illegible]

موقوف کردن او [illegible] اگر در این مسئله مال مفقود را بیان باید کرد که در باب حمل یاد کرده شد معلوم ایم چنانکه
شوهر ماند و یک خواهر مادر پدری ماند و یک خواهر پدری ماند که مفقود است مسئله از شش تیر باشد و تا
[illegible] شوهر را نیمه مال باشد و خواهر مادر پدری را نیمه مال باشد و خواهر پدری را [illegible]
مفقود [illegible] زیرا که شوهر را نیمه مال باشد و خواهر مادر پدری را [illegible] باید داد و یکی تیر موقوف باید داد اگر مفقود
[illegible] قسمت باید کرد سه تیر شوهر را باید داد و سه تیر خواهر مادر پدری را باید داد و [illegible]
[illegible] اگر مرگ او درست شود لیکن یکی تیر هم خواهر مادر پدری را باید داد و
زنده باز آید و یکی تیر بدو باید داد و اگر مرگ او درست شود [illegible] و یکی تیر [illegible]
اگر خواهر پدری غایب باشد و پدر حاضر باشد سه تیر از هفت تیر [illegible] باید داد و یکی تیر
پدر را باید [illegible] سه تیر موقوف باید کردن و اگر زنده باز آید بدو باید داد و اگر مرگ او درست شود لیکن
[illegible] پدر را باید داد و اگر زن ماند و مادر و پدر را ماند و یک پسر ماند که مفقود است مسئله از
بیست و چهار تیر [illegible] سیزده تیر از [illegible] موقوف باید کرد و اگر زنده باز آید
سیزده تیر بدو باید داد و اگر مرگ او درست شود ازان تیر دو دانگ جد باید داد و باقی [illegible] پدر را باید
[illegible] جمله بر مفقود است و [illegible] قیاس کن [illegible] در فصل گفته
شده [illegible] بیان کردن حاجت نیست

باب بیست و [illegible] در بیان حکم اسیران و مانند آن

میراث [illegible] از کس [illegible] ایشان چون که اسیران باشند معلوم باشد که کافران را گرفته باشند
[illegible] باشند [illegible] معلوم شود که او زنده است و مسلمان است حکم او چون حکم [illegible] مسلمانان باشد
مال ایشان [illegible] موقوف باید کرد تا باز آید و یا بر فرزندان طفل او و زن او [illegible] نفقه
[illegible] از مال او با اجازت قاضی بر ایشان نفقه باید کرد و اگر [illegible] ایشان او را
[illegible] او از میراث موقوف باید کرد تا آنگاه که باز آید و اگر معلوم شود که اسیر کافر گشت [illegible]
[illegible] حکم او چون حکم مرتدان باشد مال لیکن مسلمانان میراث خواران
[illegible] قسمت باید کرد [illegible] یاد کرده شده است باب [illegible] در کتب فقه و اگر معلوم شود
[illegible] یاد کرده است [illegible] حکم [illegible] باشد که حکم مفقود [illegible]

معلوم

که مفقود را [illegible] مالها [illegible] است و تا مرگ او در [illegible] ده ال [illegible] قسمت نباید کرد [illegible]
مال و میراث خواران [illegible] باشد کرد ازان [illegible] زنده باشند هر کس [illegible] ازان [illegible]
میراث برد چنانکه در مفقود یاد کرده شده است و اگر دختر ماند و شوهر ماند و یکی پسر ماند [illegible]
تیر باشد یکی تیر شوهر را باید داد و یکی تیر دختر را باید داد و دو تیر موقوف باید کرد [illegible] زنده باز آید بدو باید داد
و اگر مرگ او درست شود [illegible] دو تیر [illegible] باید داد و باقی را [illegible] قیاس کن والله اعلم

باب [illegible] در بیان [illegible]

جماعتی باشند غرق شوند یا در زیر دیوار یا در زیر خانه شوند یا بر [illegible] و کسی نداند که ازیشان کدام
پیشتر مرده است بعضی ازیشان از بعضی میراث برند یا نه [illegible] میراث برد [illegible]
قسمت باید کرد بدانکه [illegible] است [illegible] که [illegible] کسی ندانند که کدام ازیشان پیشتر مرده است
[illegible] باید انگاشت که جمله برابر مرده است و هیچ کس ازیشان میراث برد از دیگری [illegible] میراث خواران
او باید داد و نزدیک ابو حنیفه [illegible] و نزدیک علی [illegible] و اگر اول [illegible] کدام پیشتر مرده
و کدام پیشتر مرده و کدام پس تر بعد ازین [illegible] پوشیده شد [illegible] میراث
موقوف باید کرد و [illegible] تا آنگاه که معلوم شود که کدام ازیشان پیشتر مرده است یا میراث
خواران ایشان باید که صلح کنند و اتفاق کنند که کدام پیشتر مرده است [illegible] ایشان [illegible]
ببینند قسمت کنند و اگر هر یک از میراث خواران گواه گذرانند که پدر من پیشتر مرده است [illegible]
[illegible] زیرا که جمله متهم اند و اگر [illegible] ازیشان گواه گذرانند که پدر من پیشتر از [illegible] مرده است [illegible]
گواه باشند گواهی او شنوند و نزدیک علی و عبد الله [illegible] ازیشان از بعضی [illegible]
اگر دو برادر در زیر دیوار [illegible] یا در آب غرق شدند و از هر برادر یک دختر ماند نزدیک ابو حنیفه [illegible] مال
هر برادر ازان دختر او باشد و نزدیک [illegible] نیمه مال هر برادر [illegible] دختر او باید داد و نزدیک علی و عبد الله
[illegible] مال هر برادر در میان دختر و برادر برابر قسمت باید کرد [illegible] باشد [illegible]
ماند و یک دختر نیمه برادر را باشد و نیمه دختر را و چنان باید دانست [illegible]
ماند و یک دختر نیمه دختر را باشد و نیمه برادر را [illegible]

باب [illegible] در بیان آنکه اگر در میان زن و شوهر طلاق [illegible]

هر نزدیک [illegible] والله اعلم

وارث [illegible] از ایشان بمیرد دیگری ازان میراث برد یا نبرد و در بیان آنکه اگر دو کس با یکدیگر
نکاح کنند و این نکاح بر قول بعضی [illegible] و بر قول بعضی درست نباشد بعد ازان زن یا شوهر بمیرد
[illegible] از یکدیگر میراث برند یا نبرند و در بیان آنکه بیمار را [illegible] کند که در میان او و زن او جدائی
[illegible] از یکدیگر میراث برند یا نبرند و اگر مرد زن بیگانه را بی اجازت او بمرد [illegible]
[illegible] اجازت و این نکاح ازان قبول کرد و هنوز زن را خبر نشده بود و اجازت [illegible]
[illegible] از یکدیگر میراث برند نزدیک ابو حنیفه و نزدیک ابو یوسف [illegible]
[illegible] زیرا که نزدیک شافعی این نکاح باطل است و نزد ابو یوسف [illegible] موقوف
[illegible] است و [illegible] ازیشان بمیرد نکاح باطل شود و اگر زن [illegible] اجازت [illegible]
[illegible] گواه باشد و یکی ازیشان پیش از اجازت ولی بمیرد او دیگری ازان میراث برد نزدیک ابو
[illegible] زیرا که نزدیک ایشان این نکاح درست است و نزدیک ابو یوسف [illegible] میراث نبرد زیرا که
[illegible] درست نیست و اگر زن نکاح کند بی ولی یا بگواهان فاسق یا بدو زن و یکی مرد یا ولی فاسق نکاح
[illegible] بلفظ بیع و بلفظ هبه و بلفظ تملیک یعنی پدر گوید مر یکی را که من دختر خود را بحبند بیع
[illegible] او گوید من قبول کردم و مانند این نکاح باشد این نکاح درست باشد نزدیک ابو
حنیفه [illegible] دختر خود را بحبند [illegible] ملک تو گردانیدم و او قبول کند این جمله درست باشد در
نکاح باشد نزدیک ابو حنیفه و اصحاب وی و از یکدیگر میراث برند در این جمله صورتها که یاد کردیم نزدیک شافعی
در این جمله صورتها نکاح باطل است و از یکدیگر میراث نبرند اما طلاق در بیماری اگر بیمار زن خود را
طلاق [illegible] پیش از دخول و یکی ازیشان بمیرد دیگری ازان میراث نبرد و بر زن عدت واجب نیاید و نیمه
[illegible] شوهر و این مذهب ابو حنیفه و شافعی است و قول عبد الله عباس [illegible] و اگر این
طلاق بعد از دخول بود و اگر این طلاق رجعی بود و زن هنوز در عدت بود میراث برد و اگر از عدت بیرون
آمده بود بعد از [illegible] بمیرد میراث نبرد [illegible] طلاق در تندرستی داده باشد و خواه در بیماری و اگر در تندرستی
[illegible] پیش از دخول طلاق داد بعد ازان شوهر بمیرد با جماع [illegible] از شوهر میراث نبرد و اگر در تندرستی طلاق بائن

بیش

پیش از دخول بعد ازان شوهر بمرد با جماع است زن از شوهر میراث نبرد و اگر در تندرستی طلاق بائن
داده است یا سه طلاق داد بعد ازان بمرد و زن هنوز در عدت است باتفاق میراث نبرد و اگر مرد در بیماری
[illegible] زن را طلاق بائن داد و پیش ازان مرد زن بمرد مرد ازان میراث نبرد با جماع است و اگر در بیماری [illegible]
رجعی داد و پیش بمرد زن ازان میراث برد با جماع است و اگر در بیماری زن را طلاق داد بر رضای [illegible]
[illegible] زن هنوز در عدت بود زن را میراث نباشد بر همه مذهبها و اما اگر در بیماری زن [illegible] نکاح
درست باشد نزدیک ابو حنیفه و شافعی و زن ازان میراث برد و [illegible] زیادت از [illegible]
مثل مهر او کرده باشد او زیادت از دو دانگ مال شوهر باشد زیرا که [illegible] و اگر بیمار او [illegible]
خود را [illegible] داد یا [illegible] بکراهیت یا برضای او نکاح میان بیمار و زن او [illegible]

از زن میراث نبرد مگر دران صورت که بزور یا بکراهیت بدختر زن [illegible] شوهر [illegible]
زن در عدت باشد میراث برد و اگر دیوانه یا مستی مادر زن را یا دختر مادر زن را یا دختر زن [illegible]
وطی کند میان او و زن جدائی افتد و از یکدیگر میراث برند باتفاق عامه علما و اگر در بیماری [illegible]
پسر بالغ شوهر را بر شهوت ببوسد زن [illegible] بمرد و هنوز در عدت بود شوهر ازان میراث برد [illegible]
برد و او از شوهر میراث برد و نزدیک شافعی [illegible] و از یکدیگر میراث برند

باب [illegible]

در بیان آنکه خنثی [illegible] و در میراث خنثی بدانکه خنثی فرزندی باشد که او را هم عورت زنان باشد و هم
عورت مردان و اگر بول او از عورت زنان آید او زن باشد و حکم او حکم زن باشد و اگر بول او از عورت
مردان آید او مرد باشد و حکم او حکم مردان باشد زیرا که امیر المؤمنین علی [illegible] از رسول علیه الصلوات
والسلام پرسیدم که میراث فرزند خنثی چگونه باید داد رسول علیه السلام فرمود که [illegible] اگر بول او از عورت
مردان آید میراث مردان بدان دهید و اگر از عورت [illegible] آید میراث زنان [illegible]
و این مذهب ابو حنیفه [illegible] و اگر [illegible]
[illegible] حکم [illegible] باشد نزدیک ابو حنیفه و اگر از هر دو [illegible] خنثی مشکل باشد و نزدیک

ابو یوسف و محمد [illegible] پیش آید حکم [illegible] باشد و اینجا [illegible] باشد نارسیده باشد اما اگر رسیده
البته مشکل نماند [illegible] علامت زنان [illegible] علامت مردان چنانکه [illegible] برابر [illegible] زنان
و یکی [illegible] مردان باشد [illegible] پستان برآید [illegible] پستان زنان [illegible] پستان پدید آید یا حیض
پدید آید یا مرد [illegible] و جمع نتواند شد [illegible] زن باشد در حکم [illegible] حکم زنان باشد
اگر هیچ [illegible] پدید نیاید [illegible] بلوغ [illegible] خنثی باشد [illegible] عورت او نگاه کنند
[illegible] عورت مردان و زنان نگاه کنند [illegible] از مال [illegible] تا از [illegible] کنند
و در نماز جماعت [illegible] از صف مردان باز ایستد [illegible] باشد [illegible] مرد
شود [illegible] زن [illegible] زیادت از [illegible] باشد [illegible] نشود
[illegible] باشد [illegible]
باید داد [illegible] باید [illegible] باید [illegible]
[illegible] باید [illegible] باید [illegible] احکام
خنثی [illegible] از میراث [illegible] موقوف تا آنکه
پدید شود که حال خنثی [illegible] خنثی بالغ شود [illegible] زن [illegible]
[illegible] اختیار [illegible] مردان باشد و اگر گوید
[illegible] اختیار [illegible] حکم او حکم زنان باشد و بعضی گفته‌اند در خنثی [illegible]
[illegible] و اگر زن ماند و فرزند خنثی ماند [illegible] باشد و [illegible]
آن آن خنثی باشد اگر شوهر ماند و فرزند خنثی ماند [illegible] ربع باشد [illegible] فرزند خنثی [illegible]
[illegible] خنثی ماند مسئله [illegible] باید داد [illegible] موقوف باید [illegible]
[illegible] موقوف [illegible] باشد [illegible] باید داد [illegible]
[illegible] باید داد [illegible] خنثی ماند مسئله از چهار [illegible]

یکی

یکی شوهر باید داد [illegible] موقوف باید کرد و اگر پیدا شد [illegible] موقوف [illegible] باید داد
و اگر خنثی زن باشد به بیت المال باید داد زیرا که [illegible] خنثی [illegible] شوهر [illegible]
خنثی ماند مسئله از چهار تیر باشد یکی شوهر را باید داد [illegible] موقوف باید [illegible]
[illegible] موقوف باشد [illegible] باید داد و اگر خنثی زن باشد به بیت المال باید داد [illegible]
و اگر خنثی فرزند مادر باشد در میراث [illegible] مشکل نباشد [illegible] میراث
[illegible] باشد و میراث خواران که با خنثی میراث گیرند [illegible] میراث
میراث گیرند خواه خنثی نر باشد و خواه ماده [illegible] باشد و چنین مادر و پدر [illegible] و برادر و
خواهر خنثی و زن و شوهر [illegible] اگر خنثی [illegible] میراث [illegible]
برند چنانکه [illegible] و دختر [illegible] برادران و خواهران و [illegible]
در هر دو حال میراث گیرند باید که [illegible] میراث [illegible] خنثی [illegible]
[illegible] موقوف کنند و اگر بر تقدیر [illegible] باشد [illegible] موقوف کنند
و از [illegible] موقوف باشد تا حال او پیدا شود و اگر چنان [illegible]
[illegible] باید [illegible]
داد و باقی را موقوف باید کرد تا حال خنثی پیدا شود [illegible] باشد [illegible]
قسمت باید کرد اما آنها که با خنثی در [illegible] میراث [illegible] باید داد [illegible]
تا آنگاه که حال خنثی پیدا شود و نزدیک [illegible] خنثی
[illegible] میراث [illegible] باشد [illegible] میراث دختر باید داد [illegible] خنثی [illegible]
[illegible] باید [illegible] ابو یوسف [illegible] باید داد
[illegible] باشد [illegible] محمد [illegible] حال خنثی [illegible]

بد و باید داد چنانکه [illegible] یکی فرزند خنثی نزدیک ابو حنیفه [illegible] مال خنثی را باشد
[illegible] ابو حنیفه [illegible] مال خنثی را
باید داد [illegible] موقوف باید کرد تا حال خنثی پیدا شود [illegible] صلح کنند [illegible]
[illegible] فرزند خنثی ماند [illegible] نزدیک ابو حنیفه [illegible] فرزندان را چهار دانگ [illegible]
[illegible] نزدیک [illegible] باید کرد [illegible] فرزند خنثی [illegible] باید داد [illegible]
موقوف باید کرد زیرا که [illegible] باشند [illegible] باشد [illegible]
[illegible] موقوف باید کرد تا حال ایشان پیدا شود و یا باهم صلح کنند و بر چیزی
قرار دهند و اگر [illegible] فرزند خنثی ماند نزدیک ابو حنیفه [illegible] خنثی [illegible] ربع [illegible]
باید داد و [illegible] ربع [illegible] باید داد و نزدیک ابو یوسف [illegible] باید داد [illegible]
[illegible] باید داد و خنثی را چهار دانگ و نیم باید داد زیرا که خنثی [illegible]
[illegible] چهار دانگ و نیم باشد مسئله [illegible] زیرا که اگر ربع افتاده
[illegible] ربع [illegible] چهار است در [illegible] باید زد [illegible] خنثی [illegible]
[illegible] چهار [illegible] خنثی را باید داد [illegible]
باید داد [illegible] زیرا که خنثی دختر است مسئله از چهار تیر [illegible] دختر [illegible]
باشد [illegible] خنثی [illegible] باشد و اگر خنثی پسر باشد از پنج تیر [illegible]
[illegible] خنثی [illegible] که چهار است [illegible] پنج است باید زد [illegible]
[illegible] خنثی باید [illegible] زیرا که خنثی [illegible] حالت یکی آنکه دختر باشد
[illegible] پنج است [illegible] چهار است [illegible]
باید زد [illegible]
[illegible] باید [illegible] از چهار [illegible]

دارثت

دارثت [illegible] پنج [illegible] پنج [illegible] چهار باید زد [illegible] پنج باید زد [illegible]
و از چهل [illegible] باید داد خنثی [illegible] پنج [illegible] باید [illegible]
پنج باید زد [illegible] باید [illegible] ده [illegible] چهل [illegible] خنثی باید داد [illegible]
بر [illegible] قیاس [illegible] باید آورد والله اعلم

باب بیست و پنجم در بیان آنکه مرتد و زندیق از کسی میراث برند یا نبرند

و شخص که [illegible] آزاد باشد و [illegible] شود حکم او [illegible] مرتد [illegible] باشد که [illegible]
[illegible] کافر گردد و اگر مرتد [illegible] حال [illegible]
چنان باشد که کافر [illegible] نزدیک علما [illegible]
از برای چه سبب کافر شده است [illegible] بگوید [illegible]
اسلام بر او عرض کنند و اگر مسلمان شوند [illegible] کنند
و حکم [illegible] حکم مسلمانان [illegible] و اگر مسلمان [illegible] کفر [illegible] واجب باشد که [illegible]
[illegible] میراث خواران او [illegible] نزدیک ابو حنیفه [illegible] نزدیک شافعی [illegible] مال [illegible] بیت المال باید داد [illegible]
[illegible] مال [illegible] در حالت [illegible] از کفر [illegible] در مسلمانی [illegible]
[illegible] در اسلام [illegible] کفر [illegible] کند که مرتد [illegible] کفر [illegible] نزدیک ابو یوسف
و محمد [illegible] میراث خواران او باید داد [illegible] ابو حنیفه [illegible] میراث خواران
او باید داد و [illegible] مال که در وقت کافر [illegible] به بیت المال باید داد [illegible]
[illegible] مرتد [illegible] کفر [illegible] موقوف باشد [illegible]
مرتد [illegible] کفر [illegible] شده است [illegible]

کافر شود از مسلمانی ... نزد ابو حنیفه و اصحاب او را بباید کشت و در زندان باید کرد تا مسلمان شود یا هم

در زندان بمیرد و اگر ... کشند بر ان قصاص لازم نیاید زیرا که کافر گشته است و چونکه ... بدار کفر رود و

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بیرد و از میراث ... کافران ... مسلمان شد

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ویکی دختر ماند اصل مسئله از بیست و چهار باشد زیرا که در مسئله ثمن است زن را و نصف است دختر را و

سدس است مادر را و سدس دیگر است پدر را و باقی است هم پدر را از بیست و چهار سه بزن باید داد و

دوازده بدختر باید داد و چهار بمادر باید داد و چهار بپدر باید داد و یکی باقی را هم بپدر باید داد

واگر زن ماند و دو دختر ماند و مادر ماند یا جده ماند یا پدر یا [illegible] ماند اصل مسئله از بیست و چهار

باشد و تا بیست و هفت عول شود زیرا که در مسئله ثمن است و ثلثان است دو دختر را و سدس است

مادر یا جده را و سدس دیگر است پدر را یا پدر پدر را و این مسئله منبریه است چنان که در باب عول یاد کرده

شده است از بیست و هفت سه بزن دادیم و شانزده بدو دختران و چهار بمادر یا جده و چهار

بپدر یا پدر پدر باید داد این همه مخرجهای که فرایض از آن بیرون آید و فتح مسائل فرایض

شود این باید دانست تا بدر آوردن این مسائل فرایض آسان شود و این هفت مخرج که

یاد کردیم سه مخرج عول نشود یکی شش و دیگر دوازده و دیگر بیست و چهار چنانکه در باب عول

یاد کرده شده است و اما [illegible] مسائل فرایض و بیرون آوردن [illegible] اصل است [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

... عدد ایشان متماثل باشد ... [illegible]

... چنانکه ... تماثل و تداخل و تباین و توافق ... [illegible]

... اصل آن است که عدد ... [illegible]

... دوازده ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

درین مسئله ... موافقت نیست ... [illegible]

... عدد فرزندان مادر ... دوازده و پنج موافقت نیست ...

... در اصل مسئله ... چهار صد و بیست ... [illegible]

... چهار صد و بیست ... پنج فرزند مادر ... [illegible]

... دوازده ... موافقت ... [illegible]

بدست ... الشلام

[illegible] ... میان ... دوازده ... [illegible]

... مسائل ... باید کرد

باب بیست و ... در بیان قسمت ترکات

میان میراث خوران چگونه قسمت باید کرد ... [illegible]

باشد ... میراث ... میان ... [illegible]

باید کرد ... اصل ... قسمت ... میان میراث خواران ... [illegible]

مسئله ... حاصل آید ... قسمت ... [illegible]

خواران باشد چنانکه شوهر ماند و یک دختر ماند و یک برادر ماند ... [illegible]

ماند اصل مسئله از چهار باشد ... شوهر را ... دختر ... [illegible]

برادر را باید داد ... از چهار ... [illegible]

چهل ... مسئله اگر چهار است قسمت باید کرد ... ده دینار ... [illegible]

دختر را ... از چهار ... دینار باشد ... [illegible]

ده دینار ... دینار ... برادر ... [illegible]

... [illegible]

والله اعلم باب بیست و نهم در دانستن تباین و توافق و تماثل و تداخل میان عددها بدانکه تباین عددها آن باشد که دو عدد ... [illegible]

... [illegible] ... مثل عدد ... [illegible]

... موافقت ربع باشد ... موافقت خمس باشد ...

... موافقت سدس باشد ... موافقت سبع باشد ... [illegible]

... موافقت ... [illegible]

چهار

[illegible] ... موافقت ... میان ... [illegible]

... موافقت ربع باشد ... میان ... [illegible]

... دوازده ... موافقت ... [illegible]

... پانزده ... موافقت خمس ... [illegible]

و دو از هشت متداخل نبود زیرا که چون چهار از هشت بیفگنی چیزی نماند بر این قیاس دو از ده و دو از

دوازده و دو در چهارده و دو در شانزده و دو در هژده و دو در بیست متداخل باشد اما سه در شش متد

اخل است زیرا که چون دو بار سه از شش بیفگنی نماند و [illegible] سه متداخل باشد زیرا که چون سه بار سه از نه بیفگنی

چیزی نماند بر این قیاس سه در دوازده و در پانزده و در هژده و در بیست و یک و در بیست و چهار متدا

خل شد اما سه در چهار متداخل نبود زیرا که چون سه از چهار بیفگنی یک ماند و سه در پنج متداخل نیست

زیرا که سه پنج را نتواند شمرد زیرا که چون از پنج بیفگنی دو ماند و پنج در سه متداخل نیست زیرا که سه بیفگنی

چهار ماند [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

حل شده باشد و تا توقف در مسایل فرایض نگاه دار تا بدر سا کوردن آسان شود ان شاء الله تعالی

باب در مسایل امتحانی و مسایل غرایب از هر نوعی

واگر پرسند که زن از دنیا رفت جمله مال او میان مرد و پسران هر دو برابر قسمت کردند نیم مال پدر برداشت و نیمه پسران این مسئله چگونه باشد جواب گوییم مرد دختر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مسئله تماثل ان ساوا

حل مسئله

عشر ۳۴

مسئله موافقت

خط

مادر پدر را مع جد گذاشته باشد و زن پدر گذاشته باشد اگر از پدر او حامله باشد اصل مسئله [illegible] مادر پدر

و جد از سه [illegible] باشد [illegible] مادر [illegible] باشد و چهار [illegible] باشد و دو [illegible]

[illegible]

هم او میراث برد [illegible]

از دنیا رفته باشد [illegible] گذاشته باشد [illegible] این زن که حامله است [illegible]

[illegible]

[illegible]

مادر و خواهران همین عمل باید کرد والله اعلم

باب در بیان چهل مسئله فرایض بعض غرض سایل از پرسیدن این نوع مسئله معما

سایل [illegible] آنکه قرابت طلب کنند میان شخص و میان میت دوم آنکه قرابت طلب کنند از هر جانب [illegible]

[illegible]

فصل [illegible]

[illegible]

خلاف وارث اول دارند و اهل بیان همان وارث دوم سبب همان وارث را دارند و اگر گوید که از میت

دختری مانده است و دختر [illegible] ابن دختر پسر بر اصل کوفیان دختر [illegible] با عمه دختر پسر ثلثان بود

[illegible] بر اصل اهل بیان دختر میت [illegible] نصف [illegible]

[illegible] فصل در اگر قرابت میان شخص و میان پدر و مادر میت [illegible]

[illegible] کوفیان [illegible] شخص [illegible] دارند و اهل بیان [illegible]

[illegible]

[illegible]

دخترِ مبلغ هزار دینار ... ۲۸

در سه حصه نقصان مال عم مادر برابر بود که هم برابر سر حال بیفتد و ثلث مال خال مادر که برادر پدر عم است بیفتد و فصل

... قسمت کنید و اگر گوید که توقف کنید که زن غایبست که گر زن زنده بود یابد و ... [illegible]

... [illegible] بیکی خواهر مادر پدر زیاد ... بود غشان برند و مادر که سدس برادر ویکی خواهر مادر که

... برادر پدر ... ازین سخن گوید که ... خواهر مادر زنده بود یکی سدس ... [illegible]

... بماند و اگر مرده بود ... برادر پدر را بود فصل اگر زن ... [illegible]

... میراث ... آید میراث نیابد و اگر دختر آید هم میراث نیابد

... میراث یابند ... از پدر ... مانده بود و مادر و جده ... خواهر مادر

... برادر پدر ... مادر ... حالت ... [illegible]

... خواهر مادر پدر ... دو برادر پدر ... [illegible]

... خواهر مادر پدر را بود و اگر او ... آید ...

... ثلث باقی ... خواهر مادر پدر را بود ...

... برادر پدر را بود تصحیح این مسئله از پنجاه چهار بود ... فصل

... بیمار ... گفت ... [illegible]

... [illegible] ...

پانزده بود

پنزده بود فصل بیمار ... گفت که اگر ... [illegible] ... هزار دینار ...

اما چون ... هزار دینار ... بیمار ... دختر ... هزار دینار بود

و النصف ... دختر ... هزار دینار فصل اگر از میت برادر و زن ... مانده ... [illegible]

... دختر ... برادر ... دختر ... [illegible]

که این ... وارث مادر ... مال میت ... کنند گوییم که این مادر و دختر میت ... [illegible]

برادر که ... دختر ... وارث ... و مادر مانده است که مادر ... [illegible]

للذکر مثل حظ الانثیین قسمت کنند گوییم مرد دختر ... [illegible]

... آمده است اگر از میت ... دختر مانده ... [illegible]

... للذکر مثل حظ الانثیین قسمت کنند ... [illegible]

مانده اند که ... کنند ... [illegible]

که مادر و دختر ... [illegible] ... کنند فصل

اگر گوید که از مرد چهار زن مانده است که یکی ربع مال گیرد و النصف ... [illegible]

... [illegible] ... از میت دختر خاله ... [illegible]

مادر و دو دختر ... [illegible]

... ثلثان ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... خواهر مادر ... آید میراث نیابد ... فصل اگر ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

للذکر مثل حظ الانثیین ... فصل اگر ...

... للذکر مثل حظ الانثیین ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... میراث یابد ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... میراث نیابد ... والله اعلم بالصواب باب

ضرب القسمة بدانکه حساب ضرب ... [illegible]

احاده وعشراته ومأته والوف اما احاد از یکی

تا نه و عشرات از ده بود و مأت از صد تا نهصد و الوف از هزار

تا نه هزار ضرب احاد در احاد احاد باشد چنانچه یکی در

یکی ضرب کنی یکی باشد ویکی در دو ضرب کنی حاصل دو باشد

هم چنین ... دو در دو چهار باشد ... در سه شش باشد و دو در چهار هشت باشد

در پنج ده باشد و دو در شش دوازده باشد و دو در هفت چهارده باشد و دو در هشت

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...



وفاحمد لله من احل البيع وحرم الربوا والصلوة على حبه محمد
الولي الاصطفا وعلى آله واصحابه مفاتيح التقى وسلم تسليما
كثيرا

المسلم من المسلم

وعرفا داخلا فيها وخارجا عنها من القليل والكثير
والقطمير ذكر فيه ولم يذكر

الخاصة على تقدير الوقوع

… وكان ذالك فى التاريخ كذا …

… بعقد البيع وعدة لازم الوفا …

املاكه بيع بات الحمد لله الذى احل البيع والشرا وحرم الغصب والربوا والصلوة على رسوله محمد خير الورى وعلى اله واصحابه مصابيح الدجى وسلم تسليما كثيرا اما بعد …

… بيع فلان از خواجه فلان ابن فلان … بفروخت … بحق و ملك …

… واما بمنع جواز البيع …

… ده جريب … وحدود … بصفقة واحدة بمبلغ كذا …

… بقبول بيع المسلم من المسلم خالى از شروط …

… التقدير بل بيع بات …

عنها من القليل والكثير والنقير والقطمير ذكر فيها او لم يذكر …

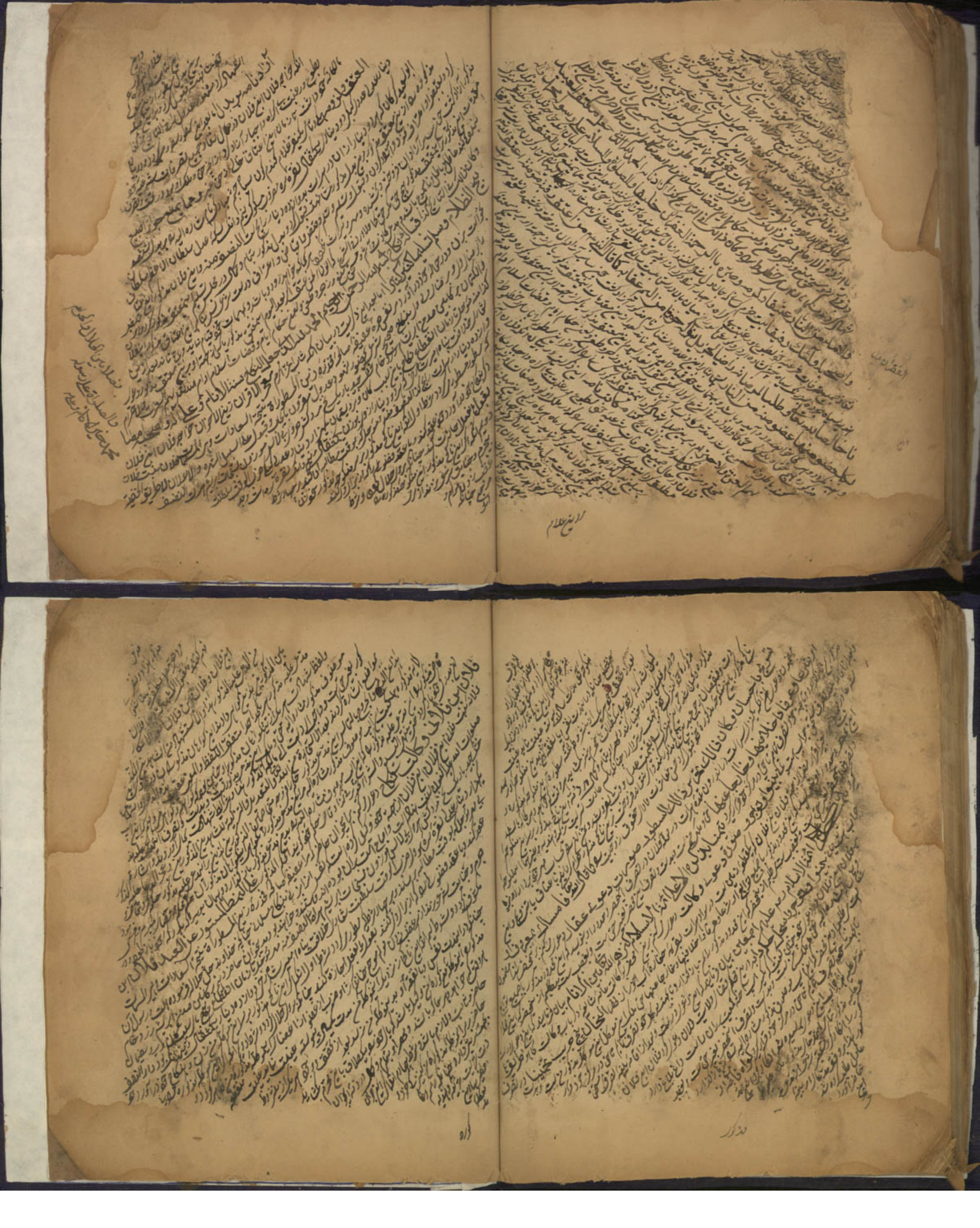
اصلا وفرعا … صحيح مذكور … خارج شد …

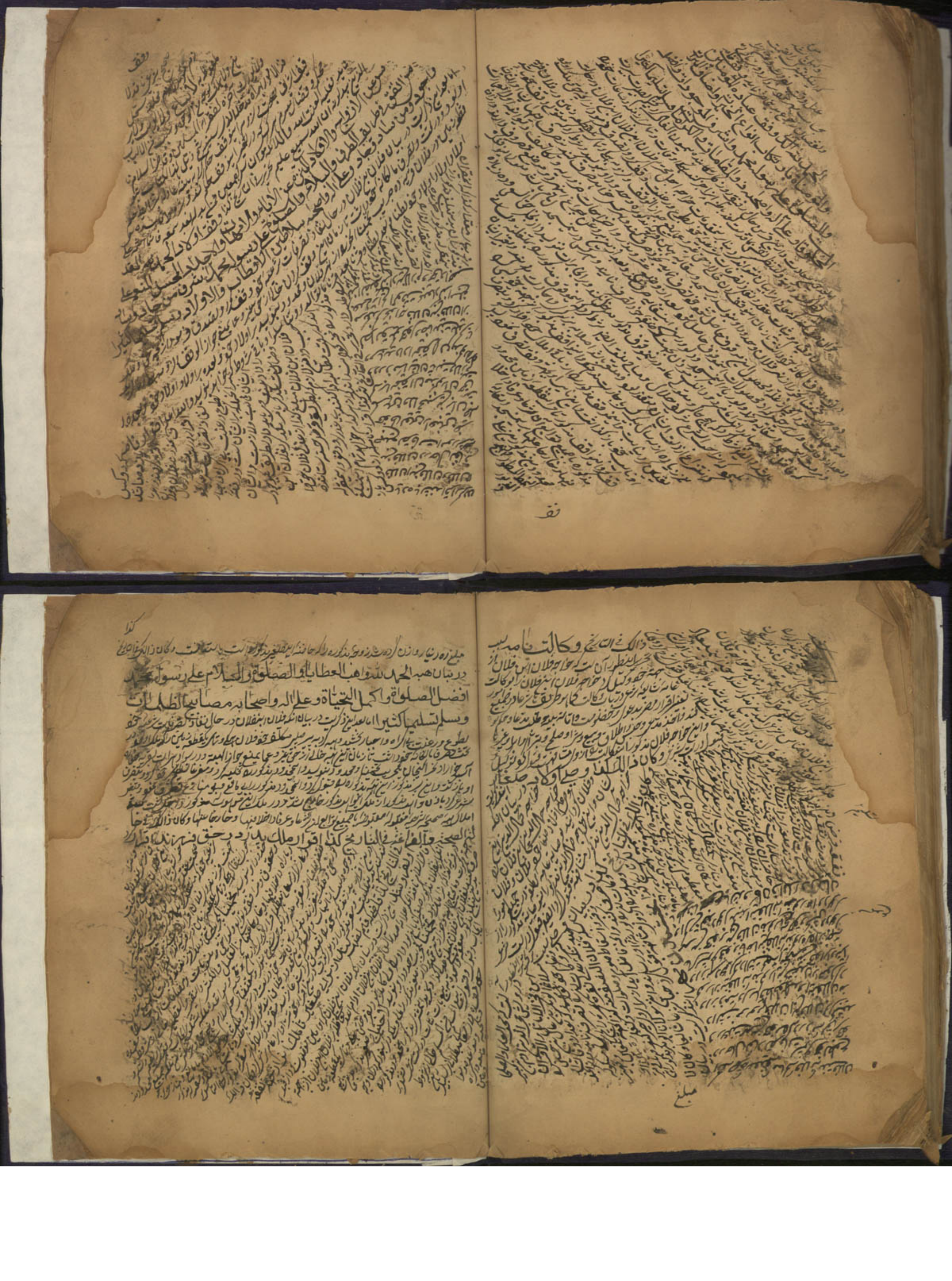
… وقبض …

… الابدان و الاقوال وكان ذالك فى حالة الصحة والفراغ منهما طائعين راغبين غير مكرهين ولا مجبرين محضو للعدل بيع سلم …

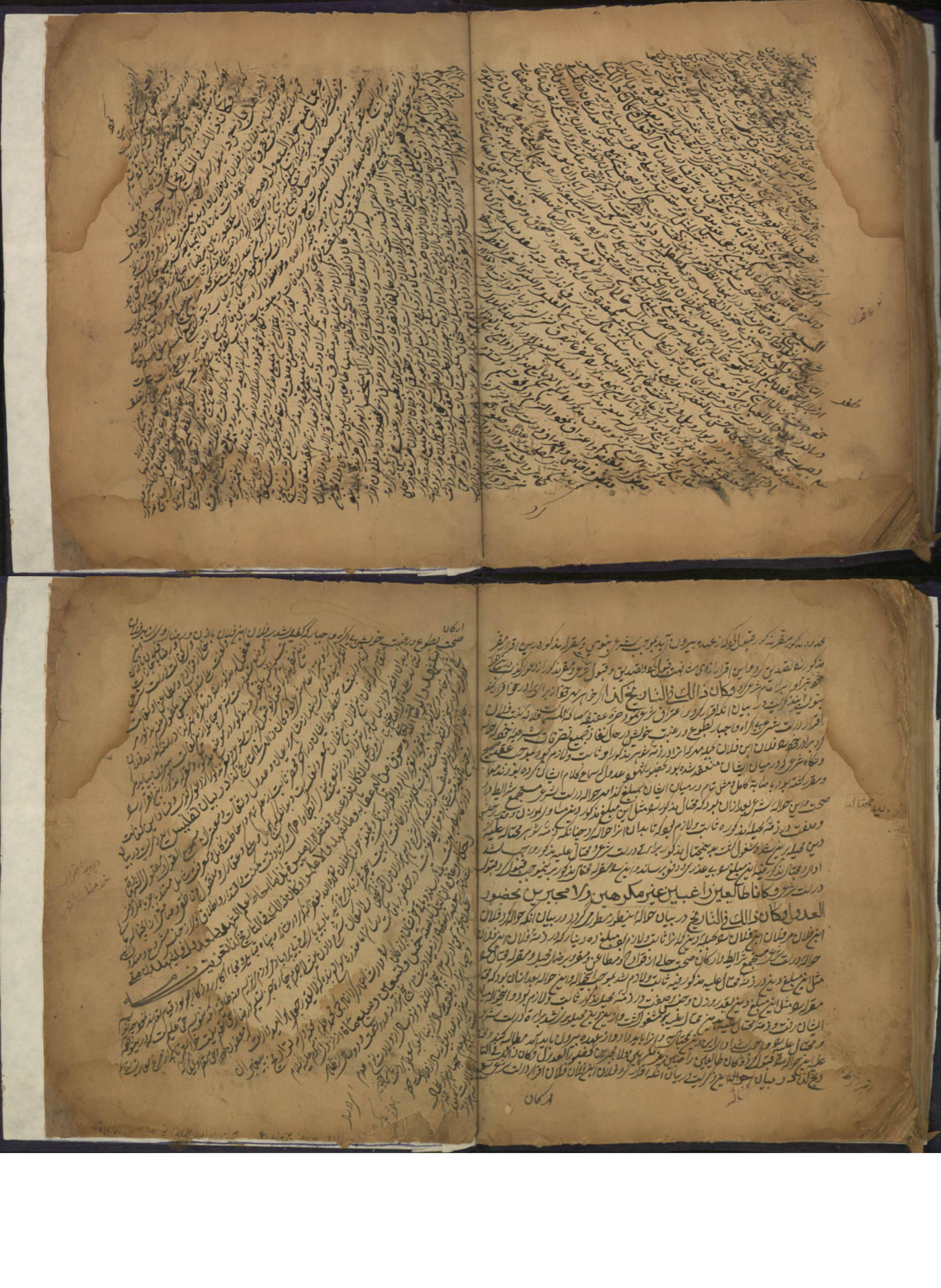
[illegible]

[illegible]





در بیان هبه الحمد لله واهب العطایا والصلوة والسلام علی رسوله محمد
افضل الصلوة واکمل التحیاة وعلی اله واصحابه مصابیح الظلمات
وسلم تسلیما کثیرا





الم ذلك الكتاب لاريب فيه هدى للمتق

باد الخط في قرطاس دهر وكاتبه رميم في

بلوح الخط في قر

وكاتبه رميم في

